

وہابیت

از نگاہ تشیع و تسنن



وہابیت

ایرانی ترجمہ از مصنف: موضوعی ایہا لہذا مصنف: مسیحی
پہا لہذا مصنف: ڈاکٹر محمد یوسفی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وهابیت از نگاه تشیع و تسنن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	وهابیت از نگاه تشیع و تسنن (برگرفته از تفسیر موضوعی آیت الله العظمی جعفر سبحانی)
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	الإهداء
۱۳	متن اجازه نامه حضرت آیه الله سبحانی
۱۴	متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی جعفر سبحانی
۱۶	متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی
۱۸	مقدمه
۲۵	هدف کتاب
۲۶	زندگانی پایه گذار مسلک وهابیت
۵۲	وها بیان و تعمیر قبور اولیاء خدا
۵۲	وها بیان و تعمیر قبور اولیاء خدا
۵۵	الف نظریه قرآن درباره تعمیر قبور
۶۵	ب امت اسلامی و تعمیر قبور
۷۵	وها بیت در کشمکش تناقض مکتب و عمل مسلمانان
۷۶	زیارت قبور مؤمنان از نظر کتاب و سنت
۷۷	زیارت قبور اولیاء
۷۹	قرآن و زیارت قبور
۸۶	احادیث و زیارت قبور
۹۱	زنان و زیارت قبور
۹۹	زیارت قبر پیامبر
۱۰۷	گواه دیگر
۱۰۹	برگزاری نماز و دعا نزد قبور اولیاء

۱۲۷	سیره مسلمانان در مسأله «توسل»
۱۴۷	تبرک و استشفاء به آثار اولیاء
۱۶۰	استمداد از اولیاء خدا در حال حیات
۱۶۰	استمداد از اولیاء خدا در حال حیات
۱۶۳	صورت نخست
۱۶۴	صورت دوم
۱۷۹	صورت سوم
۱۸۹	استمداد از ارواح اولیاء الهی
۱۸۹	استمداد از ارواح اولیاء الهی
۱۹۱	۱ مرگ فنای انسان نیست
۱۹۴	۲ قرآن و بقاء ارواح
۲۰۱	۳ واقعیت انسان، همان روح اوست
۲۰۵	۴ قرآن و امکان ارتباط با جهان دیگر
۲۰۵	قرآن و امکان ارتباط با جهان دیگر
۲۰۶	الف صالح با ارواح قوم خویش سخن می گویند
۲۱۰	ب شعیب با ارواح گذشتگان سخن می گوید
۲۱۱	ج پیامبر اسلام با ارواح انبیاء سخن می گوید:
۲۱۲	د قرآن بر پیامبران درود می فرستد
۲۱۴	ه درود بر پیامبر در حال تشهد
۲۱۷	نتیجه بحث
۲۱۸	۵ مسلمانان و درخواست حاجت از ارواح مقدسه
۲۳۴	طلب شفاعت از اولیاء خدا
۲۴۰	دلایل ما بر استواری درخواست شفاعت
۲۴۰	دلایل ما بر استواری درخواست شفاعت
۲۴۱	۱ درخواست شفاعت همان درخواست دعا است
۲۴۹	۲ قرآن و درخواست دعا از افراد شایسته

۲۵۳	۳ احادیث اسلامی و سیره صحابه
۲۵۷	طلب شفاعت در حال ممات
۲۶۰	بررسی دلایل وهابی ها درباره منع درخواست شفاعت
۲۶۰	بررسی دلایل وهابی ها درباره منع درخواست شفاعت
۲۶۰	۱ درخواست شفاعت شرک است
۲۷۱	۲ شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود
۲۷۴	۳ درخواست حاجت از غیر خدا حرام است
۲۸۱	۴ شفاعت حق مختص خدا است
۲۸۴	۵ درخواست شفاعت از مرده لغو است
۲۹۰	آیا اعتقاد به سلطه غیبی، مایه شرک است
۲۹۱	نظریه وهابی ها
۲۹۴	نظریه ما در این سخن
۲۹۴	نظریه ما در این سخن
۲۹۵	۱ سلطه غیبی یوسف
۲۹۶	۲ سلطه غیبی موسی
۲۹۸	۳ سلطه غیبی سلیمان
۳۰۲	۴ مسیح و سلطه غیبی
۳۰۸	آیا درخواست کارهای خارق العاده شرک است؟
۳۱۱	سلیمان تخت بلقیس را می خواهد
۳۲۵	سوگند دادن خدا به منزلت اولیاء
۳۳۰	امیرمؤمنان و سوگند دادن خدا به مقام اولیاء
۳۳۴	وقوع این نوع سوگندها در اسلام
۳۴۰	اعتراض نخست
۳۴۱	پاسخ
۳۴۲	اعتراض دوم
۳۴۴	پاسخ

۳۵۰ فهرست مطالب

۳۶۰ درباره مرکز

وهابیت از نگاه تشیع و تسنن (برگرفته از تفسیر موضوعی آیت الله العظمی جعفر سبحانی)

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: وهابیت از دیدگاه تشیع و تسنن (برگرفته از آثار آیت الله جعفر سبحانی) / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: [۸۱] ص.؛ ۸/۵ × ۱۲ س م.

فروست: ... مجموعه کتاب های قرآن و مهارت های زندگی؛ ۱۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۲۰-۶

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان " وهابیت از نگاه تشیع و تسنن (برگرفته از تفسیر موضوعی آیت الله العظمی جعفر سبحانی)" توسط انتشارات بیان جوان در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۸۰]-[۸۱]؛ همچنین به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: تفسیر موضوعی

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: وهابیه -- عقاید

موضوع: وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ - . منشور جاوید

رده بندی کنگره: BP۹۸/ب۹۵و ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۲۲۲۵۳

الإهداء

إلى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ

الْمُصْطَفَى وَ بِهِجِهِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّشْعَةِ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لِاسِيْمَا بَقِيَهُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا

وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ

مُزْجَاهٍ مِنْ وِلَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ

فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن اجازه نامه حضرت آیه الله سبحانی

برای تدوین آثار معظم له متناسب با مخاطبین جوان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضور انور جناب آقای دکتر محمد بیستونی (دام مجده)

با اهداء سلام

نامه جنابعالی رسید و از فعالیت های قرآن آن عزیز آگاه شدم. درباره آثار قرآنی اینجانب مجازید به هر نحوی که مصلحت دانستید برای مخاطبان جوان آماده سازید و شیوه نگارش مانند آثار پیشین جنابعالی باشد.

با تقدیم احترام

جعفر سبحانی

۱۱/۷/۱۳۸۸

ص: ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از گام های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم انداز تفسیری آنان گشوده می شود.

در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با

نظارت علمای برجسته حوزه های علمیه تألیف و منتشر نموده و چندین کتب ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان شناسی، هنرهای دستی، دنیای حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم و... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم از فعالیتهای تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم نظیر می باشد.

برای ایشان تداوم توفیقات و طول عمر همراه با صحت، عزت و حسن عاقبت را خواهانم و به همه خانواده های محترم و جوانان عزیز توصیه می نمایم از همه آثار ارزشمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شکل ارائه شده است حداکثر استفاده را بنمایند.

قم جعفر سبحانی

۴/۸/۸۸

ص: ۶

متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی

رئیس شورای عالی حوزه های علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ ترین هدیه آسمانی و عالی ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فر فرستاده است؛ همواره انسان ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می نماید.

این انسان ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می گیرند.

ارتباط انسان ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و

ص: ۷

عمل انسان ها به دستورالعمل های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است.

کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه مندان بخصوص جوانان توصیه می کنم که از این آثار بهره مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری

۱/۲/۱۳۸۸

ص: ۸

قرآن کریم در آیات ۸۲ سوره اسراء و ۴۴ فُصِّلَتْ و ۵۷ یونس خود را به عنوان نسخه شفابخش معرفی می کند. بنابراین می توان این کتاب آسمانی را همچون داروخانه ای فرض کرد که بیماران و نیازمندان متناسب با نوع بیماری و نیاز خاص خود باید به سراغ آن رفته و برنامه زندگی و نجات خود را از این گنجینه معنوی و مادی انتخاب کنند تا پرنده زیبای خوشبختی را در آغوش گرفته و در ساحل امن و آرام آن طی مسیر نموده و دنیا و آخرت خود را در سایه عمل به محتوای قرآن آباد سازند.

در همین راستا گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان که تشکلی مردمی و غیرانتفاعی است ۱۱ مؤسسه تخصصی قرآنی را تأسیس نموده است

تاهریک از مؤسسات متناسب با «مخاطب خاص» یا «موضوع خاص» مندرج در اساسنامه رسمی خود، گروههای سنی گوناگون را با آیات مرتبط با همان گروه مأنوس ساخته و درک و فهم آیات موضوعی را برای آنان ساده و میسر سازد. لذا براساس فلسفه وجودی تأسیس هر مؤسسه، شش نوع تفسیر موضوعی براساس شش جمعیت هدف در مؤسسات مذکور تدوین و منتشر شده است که عبارتند از:

۱ «تفسیر کودک» ویژه کودکان پیش دبستانی تا پایان دبستان که حدود «۲۰۰ آیه مورد نیاز» برای کودکان عزیز به صورت گرافیکی، مفهومی در ۲۰ جلد به صورت تمام رنگی در قطع بیاضی را در خود جای داده است.

۲ «تفسیر نوجوان» ویژه نوجوانان مقطع راهنمایی تا پایان

ص: ۱۰

دبیرستان است که حدود «۲۰۰۰ آیه موضوعی» متناسب با نیازهای نوجوانان عزیز در قطع جیبی با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد را دربر گرفته و با استفاده از ۹ رنگ جذاب در چاپ متن برای جامعه هدف خود طراحی شده و به دلیل دارا بودن فهرستواره موضوعی این امکان را برای نخستین بار برای نوجوانان فراهم می سازد تا بدون نیاز به استاد حدوداً ۴۰۰۰ موضوع از قرآن کریم را به سادگی فیش برداری و تحقیق نموده و در قالب مقاله یا کتاب ارائه دهند.

۳ «تفسیر جوان» ویژه جوانان دانشجو و بزرگسالان می باشد که کل آیات قرآن را با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد به خود اختصاص داده است و جوانان عزیز با استفاده از فهرستواره موضوعی و الفبایی فارسی این تفسیر قادر خواهند بود تا حدود ۱۰/۰۰۰ موضوع

(۱۲) وهابیت از نگاه تشیع و تسنن

ص: ۱۱

مورد نیاز خود را پژوهش و استخراج نمایند.

۴ «تفسیر زنان» در این تفسیر مجموعه آیات مربوط به بانوان محترم استخراج شده و در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس سه تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیه الله طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه.ق) و «تفسیرالمیزان» نوشته مرحوم آیه الله علامه طباطبایی، درج شده است. البته مجموعه مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده به صورت یکجا جمع آوری و در پایان کتاب درج شده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۲۷۵ آیه» می باشد.

۵ «تفسیر مردان» که دربردارنده آیات مربوط به آقایان

ص: ۱۲

می باشد. نظیر آیاتی که وظایف و تعهدات مردان نسبت به خانم ها را تبیین نموده یا گروه آیات جهاد و شهادت. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۳۵۰ آیه» می باشد.

۶ «تفسیر خانواده» مجموعه آیات مرتبط با مسائل خانوادگی را به صورت تخصصی و موضوعی مورد ارزیابی قرار داده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۴۲۵ آیه» می باشد.

پس از پایان کار تدوین ۶ تفسیر مذکور برای ۶ جمعیت هدف، کارهای انجام شده را به مرجع بیدار و هوشیار جهان اسلام حضرت آیه الله العظمی جعفر سبحانی که پایه گذار نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی در ۵۰ سال قبل بوده اند ارائه داده و از محضرشان تقاضا نمودم تا اجازه دهند مجموعه آثار قرآنی معظم له را که بسیار کاربردی، متنوع و

(۱۴) وهابیت از نگاه تشیع و تسنن

گسترده و مورد نیاز جامعه امروز می باشد برای استفاده نسل جوان و عموم مردم ساده سازی و چاپ و منتشر نمایم و ایشان با تقاضای بنده موافقت فرمودند.

کتاب حاضر یکی از موضوعاتی است که در دانشگاه ها و مراکز علمی همواره مورد بحث بوده و سؤالات و شبهات مختلفی در این خصوص توسط جوانان عزیز مطرح می شود. مرجع عالیقدر استاد فرزانه حضرت آیه الله سبحانی در نوشته های مختلف خود به خوبی بحث را تشریح و به سؤالات مرتبط با موضوع پاسخ داده اند. از مجموعه مقالات و نوشته ها و آثار متعدد ایشان، کتاب «وهابیت از نگاه تشیع و تسنن» تدوین، ساده سازی، اعرابگذاری و به سبک شعرگونه و منظم صفحه آرایی شده و در قطع جیبی با طرح جلد جذاب برای جوانان چاپ و منتشر گردیده است

مقدمه (۱۵)

ص: ۱۴

که ما و شما هم اکنون در محضر نورانی آن هستیم.

امیدوارم خداوند مَنان ما و شما را شکرگزار نعمت وجود علمای روشنفکر که ادامه دهندگان راه انبیاء و اولیاء الهی هستند قرار داده و توفیق فهم و درک و نشر مفاهیم زندگی ساز و نشاط آفرین قرآن کریم را به همگی عنایت فرماید.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران ۸/۸/۱۳۸۸ مصادف با سالروز ولادت

سلطان قلبها علی بن موسی الرضا علیه السلام

(۱۶) وهابیت از نگاه تشیع و تسنن

ص: ۱۵

هدف کتاب

ما در این رساله، کلیات مسائل مورداختلاف وهابیان با سایر طوائف اسلامی را عنوان کرده و از طریق کتاب و سنت، نظریه اسلام را روشن ساخته ایم. از وهابیان و نویسندگان وهابی در ریاض و حرمین، و کلیه هواداران و سمپات های آنان در بلاد دیگر درخواست می کنیم که اگر موضع آنان در مقابل گفتار ما منفی است به نقد منطقی این کتاب بپردازند و از ضررهای این کتاب نسبت به فریب خوردگان خود بکاهند و در غیراین صورت مسلمانان را در حرمین شریفین آزادبگذارند و در حرم امن الهی از آزار و آسیب دست بردارند و تبلیغات وهابیکگری را که جز ایجاد تفرقه و دودستگی نتیجه ای ندارد، رها کرده و جامعه اسلامی را به متفکران و اندیشمندان آن ها واگذار کنند.

قم حوزه علمیه

مؤسسه امام صادق علیه السلام

جعفر سبحانی

۲۶ شوال ۱۴۰۵ برابر ۲۴/۴/۶۴

هدف کتاب (۱۷)

ص: ۱۶

زندگانی پایه گذار مسلک وهابیت

مسلک وهابی منسوب به شیخ محمد فرزند «عبدالوهاب» نجدی است که این نسبت از نام پدر او «عبدالوهاب» گرفته شده است. و به گفته برخی از دانشمندان، علت این که این مسلک را به نام خود شیخ محمد نسبت نداده اند یعنی «محمدیه» نگفته اند این است که مبادا پیروان این مذهب نوعی شرکت با نام پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا بکنند (۱) و از این نسبت سوء استفاده نمایند.

شیخ محمد در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر «عُیینه» از شهرهای «نجد» تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود. شیخ از کودکی به مطالعه

ص: ۱۷

۱- دائرة المعارف فرید وجدی، ج ۱۰، ص ۸۷۱، به نقل از مجله المقتطف، ج ۲۷، ص ۸۹۳.

کتب تفسیر و حدیث و عقاید سخت علاقه داشت، و فقه حنبلی را نزد پدر خود که از علماء حنبلی بود آموخت، وی از آغاز جوانی بسیاری از اعمال مذهبی مردم «نجد» را زشت می شمرد. در سفری که به زیارت خانه خدا رفت بعد از انجام مناسک به «مدینه» رهسپار شد، در آن جا توسل مردم را به پیامبر در نزد قبر آن حضرت انکار کرد. سپس به «نجد» مراجعت نمود و از آن جا به «بصره» رفت به این قصد که از «بصره» به «شام» رود، مدتی در «بصره» ماند و با بسیاری از اعمال مردم به مخالفت پرداخت، ولی مردم «بصره» وی را از شهر خود بیرون راندند. در راه میان «بصره» و شهر «زبیر» نزدیک بود از شدت گرما و تشنگی و پیاده روی هلاک شود، اما مردی از اهل «زبیر» چون او را در لباس روحانیت دید در نجاتش کوشید، جرعه ای

آب به او نوشانید و بر مرکبی سوار کرد و به شهر «زبیر» برد. وی می خواست از «زبیر» به «شام» سفر کند ولی چون توشه و خرج سفر به قدر کافی نداشت، مقصد را عوض کرد و رهسپار شهر «احسا» شد، و از آن جا آهنگک شهر «حریمله» از شهرهای «نجد» را نمود.

در این هنگام که سال ۱۱۳۹ بود، پدرش «عبدالوهاب» از «عمینه» به «حریمله» انتقال یافته بود. شیخ محمد، ملازم پدر شد و کتاب هایی را نزد او فراگرفت و به انکار عقاید مردم «نجد» پرداخت به این مناسبت میان او و پدرش نزاع و جدال درگرفت. همچنین بین او و مردم «نجد» منازعات سختی رخ داد و این امر چند سال دوام یافت تا این که در سال ۱۱۵۳

پدرش «شیخ عبدالوهاب» از دنیا رفت. (۱)

«شیخ محمد» پس از مرگ پدر به اظهار عقاید خود و انکار قسمتی از اعمال مذهبی مردم پرداخت، و جمعی از مردم «حریمله» از او پیروی کردند و کار وی شهرت یافت. وی از شهر «حریمله» به شهر «عینه» رفت. رئیس عینه در آن وقت «عثمان بن حمد» بود «عثمان» شیخ را پذیرفت و او را گرامی داشت و در نظر گرفت وی

ص: ۲۰

۱- خلاصه از تاریخ نجد آلوسی از ص ۱۱۱ تا ۱۱۳ .

را یاری کند. «شیخ محمد» نیز در مقابل، اظهار امیدواری کرد که همه اهل «نجد» از «عثمان بن حمد» اطاعت کنند. خبر دعوت «شیخ محمد» و کارهای او به امیر «احسا» رسید. وی نامه ای برای «عثمان» نوشت که نتیجه اش این شد که «عثمان» شیخ را نزد خود خواند. عذر او را خواست. «شیخ محمد» به او پاسخ داد که اگر مرا یاری کنی تمام نجد را مالک می شوی. اما عثمان از او اعراض کرد و او را از شهر «عیینه» بیرون راند.

«شیخ محمد» در سال ۱۱۶۰ پس از آن که از «عیینه» بیرون رانده شد، رهسپار «درعیه» از شهرهای معروف «نجد» گردید. در آن وقت امیر «درعیه» «محمد بن مسعود» (جد آل سعود) بود. وی به دیدن «شیخ» رفت و عزت و نیکی را به او مژده داد. شیخ نیز قدرت و غلبه بر همه بلاد «نجد» را به وی بشارت داد، و بدین ترتیب ارتباط میان «شیخ محمد» و «آل سعود»

آغاز گردید. (۱)

در آن وقت «شیخ محمد» به «درعیه» آمد و با «محمد بن سعود» توافق کرد، مردم آن جا در نهایت تنگدستی و احتیاج بودند. «آلوسی» از قول «ابن بشر نجدی» نقل می کند که من (ابن بشر) در اول کار شاهد تنگدستی مردم «درعیه» بودم سپس آن شهر را در زمان «سعود» مشاهده کردم، در حالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند و سلاح های ایشان با زر و سیم زینت یافته بود، بر اسبان اصیل و نجیب

ص: ۲۲

۱-۱ یکی از نویسندگان عثمانی در «تاریخ بغداد» خود ص ۱۵۲ آغاز رابطه «شیخ محمد» و «آل سعود» را به نحو دیگری نوشته است اما آن چه در این جا نوشته شد صحیح تر به نظر می رسد.

سوار می شدند، و جامه های فاخر دربرمی کردند و از تمام لوازم ثروت بهره مند بودند، به حدی که زبان از شرح و بیان آن قاصر است.

روزی در یکی از بازارهای «درعیه» ناظر بودم، که مردان در طرفی و زنان در طرف دیگر قرار داشتند، در آن جا طلا و نقره و اسلحه و شتر و گوسفند و اسب و لباس های فاخر و گوشت گندم و دیگر مأكولات به قدری زیاد بود که زبان از وصف آن عاجز است، تا چشم کار می کرد بازار دیده می شد و من فریاد فروشندگان و خریدارانی را می شنیدم که مانند همه زنبور عسل درهم پیچیده بود که یکی می گفت فروختم و دیگری

(۲۴) وهابیت از نگاه تشیع و تسنن

ص: ۲۳

می گفت خریدم. (۱)

البته «ابن بشر» شرح نداده است که این ثروت هنگفت از کجا پیدا شده بود، ولی از سیاق تاریخ معلوم می شود که از حمله به مسلمانان قبائل و شهرهای دیگر «نجد»، (به جرم موافقت نکردن با عقاید وی)، و به غنیمت گرفتن و غارت کردن اموال آنان به دست آمده بوده است. و روش «شیخ محمد» در مورد غنائم جنگی (که از مسلمانان آن دیار می گرفت) این بود

که آن را هرطور مایل بود به مصرف می رسانید، و گاهی تمام غنائمی را که در جنگی نصیب او شده بود و مقدار آن هم خیلی زیاد بود، تنها به دو یا سه

ص: ۲۴

۱- تاریخ ابن بشر نجدی .

نفر عطا می کرد. و غنائم هرچه بود در اختیار شیخ قرار داشت و امیر نجد هم با اجازه او می توانست سهمی ببرد.

و یکی از بزرگ ترین نقاط ضعف برنامه زندگی «شیخ» همین است که با مسلمانانی که از عقائد کذائی او پیروی نمی کردند، معامله کافر حربی می کرد. و برای جان و ناموس آنان ارزشی قائل نبود.

و کوتاه سخن این که «محمد بن عبدالوهاب» به توحید، اما توحید غلطی که او می گفت دعوت می کرد هر کس می پذیرفت خون و مالش سالم می ماند، و گرنه خون و مالش مانند کفار حربی حلال و مباح بود.

جنگ هائی که «وهابیان» در «نجد» و خارج از «نجد» از قبیل «یمن» و «حجاز» و اطراف «سوریه» و «عراق» می کردند بر همین پایه قرار داشت.

هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می یافتند برایشان حلال بود، اگر می توانستند آن را جزو متصرفات و املاک خود قرار می دادند و الاً به غنائمی که به دست آورده بودند اکتفا می کردند. (۱)

کسانی که با عقاید او موافقت می کردند و دعوت او را می پذیرفتند باید با او بیعت نمایند و اگر کسانی به مقابله برخیزند باید کشته شوند و اموالشان تقسیم گردد. طبق این رویه مثلاً از اهالی یک قریه به نام «فصول» در شهر «احسا» سیصد مرد را به قتل رسانیدند و اموالشان را به غارت

ص: ۲۶

۱- جَزِيرَةُ الْعَرَبِ فِي الْقُرْنِ الْعَشْرِينَ، ص ۳۴۱.

«شیخ محمدبن عبدالوهاب» در سال ۱۲۰۶ در گذشت (۲) و پس از «شیخ محمد» هم پیروان او به همین روش ادامه دادند. مثلاً در سال ۱۲۱۶ «امیرسعود» وهابی سپاهی مرکب از بیست هزار مرد جنگی تجهیز کرد و به شهر کربلا حمله ور شد، کربلا در این ایام در نهایت شهرت و عظمت بود و زائرین ایرانی و ترک و عرب بدان روی می آوردند، «سعود» پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید و کشتار سختی از مدافعین و ساکنین آن نمود.

ص: ۲۷

۱- تاریخ المملكة العربیه السعودیه ج ۱، ص ۵۱.

۲- در تاریخ تولد و فوت شیخ غیر از ۱۱۱۵ ۱۲۰۶ اقوال دیگری هم هست.

سپاه «وهابی» آن چنان رسوایی در شهر کربلا به بار آورد، که به وصف نمی گنجد، پنج هزار تن یا بیشتر (تا بیست هزار هم نوشته اند) را به قتل رسانیدند. پس از آن که «امیر سعود» از کارهای جنگی فراغت یافت به طرف خزینه های حرم امام حسین علیه السلام متوجه شد، این خزائن از اموال فراوان و اشیاء نفیس انباشته بود، وی هرچه در آن جا یافت، برداشت و به غارت برد.

«کربلا» پس از این حادثه به وضعی درآمد که شعرا برای آن مرثیه می گفتند. (۱) «وهابی ها» در مدت متجاوز از دوازده سال، گاه و ناگاه، به

ص: ۲۸

۱- تاریخ کربلا و حائر حسین علیه السلام ص ۱۷۲ ۱۷۴ .

شهر «کربلا» و اطراف آن، و همین طور به شهر «نجف» حمله می بردند و غارت می کردند که نخستین این حملات هجوم در سال ۱۲۱۶ بود که شرح داده شد. و این هجوم به نوشته عموم نویسندگان شیعه در روز «عید غدیر» آن سال سرانجام گرفته است.

مرحوم علامه «سیدمحمد جواد عاملی» در آخر مجلد هفتم از کتاب فقهی پر ارج خود «مفتاح الکرامه» چنین می گوید: این جزء از کتاب، بعد از نیمه شب نهم رمضان المبارک ۱۲۲۵ به دست مصنف آن خاتمه یافت، در حالی که دل در نگرانی و تشویش بود، زیرا اعراب «عنیزه» که «وهابی» هستند، اطراف «نجف اشرف» و مشهد حسین علیه السلام را احاطه کرده اند، راه ها

را بسته و زوار حسین علیه السلام را که از زیارت نیمه شعبان به وطن های خود باز

می گشتند غارت نموده اند و جمع کثیری از آنان (و بیشتر از زوار ایرانی را) به قتل رسانیده اند گفته می شود عدد مقتولین (در این بار) یکصد و پنجاه تن بوده است. البته کمتر از این هم گفته اند.^(۱)

توحیدی که «شیخ محمد» و پیروان او مردم را به آن دعوت می کردند، که هرکس نمی پذیرفت جان و مالش مباح می شد این بود که به پیروی از ظاهر پاره ای از آیات و احادیث برای ذات باری تعالی اثبات جهت می کردند و او را دارای اعضاء و جوارح می دانستند.

«آلوسی» در این باره گفته است که «وهابیان» به پیروی از «ابن تیمیه» به

ص: ۳۰

۱- مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۶۵۳.

احادیثی که بر فرود آمدن خداوند به آسمان دنیا (آسمان اول) دلالت می کند تصدیق دارند و می گویند خدا از عرش به آسمان دنیا فرود می آید و می گوید: «هَلْ مِنْ مُسِدِّ تَغْفِرٍ: یعنی آیا استغفار کننده ای هست که از گناهانش طلب آمرزش کند». و همچنین اقرار دارند به این که در روز قیامت خدا به صحرای محشر می آید زیرا خود او فرموده است: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» (۲۲ / فجر). و خداوند به هریک از مخلوقات خود به هرطور که بخواهد نزدیک می شود، همچنان که خود گفته است: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». (۱۶/ق) (۱)

ص: ۳۱

۱- تاریخ نجد آلوسی ص ۹۱۹۰ و نیز در این باره به رساله العقیده الحمویه نوشته ابن تیمیه مراجعه شود .

ابن تیمیه همان طور که از کتاب «الرَّدُّ عَلَى الْإِخْنَائِي» او برمی آید، احادیث مربوط به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله را مجعول دانسته و گفته است که اگر کسی معتقد باشد که وجود آن حضرت بعد از وفات مانند وجود او در زمان حیات است غلط بزرگی مرتکب شده است و نظیر این سخن را «شیخ محمد» و پیروان او شدیدتر گفته اند.

عقاید و گفته های باطل «وهابیان» باعث شده که برخی که اسلام را از دیدگاه آنان مطالعه کرده اند بگویند اسلام دین خشک و جامدی است که به درد همه زمان ها نمی خورد.

«لوتروپ ستودارد» می گوید (وهابیان در تعصب به راه افراط رفته اند و در اثر این امور گروهی نکته گیر برخاسته، روش وهابی را بر دهان قرار

داده اند که حقیقت و طبیعت اسلام با مقتضیات زمان ها جور نیست و با احوال ترقی و تبدیل جامعه موافق نمی شود و با تغییر زمان نمی سازد. (۱)

از همان وقت که «شیخ محمد بن عبدالوهاب»، عقاید خود را ابراز و مردم را به پذیرفتن آن ها دعوت کرد، گروه زیادی از علمای بزرگ به مخالفت با عقاید او پرداختند، نخستین کسی که به شدت با او به مخالفت برخاست پدرش «عبدالوهاب» و سپس برادرش «شیخ سلیمان بن عبدالوهاب» بودند که هر دو از علمای حنبلی محسوب می شوند.

شیخ «سلیمان» کتابی تحت عنوان «الصَّوَاعِقُ الإِلَهِيَّةِ فِي

ص: ۳۳

۱- حاضر العالم الاسلامی، ج ۱، ص ۴.

الرَّدُّ عَلَى الْوَهَّابِ» تألیف کرد و در آن عقاید برادرش را رد کرد.

«زینی دحلان» گوید: پدر شیخ «محمد»، مردی صالح از اهل علم بود. برادرش شیخ «سلیمان» نیز از اهل علم محسوب می شد، و چون شیخ «عبدالوهاب» و شیخ «سلیمان» در ابتدای امر یعنی از زمانی که شیخ «محمد» در «مدینه» به تحصیل اشتغال داشت از سخنان و کارهای او دریافته بودند که چنان داعیه ای دارد او را سرزنش می کردند، و مردم را از وی برحذر می داشتند.

(۱)

«عباس محمود عَقَّاد» می گوید: بزرگ ترین مخالفان شیخ «محمد»

ص: ۳۴

۱- الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۵۷.

برادرش شیخ «سلیمان» صاحب کتاب «الصَّوَاعِقُ الْإِلَهِيَّة» است. «عَقَاد» همچنین گفته است که شیخ «سلیمان» برادر شیخ «محمد» که از بزرگ ترین مخالفان او بود در ضمن این که سخنان برادرش را به شدت رد می کند می گوید: اموری که «وهابیان» آن را موجب شرک و کفر می دانند و آن را بهانه مباح شدن مال و جان مسلمانان می پندارند در زمان ائمه اسلام به وجود آمده بود، ولی از هیچ یک از ائمه اسلام شنیده و روایت نشده است که مرتکبین این اعمال را کافر یا مرتد دانسته و دستور جهاد با آنان را داده باشند و یا این که بلاد مسلمانان را به همان گونه که شما می گوید

بلاد شرک و دارالکفر نامیده باشند. (۱)

ص: ۳۵

۱- الأُسلامُ فی القُرْنِ العِشرین، ص ۱۲۶ ۱۳۷.

در پایان باید دانست که شیخ «محمد بن عبدالوهاب» مبتکر و آورنده عقاید «وهابیان» نیست. بلکه قرن ها قبل از او این عقاید به صورت های گوناگون از افرادی مانند «ابن تیمیه» و شاگرد او «ابن القیم» اظهار شده، ولی به صورت مذهب تازه ای در نیامده و طرفداران زیادی پیدا نکرده بود.

«ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم» معروف به «ابن تیمیه» از علمای حنبلی که در ۷۲۸ هجری قمری در گذشته است، چون عقاید و آرائی برخلاف معتقدات عموم فرقه های اسلامی اظهار می داشت پیوسته مورد

مخالفت علمای دیگر قرار داشت و به عقیده محققین، همین عقاید «ابن تیمیه» است که بعداً اساس معتقدات «وهابیان» را تشکیل داده است.

وقتی ابن تیمیه عقاید خود را آشکار ساخت، و در این زمینه کتاب هایی را منتشر نمود از طرف علماء اسلام و در رأس آنان علماء اهل سنت از جهت جلوگیری از انتشار فساد، دو کار صورت گرفت:

الف نقد عقاید و آراء او و در این مورد به برخی از کتاب هایی که به عنوان نقد عقاید او نوشته شده است اشاره می کنیم:

۱ «الْمَقَالَةُ الْمَرْضِيَّةُ» تأليف قاضي قضاة فرقه مالكي به نام «تقي الدين ابي عبدالله اخنائي».

۲ «نَجْمُ الْمُهْتَدِي وَ رَجْمُ الْمُفْتَدِي» نگارش فخر بن معلم قرشي.

این ها یک رشته ردیه هایی است که بر عقاید «ابن تیمیه» نوشته شده و از این طریق بی پایگی آراء او روشن گردیده است.

ب کار دوم این که مراجع فتوی در عصر او از اهل تسنن به تفسیق و گاهی به تکفیر او برخاسته و بدعت گذاری او را فاش ساخته اند.

وقتی عقاید او را درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله به قاضی قضات مصر «البدربن جماعه» نوشتند وی در زیر ورقه نوشت:

زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلت و سنت است و همه علماء بر آن اتفاق نظر دارند آن کس که زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله را حرام می داند باید نزد علماء تویخ شود و از ابراز چنین گفتار بازداشته شود و اگر مؤثر نیفتاد زندانی گردد و

معرفی شود تا مردم از او پیروی نکنند.

نه تنها قاضی قضات فرقه شافعی درباره او چنین نظر داد، بلکه قاضی قضات سه مذهب دیگر در کشور مصر هر کدام به گونه ای نظر او را تأیید کردند و مشروح این قسمت را می توانید در کتاب «دفع الشبهه» نگارش تقی الدین الحصنی مطالعه بفرمائید.

گذشته از این، معاصر او «ذهبی» که از نویسندگان بزرگ در قرن هشتم هجری است و آثار ارزنده ای در تاریخ و رجال دارد، در نامه دوستانه ای که به او نوشته، او را در اشاعه فساد و ضلالت همتای حجاج خوانده است این نامه را مؤلف «تَكْمِلَةُ السَّيْفِ الصَّيْقَلِ» صفحه ۱۹۰ در کتاب خود آورده است و مرحوم علامه امینی نیز متن آن را در جلد پنجم؛ «الغدیر» صفحه

ص: ۳۹

۸۷ ۸۹ نقل کرده است. علاقمندان می توانند به آن جا مراجعه کنند.

غائله «ابن تیمیه» با مرگ او در سال ۷۲۸ در زندان شام فروکش کرد و شاگرد معروف او «ابن القیم» هرچند به ترویج افکار استاد خود پرداخت ولی در زمان های بعد اثری از چنین افکار و آراء نبود.

ولی آن گاه که فرزند «عبدالوهاب» تحت تأثیر افکار «ابن تیمیه» قرار گرفت و آل سعود برای تحکیم پایه های امارت خود در منطقه «نجد» به حمایت از او برخاستند بار دیگر عقاید موروثی از ابن تیمیه در مغز برخی از مردم نجد جوانه زد و به دنبال تعصب های خشک و متأسفانه به نام «توحید» سیل خون تحت عنوان جهاد با کافران و مشرکان به راه افتاد و هزاران هزار از مرد و زن و کودک قربانی آن شدند و باردیگر فرقه جدیدی

ص: ۴۰

در جامعه مسلمین پدید آمد و تأسف از روزی افزایش یافت که حرمین شریفین در قبضه این گروه درآمد و نجدی های وهابی بر اثر سازش با بریتانیا و دیگر ابرقدرت های وقت، براساس متلاشی امپراطوری عثمانی و تقسیم کشورهای عربی میان ابرقدرت ها، بر مکه و مدینه و آثار اسلامی دست یافتند و در هدم آثار و اصالت ها و ویرانگری قباب و قبور و بیوت الهی بیش از حد کوشش کردند.

در این موقع علماء شیعه در نقد آراء عبدالوهاب دوشادوش علماء اهل سنت کوشش های فراوانی انجام دادند و هر دو گروه به نحو احسن جهاد منطقی و علمی را آغاز کردند.

نخستین ردی که از طرف علماء اهل سنت بر عقاید محمد عبدالوهاب

نوشته شد کتاب «الْصَّوَاعِقُ الْإِلَهِيَّةُ فِي الرَّدِّ عَلَى الْوَهَابِيَّةِ» نگارش سلیمان بن عبدالوهاب برادر «محمد بن عبدالوهاب» است.

نخستین کتابی که از طرف علماء شیعه بر رد عقاید محمد بن عبدالوهاب نوشته شد کتاب «مَنْهَجُ الرَّشَادِ» است و مؤلف آن شیخ بزرگوار مرحوم شیخ جعفر «کاشف الغطاء» است که در سال ۱۲۲۸ در گذشته است، وی این کتاب را در پاسخ رساله ای که یکی از امراء آل سعود به نام «عبدالعزیز بن سعود» برای او فرستاده بود نوشت و در آن رساله مجموع عقاید محمد بن عبدالوهاب را جمع نمود و این کتاب در سال ۱۳۴۳ هجری قمری در نجف چاپ شده است پس از این شخصیت، نقدهای علمی فراوانی به تناسب حرکت های وهابی گری در منطقه نگارش یافته و

قسمت مهم آن ها چاپ شده است.

وهابیان و تعمیر قبور اولیاء خدا

وهابیان و تعمیر قبور اولیاء خدا

از مسائلی که «وهابیان» درباره آن حساسیت خاصی دارند مسأله تعمیر قبور، و ساختن بنا بر روی قبور پیامبران و اولیاء الهی و صالحان است.

برای نخستین بار این مسأله را «ابن تیمیه» و شاگرد معروف او «ابن القیم» عنوان کرد و بر تحریم ساختن بنا و لزوم ویرانی آن، فتوی داده اند.

«ابن القیم» در کتاب «زاد المَعَادِ فِي هُدَى خَيْرِ الْعِبَادِ»^(۱) چنین می گوید:

«يَجِبُ هَدْمُ الْمَشَاهِدِ الَّتِي بُنِيَتْ عَلَى الْقُبُورِ، وَلَا يَجُوزُ إِبْتِئَاءُهَا بَعْدَ

(۴۴) وهابیت از نگاه تشیع و تسنن

ص: ۴۳

۱- زاد المَعَادِ، ص ۶۶۱.

در سال ۱۳۴۴ هجری قمری که سعودی ها بر مکه و مدینه و اطراف آن تسلط پیدا کردند، به فکر افتادند که برای تخریب مشاهد بقیع و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر مستمسکی به دست آورند و با گرفتن فتوا از علماء مدینه، راه را بر تخریب آن هموار نمایند، و افکار عمومی مردم حجاز را که هرگز با این اعمال موافق نبودند برای این کار آماده سازند، از این جهت قاضی قضاات «نجد» «سلیمان بن بلیهد» را روانه مدینه کردند که وی مسائل

وهایبان و تعمیر قبور اولیاء خدا (۴۵)

ص: ۴۴

۱- ویران کردن بنایی که روی قبور ساخته شده است واجب است و پس از قدرت بر هدم و ویران کردن آن، ابقاء آن ها به همان صورت حتی یک روز هم جایز نیست.

موردنظر آنان را از علماء آن جا استفاده کند. از این جهت او سؤال ها را آن چنان طرح کرد که پاسخ آن ها، (مطابق با نظریه «وهابیان») در خود سؤال ها گنجانیده شده بود. و از این طریق به مفتیان اعلام کرد که باید پاسخ سؤال ها را مطابق جواب هایی که در سؤال ها آمده است تهیه کنند و در غیر این صورت محکوم به شرک گردیده و اگر توبه نکنند به قتل خواهند رسید.

باید توجه نمود که بحث ما فعلاً پیرامون خصوص تعمیر قبور و ساختن سایبان، و یا سقف و یا بناء بر آن است. اما موضوع زیارت این قبور درباره آن، به طور جداگانه بحث و گفتگو خواهیم کرد.

برای روشن شدن موضوع، در سه مورد بحث و بررسی خواهیم کرد.

(۴۶) وهابیت از نگاه تشیع و تسنن

ص: ۴۵

۱ نظر قرآن در این باره چیست آیا از قرآن می توان حکم آن را به دست آورد؟

۲ آیا امت اسلامی به راستی بر تحریم آن اتفاق دارند، یا این که در تمام ادوار اسلامی، جریان برخلاف بوده است و در زمان خود پیامبر و یاران او تعمیر قبور و ساختن خانه و سایبانی بر آن وجود داشته است؟

الف نظریه قرآن درباره تعمیر قبور

قرآن به طور خصوصی متعرض حکم این موضوع نشده است، ولی در عین حال، می توان حکم موضوع را از کلیاتی که در قرآن وارد شده است استفاده نمود. اینک بیان این قسمت.

۱ تعمیر و حفظ قبور اولیاء تعظیم شعائر الهی است.

ص: ۴۶

قرآن مجید تعظیم شعائر الهی را، نشانه تقوای قلوب و تسلط پرهیزکاری بر دل‌ها می‌داند، آن‌جا که می‌فرماید:

«وَمِنْ يُعَظِّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ: هر کس شعائر الهی را تعظیم و تکریم کند، آن نشانه تقوای دل‌ها است.»
(حج/۳۲)

مقصود از بزرگداشت شعائر الهی چیست؟ «شعائر» جمع «شعیره» به معنی علامت و نشانه است. مقصود در آیه، نشانه‌های وجود خدا نیست زیرا همه عالم نشانه وجود او است. و هیچ کس هم نگفته است که تعظیم آن چه در عالم هستی است نشانه تقوی است، بلکه مقصود، نشانه‌های دین او است و لذا مفسران آیه را چنین تفسیر می‌کنند:

ص: ۴۷

«مَعَالِمُ دِينِ اللَّهِ» نشانه های دین خدا. (۱)

اگر در قرآن، صفا و مروه (۲)، و شتری که برای ذبح در منی سوق داده می شود، (۳) از شعائر الهی شمرده شده است به خاطر این است که این ها نشانه های دین حنیف و آئین ابراهیم است، اگر به «مزدلفه» «مشعر» می گویند به خاطر این است که آن نشانه دین الهی است. و وقوف در آن نشانه عمل به دین و اطاعت خدا است.

ص: ۴۸

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳، ط صیدا .

۲- إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ: دو کوه صفا و مروه از نشانه های الهی است. (۱۵۸ / بقره)

۳- وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ: شتر فربه را از شعائر قرار دادیم. (۳۶ / حج)

اگر مجموع مناسک «حج» را شعائر می نامند، به خاطر این است که این اعمال نشانه های دین توحید و دین حنیف می باشد.

خلاصه، هر چیزی که شعار و نشانه دین الهی باشد، بزرگداشت آن مایه تقرب به درگاه الهی است. بطور مسلم انبیاء و اولیاء الهی از بزرگ ترین و بارزترین نشانه های دین الهی هستند که وسیله ابلاغ دین و مایه گسترش آن در میان مردم بوده اند، هیچ مرد با انصافی نمی تواند منکر این مطلب گردد که وجود پیامبر و ائمه اهل بیت از دلایل اسلام و نشانه های این آئین مقدس می باشند و یکی از طرق بزرگداشت آن ها، حفظ آثار و قبور آنان و صیانت آن از اندراس و فرسودگی و محو و نابودی است.

به هر حال با ملاحظه دو چیز حکم تکریم قبور اولیاء الهی روشن است.

الف اولیاء‌الهی و بالآخر آنان که در راه گسترش دین جانبازی کرده اند از شعائر‌الهی و نشانه‌های دین خدا می‌باشند.

ب یکی از طرق تعظیم این گروه پس از درگذشتشان، علاوه بر حفظ آثار و مکتب آن‌ها، همان حفظ و تعمیر قبور آنان است. از این جهت در میان تمام ملل، شخصیت‌های بزرگ سیاسی و دینی را که قبر آنان که نشانه مکتب و راه و روش آن‌ها است در تقاطعی به خاک می‌سپارند که برای ابد محفوظ می‌ماند، تو گوئی حفظ قبر آنان از اندراس و فرسودگی، نشانه حفظ وجود و سرانجام نشانه حفظ مکتب آن‌ها است.

برای درک حقیقت لازم است مفاد آیه سی و شش از سوره «حج» را به دقت تجزیه و تحلیل کنیم. برخی از زائران خانه خدا از منزل خود، شتری

ص: ۵۰

را برای ذبح در کنار خانه خدا، به همراه می آورند، و با انداختن قلاده ای بر گردن، آن را برای ذبح در راه خدا اختصاص می دهند و از دیگر شتران جدا می سازند از آن جا که این شتر به گونه ای به خدا وابسته است به حکم همان آیه از «شَعَائِرِ اللَّهِ» شمرده می شود و به مضمون آیه سی و دو سوره «حج» «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرِ اللَّهِ» باید مورد احترام قرار گیرد، مثلاً دیگر نباید بر آن سوار شد، و به موقع باید آب و علف آن را داد، تا لحظه ای که در آن نقطه ذبح شود.

هرگاه یک شتر به خاطر تعیین برای ذبح در کنار خانه خدا، جزو «شعائر» می گردد و متناسب خود تعظیم و بزرگداشت لازم دارد، چرا پیامبران و علماء و دانشمندان، شهیدان و جانبازان، که از نخستین روزهای

زندگی خود قلاده عبودیت و بندگی خدا، و خدمت به آئین او را بر گردن افکنده و رابطه ای میان خدا و خلق او گردیده اند و مردم خدا و آئین او را در پرتو تلاش های آنان شناخته اند، جزو «شعائر الله» نباشد، و به تناسب مقام و موقعیت خود در حال حیات و ممات تعظیم و احترام لازم نداشته باشند اگر واقعا کعبه و صفا و مروه، منی و عرفات که همگی جمادند و سنگ و گلی بیش نیستند به خاطر ارتباط با آئین خدا، جزو «شعائر» می باشند و هرکدام به تناسب موقعیت خود، تعظیم و بزرگداشتی لازم دارند چرا اولیاء الهی که ناشران آئین خدا و حافظان دین او، و آن چه که وابسته به آن ها است، جزو شعائر نباشند.

ما وجدان «وهابی ها» را در این مورد قاضی و داور قرار می دهیم آیا در

ص: ۵۲

«شعائر الهی» بودن «انبیاء و رسل» شک و تردید دارد، و یا حفظ آثار و اشیاء وابسته به آن ها را، تعظیم نمی داند آیا تعمیر قبور و تنظیف محیط خاک آن ها، تعظیم و تکریم است؟ یا ویران کردن و به صورت «خرابه» درآوردن قبر آن ها؟

۲ قرآن مجید، به روشنی به ما دستور می دهد که به بستگان و خویشاوندان پیامبر گرامی، مهر و رزیم آن جاکه می فرماید:

«...قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى... بگو من بر رسالت مزد و اجری جز ابراز علاقه و دوستی به خویشاوندانم نمی خواهم» (۲۳/شوری)

آیا از نظر جهانیان که مورد خطاب این آیه هستند، یکی از طرق ابزار

علاقه به خاندان رسالت فقط قبور و تعمیر آن نیست در حالی که این رسم در میان تمام ملل جهان نیز وجود دارد، و همگی آن را یک نوع اظهار علاقه به صاحب قبر می دانند و لذا شخصیت های بزرگ سیاسی و علمی را در کلیساها و یا در مقابر معروف دفن کرده و اطراف آن را گل و درخت کاری می کنند.

۳ تعمیر قبور و امت های پیشین.

از آیات قرآن استفاده می شود که احترام به قبور افراد باایمان یک نوع امر رایج در میان ملل قبل از اسلام بوده است آن جا که درباره اصحاب کهف چنین می گوید:

هنگامی که وضع اصحاب کهف بر مردم آن زمان روشن گردید، و مردم به دهانه غار آمدند درباره مدفن آن ها دو نظر ابراز داشتند:

ص: ۵۴

۱ «ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا: بر روی قبر آنان بنائی بسازید.» (۲۱/کهف)

«...قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا: گروه دیگر که در این کار پیروز شده بودند گفتند: مدفن آنان را مسجد انتخاب می کنیم.» (۲۱/کهف)

قرآن این دو نظر را نقل می کند، بی آن که از آن ها انتقاد کند، البته می توان گفت اگر هر دو نظریه برخلاف بودند قطعاً قرآن از آن انتقاد می کرد و یا عمل آن ها را با لحن اعتراض نقل می نمود. در هر حال این دو نظر حاکی است که یکی از طرق بزرگداشت، اولیاء و صالحان حفظ قبور مدفن آنان بوده است.

با توجه به این سه آیه مبارکه، هرگز نمی توان تعمیر قبور اولیاء الهی و

صالحان را یک امر محرم و یا مکروه قلمداد کرد و بلکه می توان آن را یک نوع تعظیم شعائر الهی و تظاهر به مودت در قریبی تلقی نمود. و مایه تکریم آن ها شمرد.

ب امت اسلامی و تعمیر قبور

روزی که اسلام در شبه جزیره انتشار یافت و نور آن کم کم، قسمت مهمی از خاورمیانه را دربرمی گرفت، در آن روز قبور پیامبرانی که مدفن آنان شناخته شده بود، سقف و سایبان بلکه قبه و بارگاهی داشت و هم اکنون قسمتی از قبور آنان به همان شکل باقی است.

در خود مکه، قبر اسماعیل، و مادر او «هاجر» در حجر قرار گرفته قبر دانیال در شوش و هود و صالح و یونس و ذوالکفل در عراق، و قبور

وهابیان و تعمیر قبور اولیاء خدا (۵۷)

ص: ۵۶

پیامبرانی مانند ابراهیم خلیل و فرزند او اسحاق و یعقوب و یوسف که همگی را حضرت موسی از مصر به بیت المقدس آورد، در قدس اشغالی است و همگی دارای علامت و نشانه و بنا می باشند.

و قبر «حواء» در «جده» است که آثار آن پس از تسلط سعودی ها از بین رفت. و علت این که به این سرزمین «جده» می گویند، به خاطر احتمال بودن قبر وی در آن جا است حالا خواه این نسبت درست باشد یا نباشد.

روزی که مسلمانان این بلاد را فتح کردند هرگز از مشاهده این آثار ناراحت نشدند و فرمان تخریب آن را صادر نکردند.

اگر به راستی تعمیر قبور و دفن میت در مقابر پوشیده، از نظر اسلام حرام بود، نخستین کاری که بر مسلمانان آن زمان لازم بود این که تمام این

ص: ۵۷

مقابر را که اردن و عراق را فراگرفته اند ویران کنند و از تجدید بنای آن در تمام ادوار به شدت جلوگیری نمایند. در صورتی که نه تنها این مقابر را ویران نکردند بلکه در مدت چهارده قرن در تعمیر و حفظ آثار پیامبران سلف کوشیده اند.

آنان با عقل خدادادی حفظ آثار پیامبران را یک نوع ادای احترام به آنان دانسته و خود را با انجام این کار، ماجور و نیکوکار می اندیشیدند.

«ابن تیمیه» در کتاب «الصراط المستقیم» می گوید: موقع فتح بیت المقدس، ابنیه قبور پیامبران دارای بناء بود ولی درب آن تا سال

ص: ۵۸

چهارصد هجری بسته بود. (۱) اگر به راستی ساختن بناء بر قبور يك امر محرم بود، طبعاً ويران کردن آن واجب بود، و مسدود بودنش، مجوز بقاء آن نبود، و لازم بود هرچه زودتر سقف و بناء را از دم بيل و کلنگ بگذرانند و آن ها را ويران سازند:

خلاصه، وجود اين ابنیه و قباب در طول اين مدت در برابر انظار علماء و سران اسلام خود نشانه بارزی بر جواز آن در آئين مقدس اسلام می باشد.

با مراجعه به تاريخ مسلمانان، و گشت و گذار در بلاد گسترده اسلامي،

ص: ۵۹

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۸۴.

این مسأله را مسلم می سازد که تعمیر قبور و حفظ و صیانت آن ها از اندراس و فرسودگی یکی از مراسم مسلمانان در تمام نقاط بوده است و هم اکنون در تمام بلاد اسلامی مقابر پیامبران و اولیاء الهی و رجال صالح و نیکوکار، به صورت مزار موجود است و برای حفظ آثار و قبور آن ها که غالباً از آثار باستانی اسلامی می باشند. موقوفاتی وجود دارد و درآمد آن ها در حفظ آن ها مصرف می شود....

پیش از پیدایش گروه «وهابی» در «نجد»، و پیش از تسلط آنان بر حرمین و حومه ها در تمام حجاز قبور اولیاء الهی، معمور و آباد و مورد توجه همگان بوده است. و احدی از علماء بر آن ایراد نمی گرفت این نه تنها ایران است که قبور اولیاء و صالحان در آن به صورت مزار معمور

وهابیان و تعمیر قبور اولیاء خدا (۶۱)

ص: ۶۰

می باشند، بلکه در تمام بلاد اسلامی مخصوصاً مصر و سوریه و عراق، و کشورهای مغرب و تونس مقابر علماء و بزرگان اسلام معمور و آباد می باشد و مسلمانان دسته دسته برای زیارت قبور آنان و خواندن فاتحه و قرآن رهسپار مقابر آنان می شوند، و تمام این امر برای خود خادم و نگهبانی دارد و گروهی مأمور نظافت و تمیز و نگاهداری «حرم» های شریف می باشند.

با این اشاعه و گسترش آن هم در تمام بلاد مسلمانان چگونه می توان تعمیر قبور را یک امر حرام تلقی کرد در حالی که چنین روش ممتدی از صدر اسلام تا به امروز وجود داشته و دارد و به این روش در اصطلاح دانشمندان «سیره مسلمین» می گویند که منتهی به زمان پیامبر می گردد،

وجود چنین سیره بی آن که به آن اعتراض گردد، نشانه جواز و مرغوبیت و محبوبیت آن می باشد.

این مطلب از نظر ضرورت به پایه ای است که یکی از نویسندگان «وهابی» به آن نیز اعتراف می نماید و درصدد جواب برمی آید اینک اعتراف:

این مطلب، عموم بلاد و مشرق و مغرب را فراگرفته است، حتی نقطه ای از بلاد اسلامی نیست که در آن جا قبر و مشهدی نباشد، حتی مساجد مسلمانان نیز خالی از آن نیست و عقل باور نمی کند که یک چنین

ص: ۶۲

چیز باشد و علماء اسلام در برابر آن سکوت کنند. (۱)

ولی با این اعتراف، دست از لجاجت نکشیده و می گوید رواج یک مطلب و سکوت علماء، دلیل بر جواز آن نیست. و اگر گروهی در برخی از ظروف به خاطر مصالحی لب فرو بندند، قطعاً گروه دیگر که از نظر شرایط متفاوت می باشند، حقیقت را بازگو می کنند.

ولی پاسخ این گفتار روشن است زیرا هفت قرن تمام علماء اسلام

لب فرو بسته و کلمه ای در این مورد نگفته اند، آیا همه آنان در این مدت «محافظه کار» بودند، چرا خلیفه دوم موقع فتح «بیت المقدس»

ص: ۶۳

۱- تطهیر الاعتقاد، ص ۱۷، طبع مصر، به نقل کشف الارتیاب .

آثار قبور پیامبران را نابود نکرد آیا او هم با مشرکان زمان خود ساخت.

شگفت از پاسخ منسوب به علماء مدینه است که می گوید:

بناء بر قبور به اتفاق علماء ممنوع است به خاطر احادیث صحیحی که در این مورد وارد شده است، از این جهت گروه زیادی از علماء بر ویران کردن آن فتوا داده اند.

چگونه می توان ادعای اتفاق بر تحریم ساختن بناء بر قبور نمود در صورتی که مسلمانان پیامبر گرامی را در اطافی که همسرش عایشه در آن زندگی می کرد دفن کردند، سپس ابوبکر و عمر به خاطر تبرک، در کنار آن حضرت در همان حجره دفن شدند آن گاه حجره عایشه را از وسط قسمت کرده و دیواری در میان نهاده اند، بخشی از آن به زندگی عایشه اختصاص

ص: ۶۴

داده و بخشی دیگر مربوط به قبر پیامبر و شیخین گردید، از آن جا که دیوار وسط کوتاه بود در زمان عبداللّه بن زبیر، بر ارتفاع آن افزوده شد، سپس در هر زمانی مطابق معماری خاص آن عصر، خانه ای که پیامبر در آن دفن گردیده تعمیر و یا تجدید بناء می گردید و در دوران خلافت اموی ها و عباسی ها بنای قبر پیوسته مورد توجه بوده است، و در هر زمانی با معماری خاصی بنا می شده است.

و آخرین بنای روی قبر که هم اکنون نیز باقی است، بنای سلطان «عبدالحمید» است که ساختمان آن از سال ۱۲۷۰ آغاز گردیده و مدت چهارسال طول کشید. شما می توانید، مشروح تاریخ تعمیر و تجدید بنای پیامبر را در طول تاریخ و ادوار اسلامی تا عصر «سمهودی» در کتاب

«وفاء الوفاء» سمهودی بخوانید (۱) و پس از آن را در کتابهای مربوطه به تاریخ مدینه به دست آورید.

وهابیت در کشمکش تناقض مکتب و عمل مسلمانان

وهابیت تبرک به آثار نبی را به شدت ممنوع می شمارند و پیوسته می گویند: از سنگ و گل و آئین کاری ساخته نیست، از طرف دیگر مسلمانان پیوسته با بوسیدن حجر و لمس آن، و بوسیدن پرده کعبه و در و دیوار آن تبرک می جویند، درست سنگ و گلی را می بوسند که از نظر آن ها کاری از آن ها ساخته نیست.

ص: ۶۶

۱- وَفَاءُ الْوُفَاءِ، ص ۳۸۳ ۳۹۰.

آنان مسجدسازی در کنار قبر اولیاء را تحریم کرده در حالی که در تمام بلاد اسلامی در کنار مشاهده، مساجدی وجود دارد حتی در کنار قبر حمزه مسجدی بود که جنایت کاران سعودی آن را ویران کردند، هم اکنون قبر پیامبر گرامی میان مسجد قرار دارد و مسلمین اطراف آن نماز می گزارند.

زیارت قبور مؤمنان از نظر کتاب و سنت

علماء و دانشمندان اسلام، به پیروی از آیات قرآن و احادیث، زیارت قبور، مخصوصاً زیارت قبور پیامبران و صالحان را تجویز کرده و برای آن فضیلت و کرامتی قائل شده اند در این میان گروه وهابی، اصل زیارت قبور را (به حسب ظاهر) حرام نمی دانند ولی سفر برای زیارت قبور اولیاء را حرام و ممنوع اعلام می دارند، و ما پس از فراغ از اصل زیارت، مسأله سفر برای زیارت قبور اولیاء را مطرح می نمایم اینک بحث «زیارت».

زیارت قبور اثرات اخلاقی و تربیتی فراوانی دارد، که در این جا به گونه ای فشرده بدان اشاره می گردد.

مشاهده این وادی آرام، که چراغ زندگی همه افراد از غنی و فقیر نیرومند و توانا، به خاموشی گرائیده و همه افراد، با سه قطعه لباس زیر خاک آرمیده اند، دل و جان را تکان می دهد و از آز و طمع انسان به شدت می کاهد و اگر انسان چشم عبرت بین داشته باشد، از این رهگذر درس عبرت فرا می گیرد، و با خود چنین می اندیشد و می گوید: زندگی موقت، شصت، هفتاد ساله که پایان آن، پنهان شدن زیر خروارها خاک، و پوسیدگی و محو و نابودی است، این اندازه ارزش ندارد که انسان در تحصیل مال و مقام آن، این همه تلاش کند، و بر خودی و بیگانه ظلم و

ستم را روا بدارد.

مشاهده این وادی خاموشان، که سخت ترین دل ها را نرم می کند و سنگین ترین گوش ها را شنوا می سازد، و به کم سوترین چشم ها، فروغ می بخشد، سبب می گردد که انسان در برنامه زندگی خود تجدیدنظر کند، و در مسئولیت های شدید خود در مقابل خدا، و مردم، و وظایف فردی و اجتماعی بیندیشد، و از خود کامگی های خود بکاهد.

رسول گرامی ضمن حدیثی به این نکته اشاره می کند و می فرماید:

۱ «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ...: قبرها را زیارت کنید، زیرا زیارت آن ها، مایه یادآوری سرای دیگر می گردد. (۱)

ص: ۶۹

۱- صحیح ابن ماجه، ج ۱، باب «ما جاء فی زیارهِ الْقُبُورِ»، ص ۱۱۳.

در حالی که صحت و استواری زیارت قبور به قدری روشن است که چندان نیاز به اقامه دلیل ندارد ولی برای گروه دیرباور برخی از دلایل آن را در این جا منعکس می کنیم:

قرآن و زیارت قبور

قرآن به روشنی دستور می دهد که پیامبر هیچ گاه نباید بر جنازه منافق نماز بگذارد و نباید بر کنار قبر او بایستد آن جا که می فرماید:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (۸۴ / توبه) (۱)

ص: ۷۰

برای کسی از آنان (منافقان) اگر بمیرد، هیچ گاه نماز نگزار و بر قبر آنان (برای طلب مغفرت) نایست، آنان به خدا و پیامبر او کفر ورزیده و در حالی که فاسق و بدکارند، مرده اند.

در این آیه، برای هدم شخصیت منافق و دادن گوشمال به اعضاء این حزب، به پیامبر خدا، دستور می دهد.

۱ بر جنازه احدی از آنان هیچ گاه نماز مگزار.

۲ و بر قبر آنان نایست و این حقیقت را با جمله «وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِ آهٍ» اداء کرده است.

از این که می فرماید درباره منافق این دو کار را انجام نده مفهوم آن این است که درباره غیر منافق این کار خوب و شایسته است.

۱ تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۷۷.

ص: ۷۱

اکنون باید بینیم مقصود از «وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِ آه» چیست؟ آیا مقصود تنها قیام موقع دفن است که درباره منافق جایز نیست و درباره مؤمن لازم و شایسته می باشد؟ یا مقصود اعم از موقع دفن و دیگر مواقع است؟

برخی از مفسران آیه را ناظر به موقع دفن دانسته اند ولی برخی دیگر مانند بیضاوی و غیره به آن از دید وسیع نگریسته و آیه را چنین تفسیر می کنند «وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِ آهٍ لِلدَّفْنِ أَوْ لِزِيَارَةٍ»^(۱)

دقت در مفاد آیه می رساند که مقصود یک معنی وسیع است اعم از توقف هنگام دفن، و یا وقوف پس از آن.

ص: ۷۲

زیرا مجموع مضمون آیه را دو جمله تشکیل می دهد و این دو جمله عبارتند از:

۱ «لَا تُصَلُّ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا»

لفظ «أَحَدٌ» به حکم این که در سیاق نهی واقع شده است، مفید استغراق افراد است.

و لفظ «أَبَدًا» مفید، استغراق زمانی است و معنی جمله چنین است: برای هیچ کس از منافقان در هیچ وقت نماز مگزار.

با توجه به این دو لفظ می توان به روشنی به دست آورد که مقصود از جمله خصوص، نماز بر میت نیست، زیرا نماز بر میت فقط یک بار قبل از دفن انجام می گیرد، دیگر قابل تکرار نیست و اگر مقصود خصوص نماز

ص: ۷۳

میت بود که نیاز به آوردن لفظ «أَبَدًا» نبود، و تصور این که این لفظ به منظور افاده «استغراق افرادی» است، کاملاً بی مورد است زیرا جمله «لَا تُصَلُّ عَلَيَّ أَحَدٌ» مفید چنین شمول و گستردگی است، دیگر لزوم ندارد که بار دیگر به بیان آن پردازد.

گذشته از این لفظ «أَبَدًا» در لغت عرب برای استغراق زمانی است نه افرادی مانند: «وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا» (۱)

بنابراین مفاد جمله نخست این است که هیچ گاه برای احدی از منافقان طلب رحمت و مغفرت مکن خواه با گزاردن نماز و خواه به غیر آن.

ص: ۷۴

مفهوم این جمله به حکم عطف بر جمله پیشین چنین است: «وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِ آهٍ» زیرا قیودی که در معطوف علیه وجود دارد بر معطوف نیز وارد می شود.

در این صورت نمی توان گفت: مقصود از «قیام» همان قیام موقع دفن است زیرا فرض این است که قیام موقع دفن درباره هر فردی قابل تکرار نیست، و لفظ «آید» که در این جمله نیز در تقدیر است، حاکی است که این عمل قابل تکرار می باشد و تصور این که این لفظ برای استغراق افراد است، پاسخ آن در جمله قبل گفته شد، زیرا باوجود «أحد» نیازی به افاده مجدد آن نیست.

با توجه به این دو مطلب در الفاظ: «لا- تُصَيَّلٌ» و «لا تَقُمْ» می توان گفت: خداوند پیامبر را از هر نوع طلب رحمت برای منافق خواه از طریق نماز بر مرده او و یا مطلق دعا، و از نوع وقوف بر قبر او خواه هنگام دفن یا پس از آن، نهی کرده است، و مفهوم آن این است که این دو عمل، طلب رحمت، و قیام و وقوف بر قبر مؤمن در تمام اوقات، جایز و شایسته است و یکی از آن اوقات، وقوف برای زیارت و خواندن قرآن برای مؤمن است، که سال ها است به خاک سپرده شده است.

اکنون وقت آن رسیده است که بر فضیلت زیارت قبور از طریق روایات استدلال کنیم:

احادیث و زیارت قبور

از احادیث اسلامی که نویسندگان صحاح و نویسندگان آن‌ها را نقل کرده‌اند، استفاده می‌شود که پیامبر گرامی به علت موقتی از زیارت قبور نهی کرده بود سپس اجازه داد که مردم به زیارت آن‌ها بشتابند.

شاید علت نهی این بود که اموات گذشته آنان غالباً مشرک و بت پرست بوده‌اند، و اسلام علاقه و پیوند آنان را با جهان شرک قطع کرده بود. ممکن است علت نهی، چیز دیگری بوده باشد، و آن این که گروه تازه مسلمان بر سر خاک مردگان به باطل نوحه سرائی می‌کردند و سخنان خارج از ادب اسلامی به زبان می‌راندند. ولی پس از گسترش اسلام و پابرجائی نهال ایمان در دل افراد این نهی برداشته شد و پیامبر گرامی به خاطر منافع تربیتی که در زیارت قبور است اجازه داد که مردم به زیارت قبور بشتابند.

ص: ۷۷

آن جا که نویسندگان سنن و صحاح چنین نقل می کنند:

۲ «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُرْهَدُ فِي الدُّنْيَا وَتَذَكِّرُ الْآخِرَةَ» (۱)

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵ صحیح ابوداود، ج ۲، ص ۱۹۵

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۳.

ص: ۷۸

۱- سنن ابن ماجه باب «ما جاء في زيارة القبور»، ج ۱، ص ۱۱۴، طبع هند، صحیح ترمذی، ابواب الجنائز، ج ۳، ص ۲۷۴، همراه با شرح ابن العربی المالکی طبع لبنان. ترمذی پس از نقل حدیث از بریده می گوید. حدیث بریده صحیح است و اهل علم به آن عمل می کنند، و برای زیارت قبور مانعی نمی اندیشند، این است نظریه گروهی مانند: ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحاق. ضمناً به مدارک یادشده در زیر مراجعه فرمائید:

من شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم از این به بعد زیارت کنید، زیرا زیارت قبور، شما را نسبت به دنیا بی اعتناء می سازد و آخرت را به یاد می آورد.

روی همین اساس است که پیامبر گرامی، قبر مادر خود را زیارت می کرد و به مردم می گفت قبور را زیارت کنید، زیرا زیارت آن، مایه یادآوری آخرت است، اینک متن حدیث:

۳ پیامبر قبر مادر خود را زیارت کرد و در کنار قبر او گریست و کسانی را که دور او بودند گریانند، و فرمود: از خدایم اجازه گرفته ام که قبر مادرم را زیارت کنم شما نیز قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت آنها مایه

ص: ۷۹

یادآوری خدا است. (۱)

۴ عایشه می گفت که رسول خدا زیارت قبور را آزاد اعلام کرد.

سنن ابی داود، ج ۲، کتاب الجنائز، ص ۱۹۵، ط مصر با تعلیقات شیخ احمد سعد از علماء ازهر. صحیح مسلم، ج ۴، کتاب الجنائز باب زیاره قبر المشرك، ص ۷۴.

ص: ۸۰

۱- صحیح مسلم، ج ۳، باب «استئذان النبی ربه عزوجل فی زیاره قبر امه»، ص ۶۵، صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۴، نکته این که پیامبر از خدا اجازه گرفته است که قبر مادر خود را زیارت کند این است که به عقیده راویان حدیث، مادر پیامبر اسلام «مشرك» بوده است. به طور مسلم مادر پیامبر بسان پدر و اجداد و نیاکان او همگی اهل توحید بوده و بر آئین حنیف بودند از این جهت تمام قسمت های این حدیث با موازین علمی سازگار نیست.

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَخَّصَ فِي زِيَارَةِ الْقُبُورِ». (۱)

پیامبر خدا، زیارت قبور را اجازه داد.

۵ عایشه می گوید: پیامبر کیفیت زیارت قبور را برای من تعلیم کرد. اینک متن حدیث:

پروردگرم دستور داد که به بقیع بیایم و بر آن ها طلب آمرزش کنم، (عایشه) می گوید: گفتم من چگونه بگویم گفت بگو سلام بر اهل این دیار از مؤمنان و مسلمانان، خدا گذشتگان از ما و عقب ماندگان از ما را رحمت

ص: ۸۱

۱- صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۴.

کند، ما به شما به همین زودی ملحق می شویم. (۱)

زنان و زیارت قبور

تنها مسأله ای که باقی ماند موضوع زیارت زنان است که در برخی از روایات نقل شده است که پیامبر از زیارت آنان را بازداشته است.

«لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ» (۲)

پیامبر گرامی زنان بسیار زائر قبور را لعن کرد.

ولی باید توجه نمود که استدلال با این احادیث بر تحریم زیارت برای

ص: ۸۲

۱- سنن نسائی، ج ۳، ص ۷۶ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۴.

۲- صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۸، ط اول مصر .

زنان از جهاتی صحیح نیست. زیرا:

اولاً: بسیاری از علماء این نهی را، نهی کراهتی می دانند، و علت کراهت شرایط خاصی بود که بر آن زمان حاکم بوده است که یکی از شارحان حدیث بدان اشاره کرده، آن جا که مؤلف «مِفْتَاحُ الْحَاجَةِ» در شرح خود بر صحیح ابن ماجه می گوید:

«إِخْتَلَفُوا فِي الْكَرَاهَةِ هَلْ هِيَ كَرَاهَةٌ تَحْرِيمٌ أَوْ تَنْزِيهِ ذَهَبَ الْأَكْثَرُ إِلَى الْجَوَازِ إِذَا آمَنَتْ بِالْفِتْنَةِ» (۱)

علما درباره نهی پیامبر بر دو قولند. آیا نهی تحریمی است یا

ص: ۸۳

۱- حواشی ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۴، ط هند .

کراهتی. ولی اکثر علماء معتقدند که زن در صورتی که از فتنه مطمئن باشد می تواند به زیارت قبر برود.

ثانیا: در احادیث گذشته (۱) خواندیم که عایشه از پیامبر نقل کرده بود که پیامبر زیارت قبور را آزاد اعلام کرد اگر زنان از این حکم مستثنی بودند لازم بود که یادآور شود که این حکم مخصوص مردها است بالاخص که گوینده زن است و طبعا در میان مخاطب های او زن وجود داشته است و هر مخاطبی می اندیشد که حکم و تکلیف به او متوجه است.

ثالثا: در برخی از احادیث وارد شده است که پیامبر به عایشه نحوه

ص: ۸۴

۱- به حدیث شماره ۴ مراجعه گردد.

زیارت قبور را تعلیم داد (۱). و خود عایشه شخصا پس از پیامبر گرامی به زیارت قبور می رفت.

رابعا: ترمذی نقل می کند وقتی برادر عایشه «عبدالرحمن بن ابی بکر» در «حُبشی» در گذشت، جنازه او را به مکه برده و در آن جا به خاک سپردند، وقتی خواهر وی عایشه از مدینه به مکه آمده، به زیارت قبر برادر خود آمد و در کنار خاک او دو شعر در سوگ او سرود و سخنانی گفت. (۲)

شارح صحیح ترمذی «امام حافظ ابن العربی» متولد ۴۳۵ متوفای سال

ص: ۸۵

۱- به حدیث شماره ۸، ص ۸۲ همین کتاب مراجعه گردد.

۲- صحیح ترمذی، ج ۴، کتاب الجنائز باب «ما جاء فی زیاره القبور»، ص ۲۷۵.

۵۴۳ در تعالیق خود بر صحیح می نویسد: صحیح این است که پیامبر به مردان و زنان اجازه داده است که به زیارت قبور بروند اگر برخی زیارت آنان را مکروه می شمارند به خاطر بی تابی و کمی صبر بر سر قبر، و یا به خاطر نداشتن حجاب کامل بوده است.

خامسا: بخاری از «انس» نقل می کند: پیامبر زنی را دید که بر قبر عزیز خود گریه می کند، فرمود تقوی را پیشه خود ساز و صبر بنما، آن زن پیامبر را نشناخت، گفت: مرا رها کن به مصیبتی که من گرفتار شده ام تو نشده ای. وقتی به او گفتند او پیامبر است، قبر عزیز خود را ترک کرد و به خانه پیامبر آمد، معذرت خواست که من شما را نشناختم، پیامبر به او گفت صبر در

اگر زیارت قبر برای زنان حرام بود، پیامبر گرامی او را از این کار نهی می کرد. در حالی که پیامبر تنها او را به صبر سفارش کرد. و سخن پیامبر پس از بازگشت زن به خانه او، موضوع صبر و استقامت در مصائب بود نه مسأله زیارت قبر و گرنه امر می کرد که دیگر به زیارت قبر عزیز خود نرود.

سادسا: «فاطمه» دخت پیامبر گرامی در هر جمعه به زیارت قبر عمومی

خود «حمزه» می رفت و در کنار قبر او نماز می گزارد و گریه می کرد. (۲)

ص: ۸۷

۱- صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب «زیاره القبور»، ص ۱۰۰، صحیح ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۷، وَفَاءُ الْوَفَاءِ، ج ۲، ص ۱۱۲.

سابعاً: قُرْطُبِي مِي گوید: پیامبر گرامی هر زن زائر را لعن نکرد، بلکه آن زن زائری را لعن کرد، که پیوسته به زیارت قبور برود، به گواه این که می گوید: «زَوَّارَاتِ الْقُبُورِ» و «زَوَّار» صیغه مبالغه است (۱) و شاید علت لعن این است که زیارت بیش از حد، مایه تضییع حق زوج و وسیله «تَبْرُج» در انظار، و گریه های همراه با داد و قال است و اگر در زیارت زن اموری از این قبیل مطرح نباشد، اشکالی نخواهد داشت، زیرا یادآوری مرگ، از اموریست که مردان و زنان هر دو به آن نیازمند می باشند.

ثامناً: اگر زیارت قبور، مایه کناره گیری از دنیا و کاهش حرص و آز

ص: ۸۸

۱- ابوداود در سنن خود، ج ۲، ص ۱۹۶، زائرات نقل کرده است.

و یادآوری آخرت در زائر می گردد. نفع دیگری هم به حال میت یعنی آن کس که زیر خروارها خاک خفته، و دستش از همه چیز کوتاه گردیده، دارد. زیرا معمولاً زیارت های اسلامی، با خواندن فاتحه و اهداء ثواب آن، همراه می باشد و این بهترین هدیه است که زنده می تواند به عزیز نهفته در خاک خود اهداء کند.

ابن ماجه در صحیح خود نقل می کند که پیامبر فرمود:

«أَقْرَأُوا يَسَّ عَلَيَّ مَوْتَاكُمْ» (۱).

بر اموات خود سوره «یس» بخوانید.

در این صورت چه تفاوتی بین زن و مرد است که یکی ممنوع و

ص: ۸۹

۱- صحیح ابن ماجه، ابواب جنائز، باب ۴، ص ۴۴۲، طبع مصر.

دیگری مجاز باشد، مگر این که زنان شرایط خاصی داشته باشند که در گذشته بدان اشاره شد.

زیارت قبر پیامبر

ما در این جا دلایل قرآنی و حدیثی خود را منعکس نموده و از خواننده گرامی خواهانیم که در این قسمت دقت بیشتری انجام دهد.

گواهی از قرآن: قرآن به گنهکاران دستور می دهد که حضور پیامبر گرامی برسند، و از او درخواست کنند که وی درباره آنان، از خدا طلب آمرزش نماید، زیرا دعای پیامبر درباره آنان مستجاب می گردد، چنان که می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا: اگر آنان وقتی بر نفس خویش ستم کردند،

ص: ۹۰

حضور تو برسند و خود آنان توبه کنند و رسول خدا درباره آنان طلب آمرزش کند خدا را توابع و رحیم می یابند.

اگر چنانچه ما بودیم و تنها همین یک آیه، می گفتیم که آیه مربوط به روزی است که پیامبر در میان مردم باشد. ولی روی جهاتی می توان، از این آیه یک حکم کلی که مخصوص به زمان حیات دنیوی نباشد استفاده کرد زیرا:

اولاً: آیات قرآنی، برای انبیاء و اولیاء بلکه برای گروه هایی حیات برزخی قائل است و آنان را در آن جهان بینا و شنوا معرفی می کند که این بخش از آیات کریمه در بحث راجع به «توسل به ارواح مقدسه» خواهد آمد.

ثانیا: احادیث اسلامی به روشنی گواهی می دهند که فرشتگان، پیام های افراد را به خاتم پیامبران می رسانند و این احادیث در صحاح وارد شده است، مانند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ مَعَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ». (۱)

پیامبر گرامی فرمود: هیچ کس نیست که بر من سلام بکند، مگر این که خداوند روحم را بر من باز می گرداند و من پاسخ او را می گویم.

و قال رسول الله «... وَ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتِكُمْ يَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ».

ص: ۹۲

۱- سنن ابی داود، ج ۱ کتاب الحج باب زیاره القبور صفحات ۴۷۰ ۴۷۱ .

بر من درود بفرستید، زیرا درود شما بر من می رسد(۱)

ثالثاً: جامعه اسلامی از همان روزهای نخست، از این آیه یک معنی وسیع و کلی که موت پیامبر مانع از آن نیست، فهمیده و بر طبق آن عمل کرده اند و پس از درگذشت پیامبر، گروهی از عرب ها، با اذهان صاف و غیرآلوده به مناقشات کلامی، به زیارت قبر پیامبر می آمدند و این آیه را می خواندند و از پیامبر می خواستند که درباره آنان استغفار نماید.

«تقی الدین سبکی» در کتاب «شِفَاءُ السُّقَامِ» و «سَمُّهُودِي» در کتاب

ص: ۹۳

۱- التَّائِبُ الْجَامِعُ لِلْأُصُولِ فِي أَحَادِيثِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَأْلِيفُ شَيْخِ مَنْصُورِ عَلِيِّ نَاصِفٍ، ج ۲، ص ۱۸۹.

«وَفَاءُ الْوَفَاءِ» نمونه هائی را آورده اند که برخی را یادآور می شویم:

«سفیان بن عنبر» که از مشایخ شافعی است از «عتبی» نقل می کند که در کنار قبر پیامبر بودم عربی آمد و گفت:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ - وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا وَقَدْ جِئْتِكَ مُسْتَغْفِرًا مِنْ ذَنْبِي مُسْتَشْفِعًا بِكَ إِلَى رَبِّي»

«سمهودی» در این مورد، از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

سه روز از دفن پیامبر گذشته بود، عربی آمد و خود را روی قبر پیامبر افکند و خاک قبر را بر سر ریخت و گفت: پیامبر خدا تو گفتی و ما نیز شنیدیم، از خدا گرفتی آن چه ما از تو گرفتیم، از جمله از جانب خدا، نازل

شده است آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا...» است من بر نفس خویش ستم کردم و آمدم درباره من طلب آمرزش کنی.

این اعمال گواهی می دهند که این مقام و رتبه که به حکم این آیه به پیامبر گرامی داده شده است به حال حیات او اختصاص نداشته و در حال برزخی نیز این مقام برای او ثابت است.

اصولاً مسلمانان عملاً آیاتی که پیرامون احترام پیامبر وارد شده است به حیات او مخصوص نمی دانند. در موقع دفن جنازه «حسن بن علی» برخی در کنار قبر سر و صدائی به راه انداختند، فوراً «حسین بن علی» برای اسکات آنان این آیه را خواند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ: ای افراد

باایمان، از صدای خود بکاهید و بلندتر از پیامبر سخن نگوئید.» (۲ / حجرات)

هیچ کس، حتی امویان نگفتند که این آیه و احترام، مخصوص دوران زندگی پیامبر است. هم اکنون همین گروه «وهابی» پیش روی قبر پیامبر این آیه را نوشته و بر دیوار زده اند و می خواهند بگویند که باید از صدای خویش بکاهیم و بلند سخن نگوئیم. روی این جهات می توان از آیه یک معنی وسیع فهمید، و آن این است که اکنون مسلمانان می توانند به حضور پیامبر برسند و از او درخواست طلب آموزش از خدا کنند و زیارت پیامبر اسلام مفادی جز مفاد این آیه و مشابه آن ندارد.

این آیه بر دو مطلب دلالت دارد:

ص: ۹۶

۱ پس از رحلت پیامبر، می توان حضور او رسید و از او درخواست کرد که درباره انسان، از خدا طلب آمرزش کند و این مطلبی است که بعدها پیرامون آن تحت عنوان «توسل به اولیاء خدا» بحث خواهیم کرد.

۲ این آیه گواه بر مشروع بودن زیارت پیامبر گرامی است، زیرا حقیقت «زیارت» جز «حضور زائر» نزد «مزور» چیزی دیگری نیست، اگر جایز است که در کنار قبر پیامبر قرار گیریم و از او درخواست کنیم که از خدا برای ما طلب آمرزش کند، در حقیقت دو کار انجام داده ایم:

۱ از او درخواست کرده ایم که در حق ما «طلب آمرزش از خدا» بکند.

۲ نزد او حاضر شده و با او به سخن پرداخته ایم و زیارت حقیقتی جز این ندارد و غالباً مضامین زیارت از همین مسائل متشکل است.

ص: ۹۷

از این جهت این آیه گواه بر هردو مطلب است.

گواه دیگر

اتفاق و اجماع مسلمانان در اعصار گوناگون بر حکمی از احکام، روشن ترین گواه بر صدق و استواری آن است. اتفاق بر زیارت قبر پیامبر گرامی یکی از مصادیق روشن این قاعده است. با مراجعه به کتاب های حدیث و فقه و اخلاق و تاریخ مخصوصا مربوط به «مناسک حج» حقیقت این مطلب روشن می گردد.

مرحوم علامه امینی، از چهل و دو منبع اسلامی، استحباب زیارت قبر پیامبر را نقل کرده است. ایشان در کتاب «الغدیر» ج ۵ ص ۱۰۶ تا ۱۲۹ نصوص و کلمات آنان را، با کمال دقت نقل کرده است. و از کتاب هائی که

ص: ۹۸

ما به آن‌ها مراجعه کرده ایم، کتاب‌های یاد شده در زیر می‌باشد:

۱ «شِفَاءُ السَّقَامِ فِي زِيَارَةِ خَيْرِ الْأَنْامِ» نگارش «تقی‌الدین سبکی شافعی» (متوفی ۷۵۶)، وی در این کتاب یک قسمت از نصوص و عبارات علماء را نقل کرده است.

۲ «وَفَاءُ الْوَفَاءِ» تألیف «سمهودی» (متوفی ۹۱۱) وی در این کتاب، نصوص و کلمات علماء را که جملگی حاکی از استحباب مؤکد می‌باشد نقل کرده است.

۳ «الْفِقْهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ» که به قلم چهارتن از علماء مذاهب چهارگانه نوشته شده است و بیانگر افکار چهار امام اهل تسنن است که همگان از افکار و آراء آنان پیروی می‌کنند، آنان این چنین می‌گویند:

ص: ۹۹

«زِيَارَةُ قَبْرِ النَّبِيِّ أَفْضَلُ الْمَنْدُوبَاتِ وَرَدَ فِيهَا أَحَادِيثٌ». (۱)

برگزاری نماز و دعا نزد قبور اولیاء

از جمله مسائلی که در کتاب های وهابیان، مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، مسأله نماز گزاردن، و دعا خواندن نزد قبور اولیاء و روشن کردن چراغ در مقابر آنان است.

پایه گذار این مکتب، در رساله «زِيَارَةُ الْقُبُورِ» این چنین می نویسد:

(یعنی: زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از بهترین مستحبات است و روایات فراوانی در این خصوص وارد شده است).

ص: ۱۰۰

۱- أَلْفَقُّهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ، ج ۱، ص ۵۹۰

هیچ کس از پیشوایان گذشته، نگفته است که نماز در نزد قبور و مشاهد اولیاء مستحب است و نه نماز و دعا در آن جا افضل از جای دیگر است بلکه همگی اتفاق نظر دارند که نماز در مساجد و خانه ها، افضل از برگزاری آن ها در نزد قبور اولیاء و صالحان می باشد. (۱)

در پاسخی منسوب به علماء مدینه چنین می خوانیم:

توجه به قبر پیامبر در موقع دعا، بهتر منع آن است، و معروف در کتابهای معتبر، ممنوعیت آن می باشد، گذشته بر این، بهترین جهت سمت قبله است.

ص: ۱۰۱

۱- زیاره القبور، ص ۱۶۰ ۱۵۹.

این مسأله به مرور زمان، از مرحله ممنوعیت به مرحله «شُرک» رسیده است و هم اکنون در میان آنان یک چنین کار، رنک شرک دارد. و انجام دهنده شرک شمرده می شود.

یادآور می شویم هرگاه کسی در نزد قبور، بر صاحب قبر نماز بگذارد، و او را بپرستد، یا او را قبله خود قرار دهد به طور مسلم شرک خواهد بود، ولی در روی زمین هیچ مسلمانی در کنار قبر پیامبران و اولیاء چنین کاری انجام نمی دهد و نه صاحب قبر را عبادت می کنند و نه او را قبله قرار می دهند.

بنابراین، اندیشه شرک، پنداری بیش نخواهد بود. انگیزه مسلمانان از نماز گزاردن و دعاخواندن نزد قبور اولیاء، همان اندیشه تبرک به مکانی است که

ص: ۱۰۲

محبوب خدا در آن جا به خاک سپرده شده است، و تصور می کنند که چون آن مکان به خاطر دربر گرفتن جسد عزیزی از عزیزان خدا از شرافت خاصی برخوردار است در نتیجه عملشان ثواب بیشتری خواهد داشت.

اکنون لازم است که در این باره بحث کنیم که آیا به خاطر دفن جسد صالحان و پاکان در نقطه ای از نقاط، آن مکان شرافت خاصی پیدا می کند یا نه؟ اگر یک چنین حکمی از قرآن و سنت ثابت گردید، تبعاً نماز گزاردن و دعا خواندن در بقاع پیشوایان دین فضیلت خواهد داشت، و در غیر این صورت، باز نمی توان آن را ممنوع و حرام اعلام کرد. بلکه بسان دیگر امکانه گزاردن نماز و خواندن دعا در آن جا جایز و مشروع می باشد، هر چند دارای فضیلتی نباشد.

اکنون بحث خود را در این قسمت متمرکز می‌کنیم که آیا مدفن و مشاهد اولیاء از شرافت و فضیلت خاص برخوردار است، و بر این مطلب گواهی از کتاب و سنت وجود دارد یا نه؟ این حقیقت را می‌توان با توجه به آیات یاد شده در زیر استفاده کرد:

۱ درباره مدفن «اصحاب کهف» گروه موحد، چنین نظر دادند که:

«...لَتَنخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا: ما مدفن آنان را مسجد، اتخاذ می‌کنیم». (۲۱ / کهف)

هدف از مسجد قرار دادن مدفن آنان، جز این نبود که فرائض خود را در آن جا انجام بدهند، به اصطلاح در آن جا به نماز و نیایش پردازند. آنان این چنین تصور می‌کردند که این مکان، با در نظر گرفتن اجساد بندگان

ص: ۱۰۴

محبوب خدا، فضیلت خاصی دارد و باید از فضیلت آن مکان تبرک بجوئیم، و ثواب بیشتری را کسب نمائیم.

قرآن که این مطلب را از گروه موحد نقل می کند، در برابر آن سکوت می کند، اگر این کار، یک عمل خلافی بود، و یا لغو و بی جهت بود، هرگز قرآن در برابر آن سکوت نمی کرد و به گونه ای آن را تخطئه می نمود، و از آن به طور سکوت که طبعاً نشانه رضاء به آن است نمی گذشت.

۲ قرآن مجید، به زائران خانه خود دستور می دهد که در مقام ابراهیم یعنی نقطه ای که ابراهیم در آن جا ایستاده است، نماز بگذارند، چنان که می فرماید:

«...وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلِّیْنَ...» از مقام ابراهیم برای خود

ص: ۱۰۵

شما این آیه را به دست هرکس بدهید جز این نمی فهمد که چون ابراهیم در این نقطه ایستاده و شاید خدا را در آن جا عبادت کرده است، از این جهت آن مکان، فضیلت و شرافتی پیدا کرده است و به خاطر میمنت این مکان، و شرافتی که این نقطه دارد، دستور می دهد که مسلمانان در آن نقطه نماز بگزارند و تبرک بجویند.

شما این آیه را به دست هرکس بدهید جز این نمی فهمد که چون ابراهیم در این نقطه ایستاده و شاید خدا را در آن جا عبادت کرده است، از این جهت آن مکان، فضیلت و شرافتی پیدا کرده است و به خاطر میمنت این مکان، و شرافتی که این نقطه دارد، دستور می دهد که مسلمانان

در آن نقطه نماز بگزارند و تبرک بجویند.

هرگاه قیام ابراهیم در نقطه ای موجب شرافت و مبارکی آن جا می گردد، آیا دفن اجساد شهیدان راه حق و مردان بافضیلت، مایه شرافت و فضیلت نمی گردد؟ و طبعاً نماز در آن جا از فضیلت زیادتری و دعا از استجابت بیشتری برخوردار نمی شود؟

درست است که این آیه فقط در مورد ابراهیم نازل گردیده است ولی آیا نمی توان از آن، یک حکم کلی استفاده کرد؟

«دوانیقی» با امام مالک (یکی از پیشوایان فقهی اهل سنت) در مسجد رسول خدا، به مذاکره پرداخت و از او پرسید، آیا موقع دعا رو به قبله بایستم دعا کنم، یا رو به مدفن رسول خدا کنم و دعا نمایم؟ مالک گفت:

ص: ۱۰۷

چرا از پیامبر روی برگردانی، در حالی که او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم است، بلکه رو به قبر رسول خدا کن و او را شفیع قرار بده و از او درخواست کن تا در حق تو شفاعت کند. (۱)

از این مذاکره و گفتگو استفاده می شود که دعا در نزد قبر پیامبر بی اشکال بوده است، و بحث منصور با عالم مدینه، درباره برتری یکی بر دیگری بوده است. و امام مالک، نظر می دهد که توجه به قبر مانند توجه به قبله است.

۳ مراجعه به اخبار معراج این حقیقت را بیشتر روشن می سازد؛

ص: ۱۰۸

۱- وَفَاءُ الْوَفَاءِ فِي أَخْبَارِ دَارِ الْمُصْطَفَى، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

زیرا در روایات معراج وارد شده است که پیامبر در نقاطی مانند: «طیبه» و «طور سینا» و «بیت لحم» نماز گزارد، جبرئیل به او گفت ای پیامبر خدا می دانی آن جا کجا بود که در آن جا نماز خواندی؟ تو در زادگاه عیسی نماز گزاردی. (۱)

از این حدیث استفاده می شود که نماز گزاران در نقاطی که با بدن پیامبر تماس داشته است، دارای فضیلت بوده است، و تبرک این مکان، علتی جز ولادت حضرت مسیح در آن جا، چیز دیگری نیست.

۴ «هاجر» و «اسماعیل»، به خاطر صبر در راه خدا و تحمل

ص: ۱۰۹

۱- الخصائص الكبرى تألیف عبدالرحمان السیوطی.

غربت، به مقامی رسیدند که محل گام های آنان محل عبادت گردید. یعنی منطقه میان «صفا و مروه». (۱)

این سخنی است که شاگرد «ابن تیمیه» می گوید، اگر به راستی، محل قدم های این دو نفر به خاطر صبر و تحملی که در راه خدا داشتند، آن چنان مبارک می گردد که به مسلمانان دستور داده می شود که در این نقطه به عبادت خدا بپردازند، سعی باشکوه را به جا آورند، چرا مدفن پیامبر که در راه اصلاح جامعه، بزرگ ترین صبرها و استقامت ها را از خود نشان داده است، متبرک نباشد، و نماز و دعا در آن نقطه از

ص: ۱۱۰

۱- جلاء الأفهام فی الصَّلاهِ وَ السَّلَامِ عَلَی خَیْرِ الْأَنَامِ، تألیف ابن القیم ص ۲۲۸.

شرافت خاصی برخوردار نگردد.

۵ اگر به راستی، نماز در کنار قبر مشروع نباشد، چگونه ام المؤمنین (عایشه) یک عمر در حجره خود که مدفن پیامبر است، نماز گزارد و به عبادت خدا پرداخت.

معنی این حدیث پیامبر که محدثان اسلامی نقل می کنند: خدا یهود و نصاری را لعن کرد که قبور پیامبران خود را مسجد اتخاذ کرده اند(۱) و «وهابیان» با این حدیث بر تحریم گزاردن نماز نزد قبور اولیاء خدا

ص: ۱۱۱

۱- سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۶، ط بیروت.

استدلال می کنند این است که آنان بر قبور پیامبران سجده می کردند و آن ها را عبادت می نمودند و یا قبور آن ها را قبله قرار می دادند و هر دو کار، امر خلاف می باشد، و اگر معنی حدیث همان است که آنان می گویند پس چرا عایشه راوی حدیث، قریب پنجاه سال در آن حجره نماز گزارد و خدا را پرستش نمود.

۱۶ اگر مدفن پیامبر شرافت خاصی ندارد، چرا شیخین اصرار کردند که جنازه آنان را در آن نقطه دفن کنند؟ چرا حسن بن علی علیه السلام وصیت کرد که جسم مطهرش را در کنار جد بزرگوارش دفن نمایند، و اگر دشمنان او مانع از دفن او در کنار جدش بشوند، او را در قبرستان بقیع به خاک بسپارند؟

ص: ۱۱۲

و این حدیث چه ارتباطی به کار مسلمانی دارد که در کنار قبر پیامبر رو به قبله برای خدا نماز می گزارد و هدف درک فضیلت آن مکان است.

دخت گرامی پیامبر که به حکم احادیث صحاح خشنودی او، خشنودی خدا و رسول او، و خشم او، خشم خدا و پیامبر او است هر جمعه به زیارت قبر عموی خود «حمزه» می رفت و در آن جا نماز می گزارد و گریه می کرد، اینک متن تاریخ:

«كَانَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَزُورُ قَبْرَ عَمِّهَا حَمْزَةَ كُلَّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّي وَ تَبْكِي عِنْدَهُ» (۱)

ص: ۱۱۳

۱- سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸، مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۷.

این دلایل، به ضمیمه سیره مسلمین که پیوسته در امکانه ای که عزیزان خدا و جانبازان راه حق و فضیلت به خاک سپرده شده اند، نماز می گزارند، و به دعا و نیایش می پردازند، می رساند که دعا و نماز در این مناطق، از فضیلت برتر، و شرافت بیشتر برخوردار است و هدف جز این نیست که با شرافت محل تبرک جسته، و عمل خود را در محلی انجام دهند که مورد توجه خدا است.

شما فرض کنید که دلیلی از قرآن و حدیث بر شرافت این نقاط، و فضیلت نماز و دعا در این امکانه وجود ندارد، چرا نماز در این نقاط ممنوع باشد، چرا این نقاط تحت قانون کلی اسلام که همه جای زمین محل

عبادت خدا است (۱) داخل نباشد تا مسلمانان بتوانند در کنار قبور عزیزان خدا نماز بگذارند؟

و در گذشته یادآور شدیم که هدف احادیثی که می گوید که یهود و نصاری قبور پیامبران خود را مساجد اتخاذ کرده اند، چیست، و هرگز آن احادیث شامل گزاردن نماز برای خدا رو به قبله و دعا نزد قبور نمی گردد.

مسأله روشن کردن چراغ در مقابر عزیزان خدا، که «وهابیان» به شدت

از آن نهی می کنند، مسأله مهمی نیست زیرا مدرک آنان همان حدیث سنن سنائی است که از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا زنان زائر قبور و

ص: ۱۱۵

۱- جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا» مسند احمد ۲: ۲۲۲ .

کسانی را که در آن جا مسجد اتخاذ کرده اند، و چراغ روشن می کنند لعن کرده است. (۱) این احادیث ناظر به صورتی است که برافروختن چراغ جز تضييع مال یا تشبه به برخی ملل جهان، چیز دیگری نباشد، ولی اگر هدف از روشن کردن چراغ خواندن قرآن و دعا و اداء نماز و دیگر منافع مشروع باشد، قطعاً اشکال نخواهد داشت بلکه برافروختن چراغ در این نقاط آن هم به خاطر این اهداف مقدس، مصداق روشن «تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ»

ص: ۱۱۶

۱- «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَ الْمُتَّحِدِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَ الشُّرُجَ» (نسائی، ج ۳، ص ۷۷ ط مصر و ج ۴، ص ۹۵، ط بیروت تیسیر الوصول الی جامع الاصول، ج ۴، ص ۲۱۰).

وَالتَّقْوَى»(۱) خواهد بود. در این صورت چرا حرام و ممنوع باشد.

اتفاقاً گروهی از شارحان حدیث، به همین حقیقت تصریح کرده اند، آن جا که سندی در حاشیه سنن نسائی می گوید:

«وَالنَّهْيُ عَنْهُ لِإِنَّهُ تَضْيِيعُ مَالٍ بِلا نَفْعٍ». (۲)

نهی از روشن کردن چراغ به خاطر این است که چنین کاری جز تضييع مال چیز دیگری نیست.

ص: ۱۱۷

۱- ۲ / مائده.

۲- سنن نسائی، ج ۳، ص ۷۷، ط مصر و ج ۴، ص ۹۵، ط بیروت و به شرح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۹۸ مراجعه گردد.

سیره مسلمین در زمان پیامبر و پس از او پیوسته بر این جاری بود که مسلمانان به ذات اولیاء‌الهی و مقام و منزلت آنان توسل می‌جستند. اینک ما نمونه‌هایی را در این جا متذکر می‌شویم:

۱ «ابْنُ أَثِيرٍ عَزَّالِدَيْنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ جَزْرِيٌّ» متوفای ۶۳۰ در کتاب «أَسِيدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ» می‌نویسد:

در سال رماده وقتی قحطی به اوج رسید، عمر به وسیله عباس طلب باران نمود، خداوند به وسیله او آنان را سیراب کرد، و زمین‌ها سرسبز گردید، پس عمر رو به مردم کرد و گفت: به خدا سوگند عباس وسیله ما است به سوی خدا و مقامی نزد خدا دارد، «حسان بن ثابت» در مورد

او اشعاری سرود و گفت:

پیشوا هنگامی که قحطی شدید همه جا را فرا گرفته بود درخواست باران نمود، آن گاه ابر آسمان به نورانیت عباس مردم را سیراب کرد، عباس که عموی پیامبر و همتای پدر پیامبر است، مقام و منزلت را از او به ارث برده است، خداوند به وسیله او سرزمین ها را زنده کرد، همه جا پس از نومییدی سرسبز گردید، و وقتی آب باران همه جا را گرفت، مردم با مسح بدن عباس تبرک می جستند و می گفتند آفرین بر تو ای ساقی دو حرم. (۱)

ملاحظه این قطعه تاریخی که قسمتی از آن نیز در «صحیح بخاری»

ص: ۱۱۹

۱- «أَسَدُ الْغَابَةِ» ج ۳، ص ۱۱ ط مصر .

وارد شده است، می رساند، یکی از مصادیق «وسيله» توسل به ذوات محترم و صاحب منزلتی است که خود مایه قرب و سبب شایستگی در داعی و متوسل می گردد، چه تعبیری روشن تر از این که گفت:

«هَذَا وَاللَّهِ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْمَكَانُ مِنْهُ»

۲ «فَشَيْطَانِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ مُعَاوِرٌ «جَلالُ الدِّينِ سَيُوطِي» متوفای سال ۹۲۳ در کتاب «الْمَوَاهِبُ اللَّدِّيَّةُ بِالْمِنْحِ الْمُحَمَّدِيَّةِ فِي السِّيَرَةِ النَّبَوِيَّةِ» که در مصر چاپ شده است، می نویسد:

وقتی عمر به وسيله عباس طلب باران نمود، گفت ای مردم، پیامبر خدا به عباس از دیده پدری می نگریست از او پیروی کنید و او را وسيله خود به سوی خدا قرار دهید، این عمل، اندیشه کسانی که توسل را مطلقا و یا به

ص: ۱۲۰

غیر پیامبر تحریم کرده اند، باطل می گرداند. (۱)

۳ وقتی منصور، نحوه زیارت پیامبر را از مفتی معروف مدینه مالک پرسید، و به او گفت:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَادْعُوا أُمَّ اسْتَقْبِلِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

آیا رو به قبله کنم و دعا بنمایم یا رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

مالک در پاسخ وی گفت:

ص: ۱۲۱

۱- المواهب، ج ۳، ص ۳۸۰ ط مصر و در «فَتْحُ الْبَارِي فِي شَرْحِ الْبُخَارِي» ج ۲، ص ۴۱۳ ط لبنان از ابن حجر عسقلانی و شرح المواهب محمد بن عبدالباقی مالکی زرقانی (۱۰۵۵ ۱۱۲۲) نیز آمده است.

چرا چهره از وی برمی تابی؟ او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم علیه السلام در روز رستاخیز است رو به او کن او را شفیع خود قرار بده، خدا شفاعت او را می پذیرد، خدا می فرماید اگر آنان به نفس خویشان ستم کنند»^(۱).

۴ «ابن حجر هیثمی» در کتاب «الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ» که مرحوم قاضی نورالله آن را تحت نام «الصَّوَارِمُ الْمُهْرَقَةُ» نقد و انتقاد کرده است، از شافعی دو شعر زیر را نقل کرده است:

«آلُ النَّبِيِّ ذَرِيعَتِي هُمْ إِلَيَّ وَسِيلَتِي

أَرْجُوا بِهِمْ أُعْطِيَ غَدَا بِيَدِي الْيَمِينِ صَحِيفَتِي»^(۲)

ص: ۱۲۲

۱- وَفَاءُ الْوَفَاءِ، ج ۲، ص ۱۳۷۶.

۲- «صَوَاعِقُ الْمُحْرِقَةِ» ص ۱۷۸، ط قاهره.

خاندان پیامبر وسیله من به سوی خدا هستند و به وسیله آنان امیدمندم که نامه عملم به دست راست من داده شود.

با در نظر گرفتن این شواهد و کلمات می توان ادعا نمود که پیامبران و شخصیت های برجسته یکی از وسایلی می باشند که قرآن به آن «یا ایُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا الْوَسِيْلَةَ...» (۱) امر کرده است. و «وسیله» منحصر به انجام فرائض و ترک محرمات نیست، بلکه مستحبات که از جمله آنان توسل به انبیاء است، نیز «وسیله» می باشد. آیا می توان این همه علماء و دانشمندان را در فهم معنی «وسیله» تخطئه نمود؟ در حالی که

ص: ۱۲۳

آنان، مصادر حکم و حفاظ حدیث و دانشمندان به نام اسلام به شمار می روند. کسانی که به این نوع تصریح ها و گواه ها اهمیت نمی دهند و به فکر توجیه و تأویل آن ها می باشند، پیش داورانی هستند که به خاطر داوری پیشین، از این قرائن و شواهد بهره گیری نمی کنند، و برای ارائه نمونه ای از این تعصب و پیش داوری ها، مطلبی را که بخاری در این حادثه تاریخی نقل کرده می آوریم، آن گاه ببینیم که حجاب «تعصب» در این مورد چه تحریف و غوغائی را به راه انداخته است!! و ما پاسخ آن ها را در کتاب «توسل» صفحات ۱۳۵ ۱۴۰ آورده ایم.

۵ بخاری در «صحیح» خود نقل می کند:

عمر بن الخطاب در مواقع قحطی به عباس بن عبدالمطلب متوسل

ص: ۱۲۴

می گردید و می گفت: پروردگارا ما در گذشته به پیامبرت متوسل می شدیم، و رحمت خود را می فرستادی اکنون به عمومی پیامبرت متوسل می شویم، رحمت خود را بفرست، در این هنگام باران ریزش کرده و همگی سیراب شدند. (۱)

در صحت و اتقان حدیث مذکور سخنی نیست، حتی «رفاعی» که به عناوین گوناگون احادیث متواتر توسل را رد می کند به صحت این حدیث اذعان داشته است و می گوید:

«إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ صَحِيحٌ... فَإِنَّ صَحَّ هَذَا الْجَوَازُ شَرَعًا فَتَحْنُ مِنْ

ص: ۱۲۵

۱- صحیح بخاری، باب نماز استسقاء، چاپ محمدعلی صبیح، جلد ۲، ص ۳۲.

أَسْبَقِ النَّاسَ إِلَى الْأَعْخِذِ بِهِ وَالْعَمَلِ بِمُقْتَضَاهُ»

به درستی که این حدیث صحیح می باشد... اگر مفاد حدیث دلیل بر صحت توسل به اشخاص باشد ما از پیش گام ترین کسانی هستیم که به مفاد آن اخذ می کنیم و به آن عمل می کنیم.

با توجه به جمله هائی که از خود خلیفه در مورد توسل به عباس، نقل شده است و این که مخصوصاً وی به خدا سوگند یاد می کند که:

«هَذَا وَاللَّهِ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْمَكَانُ مِنْهُ»^(۱) روشن می گردد که

ص: ۱۲۶

۱- أَسْدُ الْغَابَةِ، ج ۳، ص ۱۱۱.

واقعیت توسل در این مورد، توسل به ذات و شخص یا شخصیت و مقام «عباس» در نزد خداست.

در ضمن «شَّمْسُ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ مَالِكِيٌّ» متوفای سال ۶۸۳ در کتاب خود «مِصْبَاحُ الظَّلَامِ فِي الْمُسْتَغِيثِينَ بِخَيْرِ الْأَنْامِ» نحوه توسل عمر را از ابن عباس چنین نقل کرده است:

پروردگارا به وسیله عموی پیامبرت طلب باران می کنیم و محاسن سفید و سابقه او را در اسلام شفیع خود قرار می دهیم، در این موقع رحمت حق همه جا را گرفت.

عباس بن عتبه در این مورد شعری سرود و گفت:

ص: ۱۲۷

به برکت عموی من سرزمین حجاز و اهل آن سیراب شدند، غروبگاهی که عمر به محاسن او متوسل گردید. (۱)

و همین طور «حسان بن ثابت» نیز در این باره شعری سرود:

«فَسَقَى الْعَمَامُ بَعْرَهُ الْعَبَّاسِ»

ابر به نورانیت چهره عباس سیراب کرد.

«ابن حجر عسقلانی» در کتاب «فَتْحُ الْبَارِي فِي شَرْحِ حَدِيثِ الْبُخَارِيِّ» می گوید: عباس در دعاء خود گفت:

«وَقَدْ تَوَجَّهَ الْقَوْمُ بِي إِلَيْكَ لِمَكَانِي مِنْ»

ص: ۱۲۸

۱- «وَفَاءُ الْوَفَاءِ» ج ۳، ص ۳۷۵، نقل از «مِصْبَاحُ الظَّلَامِ».

مردم رو به من آوردند، به خاطر پیوند خویشاوندی که با پیامبر تو دارم.

چنان که خواننده محترم ملاحظه می فرماید، هیچ جای شکی باقی نمی ماند که هدف، توسل به مقام و موقعیت عباس بود، و می دانیم که از قدیم الایام گفته اند:

ص: ۱۲۹

۱- «فَتْحُ الْبَارِي» ج ۲، ص ۴۱۳، طبع دارالمعرفه لبنان.

«تَعْلِيْقُ الْحُكْمِ بِالْوَصْفِ مُشْعَرٌ بِالْعِلِّيَّةِ»

وابسته کردن حکم بر وصف و عنوانی، گواه بر دخالت آن صفت، در آن حکم است.

یعنی اگر قرآن می فرماید: «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ» (۱)

تأمین زندگی زنان مربوط به کسی است که زنان برای او فرزند آورند.

به خاطر بیان علت حکم است و این که چون زنان برای مردان فرزندی آورده اند، قهرا باید هزینه زندگی آنان را فراهم سازند.

اگر می گوئیم: عالم و دانشمند را احترام بنما، به خاطر علم و دانش

ص: ۱۳۰

او است. پس بنابراین، اگر عمر می گوید: «أَنَا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّكَ» می خواهد علت توسل به عباس را برساند که چرا در میان افراد دیگر به او متوسل شویم، هم چنان که خود عباس گفت: «لِمَكَانِي مِنْ نَبِيِّكَ». با در نظر گرفتن این جهات، می توان بطور قطع و یقین گفت که مسلمانان صدر اسلام به اشخاص پاکدامن و صالح متوسل می شدند.

۶ شعر صفیه در سوگ پیامبر:

«صفیه دختر عبدالمطلب»، عمه پیامبر گرامی، در رحلت حضرت اشعاری سرود که دو بیت آن این است:

ای پیامبر گرامی تو امید ما هستی، تو فرد نیکوکاری بودی و هرگز

ص: ۱۳۱

جفا نمودی، تو به ما نیکوکار و مهربان بودی، ای پیامبر ما، از این قوم هر کس گریان است، باید بر تو اشک بریزد. (۱)

از این قطعه شعر که در محضر صحابه پیامبر القاء شده و مورخان و سیره نویسان آن را نقل نموده اند، امور زیر استفاده می شود:

ص: ۱۳۲

۱- «ذخائر العقبی، فی مناقب ذوی القربی» ص ۲۵۲، نگارش «حافظ محب الدین، احمد بن عبدالله طبری» متولد سال ۶۱۵ و متوفای سال ۶۹۴ چاپ مکتبه القدس، قاهره و «مجمع الزوائد» جلد ۹، ص ۳۶، چاپ دوم نگارش حافظ نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی.

اولاً: مکالمه با ارواح و به اصطلاح خطاب به رسول گرامی پس از درگذشت، یک کار جایز و رایجی بوده است، و برخلاف اندیشه «وهابیان» این نوع خطاب ها نه شرک است و نه لغو، آن جا که گفت: «أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ» .

ثانیا: به حکم جمله «أَنْتَ رَجَاؤُنَا» پیامبر گرامی مورد امید جامعه اسلامی در تمام احوال بود، حتی پس از مرگ نیز رابطه او با ما قطع نشده است.

در این جا به برخی از نوشته های ارزنده ای که به قلم بزرگان اهل تسنن پیرامون توسل به پیامبر گرامی نوشته شده، اشاره می کنیم. مطالعه این کتاب ها موقعیت مسأله را نزد علماء و دانشمندان اسلام روشن می سازد و معلوم می گردد که برخلاف پندار وهابی ها، مسأله توسل یک امر رایج در

ص: ۱۳۳

میان مسلمانان بوده است.

۱ ابن جوزی متوفای سال ۵۹۷، کتابی به نام «الْوَفَاءُ فِي فَضَائِلِ الْمُصِطَفَى» نگاشته، و بابی از آن کتاب را به «توسل» به پیامبر گرامی و باب دیگر را به «طلب شفاء از قبرش» اختصاص داده است.

۲ شمس الدین محمد بن نعمان مالکی متوفای سال ۶۷۳ کتابی به عنوان «مِصْدِقُ بَاحِ الظَّلَامِ فِي الْمُسْتَغِيثِينَ بِخَيْرِ الْأَنَامِ» نوشته و سیدنورالدین سمهودی در کتاب «وَفَاءُ الْوَفَاءِ» در باب «توسل به پیامبر» از آن زیاد نقل می نماید.

۳ ابن داود مالکی شاذلی در کتاب «الْبَيَانُ وَالْإِخْتِصَارُ» توسل های علماء و صلحاء را در مواقع گرفتاری به پیامبر در آن کتاب گرد آورده است.

ص: ۱۳۴

۴ تقی الدین سبکی متوفای سال ۷۵۶، در کتاب خود به نام «شِفَاءُ السُّقَامِ» صفحات ۱۲۰ ۱۳۳. به تحلیل مسأله پرداخته است.

۵ سید نورالدین سمهودی متوفای سال ۹۱۱، در کتاب معروف خود «وَفَاءُ الْوَفَاءِ الْأَخْبَارِ دَارِ الْمَصْطَفَى» جلد ۲ صفحات ۴۱۳ ۴۱۹، پیرامون مسأله بحث نموده و شواهدی نقل کرده است.

۶ ابوالعباس قسطلانی متوفای سال ۹۳۲ در کتاب «المواهب اللدنیه».

۷ ابو عبدالله زرقانی مصری مالکی متوفای سال ۱۱۲۲ شارح «الْمَوَاهِبُ اللَّدُنِيَّةُ» در جلد ۸ صفحه ۳۱۷.

۸ خالدی بغدادی متوفای سال ۱۲۹۹ مؤلف کتاب

ص: ۱۳۵

«صَيْلُحُ الْأَخْوَانِ» وی علاوه بر این، رساله ای در پاسخ سید محمود آلوسی بغدادی در موضوع توسل به پیامبر نوشته، و در سال ۱۳۰۶ چاپ شده است.

۹ عدوی حمزوی متوفای سال ۱۳۰۳ وی بحثی درباره توسل در کتاب «كَتَبُ الْمَطَالِبِ» صفحه ۱۹۸ انجام داده است.

۱۰ عزامی شافعی قضاعی مؤلف کتاب «فُرْقَانُ الْقُرْآنِ» این کتاب با کتاب «الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ» بیهقی در ۱۴۰ صفحه چاپ شده است.

با مراجعه به این کتاب ها که برخی به حق، مطالب را اداء کرده و کتاب «صَيْلُحُ الْأَخْوَانِ» و «فُرْقَانُ الْقُرْآنِ» در رأس آن ها قرار دارند، می توان سیره مسلمین را در هر عصر و زمانی نسبت به توسل به پیامبر گرامی به دست

ص: ۱۳۶

آورد و از این راه، گزافه گوئی ابن تیمیه و شاگردان مکتب ضلال او را فاش ساخت.

در پایان باز این نکته را یادآور می شویم که قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۳۵ / مائده)

ای افراد باایمان پرهیزکار باشید و به سوی خدا وسیله ای تحصیل کنید و در راه او جهاد نمائید تا رستگار شوید.

این آیه به صورت کلی می گوید «وسيله» تحصیل کنید اما وسیله چیست در خود این آیه بیان نشده است، شکی نیست که انجام وظایف دینی از وسایل رستگاری است ولی وسیله منحصر به آن نیست بلکه با

ص: ۱۳۷

توجه به تاریخچه توسل به اولیاء الهی روشن می شود که خود این عمل نیز یکی از وسایل رستگاری می باشد و این مطلب با توجه به گفتگوی امام «مالک» با منصور و همچنان باران طلبیدن خلیفه دوم از طریق توسل به عموی پیامبر کاملاً روشن می گردد.

تبرک و استشفاء به آثار اولیاء

گروه وهابی تبرک به آثار اولیاء را شرک می دانند و کسی را که محراب و منبر پیامبر را ببوسد مشرک می خوانند هرچند در آن به هیچ نوع الوهیت معتقد نباشد. بلکه مهر و مودت به پیامبر سبب شود که آثار مربوط به شخص مورد علاقه را ببوسد. ولی آنان درباره پیراهن یوسف چه می گویند؟!

ص: ۱۳۸

«اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ اَبٰى يَأْتِ بِصِيْرًا...» (۱)

يوسف مى گويد: پيراهن مرا ببريد و برديدگان پدرم بيفكنيد تا او بينائى خود را باز يابد يعقوب نيز پيراهن يوسف را كه بافته جدا تافته اى نبود برديدگان خود مى افكند و در همان دم بينائى خود را بازمى يابد. چنان كه مى فرمايد:

«فَلَمَّا اَنَّ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلْقِيَهُ عَلٰى وَجْهِهِ فَارْتَدَّتْ بِصِيْرًا...» (۲)

اگر يعقوب چنين كارى را در برابر «نجدى»ها و پيروان «محمد بن عبدالوهاب» انجام مى داد، با او چگونه معامله مى كردند؟ و عمل پيامبر معصوم و مصون از گناه و خطا را چگونه توصيف مى نمودند؟

ص: ۱۳۹

۱- ۹۳ / يوسف.

۲- ۹۶ / يوسف.

حالا اگر مسلمانی خاک قبر و ضریح و مرقد خاتم پیامبران را بر دیده بگذارد و قبر و ضریح پیشوایان را به عنوان احترام ببوسد و یا به آن ها تبرک بجوید و بگوید، خداوند در این خاک چنین اثری گذارده است و در این کار از یعقوب زمان پیروی نماید، چرا باید مورد سب و لعن و تکفیر واقع شود. (۱)

ص: ۱۴۰

۱- از زمان پیامبر گرامی تا امروز همه مسلمانان جهان جز وهابی ها به آثار رسول اکرم صلی الله علیه و آله تبرک می جستند و شیخ محمدطاهر مکی با شواهد قطعی تاریخی این مطلب را در رسانه ای که در سال ۱۳۸۵ چاپ کرده است ثابت نموده است و نام رساله «تبرک الصحابه بآثار رسول الله صلی الله علیه و آله» است و این رساله به زبان فارسی نیز بازگردانیده شده است.

کسانی که با تاریخ زندگانی پیامبر گرامی آشنایی داشته باشند می دانند که یاران آن حضرت پیوسته در تبرک با آب وضوی پیامبر، به یکدیگر سبقت می جستند، و در این مورد کافی است که به «صحیحین» (صحیح بخاری و صحیح مسلم) که اصح صحاح ششگانه به شمار می روند مراجعه مختصری بنمائیم، اینک برخی را به عنوان نمونه یادآور می شویم:

۱ بخاری در سرگذشت «صلح حدیبیه» می نویسد: هرگاه پیامبر وضو می گرفت، یاران او برای ربودن قطرات آب وضوی آن حضرت بر یکدیگر سبقت می گرفتند. (۱)

ص: ۱۴۱

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲ بخاری در «باب خاتم نبوت» از سائب بن یزید نقل می کند که می گفت خاله ام مرا خدمت پیامبر برد و گفت فرزند خواهرم بیمار است، پیامبر وضو گرفت و از خدا برای من برکت خواست، و وضو گرفت من از آب وضوی پیامبر نوشیدم. (۱)

۳ بخاری در باب «صفات پیامبر» از «وهب بن عبدالله نقل کرده است که مردم دست های پیامبر را به صورت خویش می کشیدند و من نیز دست آن حضرت را گرفته و به صورت خود

ص: ۱۴۲

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۲۷ و صحیح مسلم باب خَاتَمُ النَّبِيِّ.

کشیدم و دست او خوشبوتر از مشک بود. (۱)

۴ بخاری در باب «صفات پیامبر» نقل می کند: پیامبر در «ابطح» میان خیمه ای بود بلال از خیمه بیرون آمد و مردم را به نماز دعوت کرد باز به درون خیمه رفت و باز مانده آب وضوی پیامبر را بیرون آورد و مردم هجوم آوردند و آب را گرفته و تبرک می جستند. (۲)

۵ مسلم در صحیح خود از انس نقل می کند که: پیامبر سر خود را

می تراشید و یاران او در اطراف او بودند و هر تازی از موی او در دست

ص: ۱۴۳

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۱.

یکی از آنان بود. (۱)

این ها نمونه هائی از علاقه صحابه به پیامبر، و تبرک جوئی آنان به آثار رسول خدا است و گردآوری این جریان ها تألیف کتاب مستقلى را ایجاب می کند.

شما می توانید با مراجعه به صحیح بخاری در اواخر کتاب جهاد و همچنین در باب «زره، عصا، شمشیر، ظروف، مهر، انگشتر، مو و کفن»

پیامبر از نمونه های بارزی از این تبرک ها آگاه شوید.

این احادیث بی پایگی فرهنگ و هابیت را که برای جلوگیری از تبرک

ص: ۱۴۴

۱- صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصّحابه.

به ضریح رسول خدا، گروهی را استخدام کرده و با ضرب و شتم و ایجاد حادثه مسلمانان را از یک چنین اظهار علاقه و عمل که در عصر رسول خدا و در محضر او نیز رواج داشته است، بازدارند، واضح و آشکار می سازد.

مسأله جلوگیری از تبرک به آثار رسول گرامی، و تقبیل ضریح و منبر آن حضرت از مظاهر بزرگ «وهابی گری» است که دولت وهابی «سعودی» برای جلوگیری از انجام آن مأمورانی را در لباس «آمران به معروف و ناهیان از منکر» در اطراف ضریح شریف مستقر ساخته است و آنان نیز با کمال خشونت و بی رحمی با زائران قبر شریف رفتار می کنند، و چه بسا در این مورد خون های پاکی ریخته می شود و عرض و ناموس گروه کثیری لطمه و آسیب می بیند، و ریشه اندیشه آنان این است که

ص: ۱۴۵

بوسیدن ضریح، عبادت و پرستش صاحب قبر است تو گویی «هر احترامی عبادت است».

این بیچارگان دور از معارف اسلام چون نتوانستند عبادت را به صورت منطقی تعریف کنند سرانجام در وادی حیرت گنج شده و هر نوع تعظیم از «میت» را پرستش تلقی کرده اند و ما در فصل آینده برای عبادت، حد و مرز دقیقی ترسیم خواهیم کرد، آن چه فعلاً مهم است، آگاهی از سیره مسلمین در این مورد است و ما از مطالب انبوه در این مورد، به بیان بس فشرده ای اکتفا می‌ورزیم:

۱ دخت گرامی پیامبر، پس از درگذشت و دفن پدر گرامی و بزرگوار خود، کنار قبر وی ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و بر صورت نهاد

ص: ۱۴۶

و گریه کرد و این دو شعر را سرود:

چه می شود بر آن کسی که خاک قبر احمد را ببوید، دیگر تا زنده است مشک های گران قیمت را نبوید.

مصیبت هایی بر من وارد شد که اگر به روزهای روشن وارد می شد، به شب تار تبدیل می شدند. (۱)

۲ صحابی جلیل، بلال که به عللی مدینه را ترک گفت و در نواحی شام به امر مرزبانی اشتغال جست در خواب دید که پیامبر به او فرمود: این

ص: ۱۴۷

۱- بسیاری از نویسندگان محقق این جریان را نقل کرده اند مانند سمهودی در *وَفَاءُ الْوَفَاءِ*، ج ۲، ص ۴۴۴ و خالدی در *صُلْحُ الْأَخْوَانِ*، ص ۵۷.

چه جفائی است ای بلال آیا وقت آن نرسیده است که ما را زیارت کنی، وی از خواب با حالت اندوه بیدار شد و بر مرکب خود سوار شد و آهنگ مدینه کرد وقتی کنار قبر پیامبر آمد، شروع به گریه کرد و صورت خود را بر آن می مالید وقتی حسن و حسین را دید، هر دو را بوسید. (۱)

۳ امیرمؤمنان علی علیه السلام می گوید: سه روز از دفن پیامبر گذشته بود که عرب بیابانی آمد و خود را بر قبر پیامبر افکند و خاک قبر او را بر سر خود پاشید و شروع به سخن گفتن با پیامبر کرد و گفت ای پیامبر خدا

ص: ۱۴۸

۱- این داستان را گروهی نقل کرده اند مانند سبکی در شفاء السقام به نقل از تاریخ شام ابن عساکر و ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۸.

سخن گفتمی ما نیز شنیدیم حقایق را از خداوند گرفتمی ما نیز از تو گرفتیم از جمله چیزهایی که خداوند بر تو نازل کرده است این است «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» من بر خویشتم ستم کرده ام برای من از خدا طلب آمرزش بفرما، ناگهان ندائی شنید که گناهان تو بخشوده شد.

این داستان را بسیاری از نویسندگان تاریخ و سیره آوردند از آن جمله «سمهودی» در وفاء الوفاء جلد ۲ صفحه ۶۱۲ و شیخ داود خالدی متوفای ۱۲۹۹ در صلح الاخوان و غیره.

۴ حاکم در مستدرک نقل می کند: مروان بن حکم وارد مسجد شد و دید مردی صورت بر قبر نهاده است و مروان گردن او را گرفت و گفت می دانی چه می کنی او سر برداشت معلوم شد که وی ابویوب انصاری

ص: ۱۴۹

است و گفت من نزد سنگ نیامدم من نزد پیامبر آمدم ولی ای مروان از پیامبر شنیدم که فرمود: آن گاه که دین را صالحان رهبری کنند بر آن گریه نکنید آن گاه گریه نمایند که ناهلان رهبر باشند (یعنی تو و بیت اموی تو). (۱) این بخش از تاریخ، ریشه بازسازی از تبرک به قبر پیامبر را به دست می دهد و می رساند که صحابه گرامی پیامبر پیوسته به قبر شریف پیامبر تبرک می جستند، این مروان بن حکم ها بودند که آنان را از این عمل مشروع باز می داشتند.

ص: ۱۵۰

۱- مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۵.

استمداد از اولیاء خدا در حال حیات

استمداد از اولیاء خدا در حال حیات

درخواست چیزی از «اولیاء الهی» به صورت های گوناگون انجام می گیرد که در زیر به آن ها اشاره می شود:

۱ از «فرد زنده» درخواست کنیم که ما را در ساختن خانه ای کمک کند و یا از ظرف آبی که در کنار دست او قرار دارد، ما را سیراب نماید.

۲ از «فرد زنده» درخواست کنیم که در حق ما دعا کند و برای ما از خدا طلب آمرزش نماید. هر دو صورت در این جهت مشترکند که از شخص سؤال شده، کاری را درخواست می کنیم که صددرصد به صورت یک امر طبیعی در اختیار او می باشد، چیزی که هست سؤال نخست مربوط به امور دنیا است و دومی مربوط به امور دینی و اخروی است.

ص: ۱۵۱

۳ از «فرد زنده» درخواست کنیم که بدون اسباب عادی و طبیعی، کاری را صورت دهد، مثلاً بدون مداوا، بیماری را شفا بخشد، گمشده ای را بازگرداند، و قرض ما را اداء نماید به عبارت دیگر درخواست کنیم که از طریق اعجاز و یا کرامت بدون تشبث به اسباب طبیعی و عادی، مورد درخواست ما را انجام دهد.

۴ «مسئول»، حی و زنده نیست ولی چون اعتقاد داریم که در سرای دیگر زنده است و رزق و روزی می خورد، از چنین فردی درخواست می کنیم که در حق ما دعا کند.

۵ از چنین فردی درخواست می کنیم که با استفاده از قدرت معنوی که خداوند به او داده است، بیمار ما را شفا بدهد، گمشده ما

را بازگرداند و... .

این دو صورت، بسان صورت های دوم و سوم سؤال از حی است چیزی که هست در آن دو صورت، مسئول حی و زنده در جهان ماده و طبیعت است، و در این دو مورد اخیر، مسئول به ظاهر مرده است ولی در واقع زنده می باشد.

هرگز از چنین فردی نمی توان، درخواست کرد که در امور مادی از طریق اسباب عادی ما را یاری نماید، زیرا فرض این است که وی از این جهان رخت بر بسته و دست او از اسباب عادی کوتاه شده است. بدین ترتیب مجموع اقسام پنج تا است، که سه صورت مربوط به سؤال از زنده در جهان ماده و دو صورت مربوط به زنده در غیر این جهان می باشد.

ص: ۱۵۳

ما حکم درخواست از فرد زنده در جهان ماده را در این بخش بیان می کنیم، و بیان حکم استمداد از اولیاء خدا را که در جهان دیگر زنده اند، به بخش بعد موکول می نماییم اینک بیان حکم هر سه صورت از بخش نخست.

صورت نخست

درخواست کار و کمک از احياء در امور عادی که اسباب طبیعی و عادی دارد، اساس تمدن بشر را تشکیل می دهد، زندگی بشر در این جهان خاکی براساس تعاون استوار است، و همه عقلای جهان در امور زندگی از یکدیگر کمک می طلبند و حکم این صورت آن چنان واضح است که هرگز احدی در آن اشکالی نکرده است و برای این که بحث ما قرآنی و حدیثی است به نقل آیه ای اکتفا می کنیم.

ص: ۱۵۴

«ذوالقرنین» در ساختن سد در برابر تجاوز «یا جوج» و «ما جوج» به ساکنان منطقه رو کرد و گفت:

«...فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا»

با نیروئی که در اختیار دارید مرا کمک کنید تا در میان شما و آنان سدی قرار دهم. (۱)

صورت دوم

درخواست دعای خیر و یا طلب آموزش از زندگان در جهان. ماده صحت و استواری یک چنین درخواست از احیاء، از ضروریات قرآن مجید است و هر کس مختصر آشنائی با قرآن داشته باشد، می داند که شیوه

ص: ۱۵۵

پیامبران این بوده که در حق امت خود، طلب مغفرت می کردند و یا خود امت از پیامبران، چنین درخواستی می نمودند. اینک مجموع آیاتی را که در این قسمت وارد شده است در این جا منعکس می کنیم. البته آیات ناظر به این قسمت چند گروه است که به خاطر تسهیل مطلب زیر شماره هائی مطرح می شوند.

۱ گاهی خداوند به پیامبر خود دستور می دهد که وی درباره آنان طلب آمرزش کند، مانند:

«... فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»

از آنان در گذر و در حق آنان طلب آمرزش بنما و با آنها در

ص: ۱۵۶

امور مشورت کن. (۱)

«...فَبَايَعَهُنَّ وَاسْتَعْفِفْنَ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

با زنان بیعت بنما و برای آن‌ها از خدا طلب آمرزش کن، حقا خداوند بخشنده و رحیم است. (۲)

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

از اموال آنان صدقه بگیر، آنان را با این عمل پاک گردان و در حق آنان دعا کن زیرا دعا تو در حق آنان، مایه آرامش آن‌ها است و

ص: ۱۵۷

۱- ۱۵۹ / آل عمران.

۲- ۱۲ / ممتحنه.

خداوند دانا و شنوا است. (۱)

در این آیه خداوند مستقیماً به پیامبر دستور می دهد که در حق آنان دعا کند و تأثیر دعای او آن چنان سریع است که افراد، پس از دعای پیامبر، در باطن احساس آرامش می کنند.

۲ گاهی خود پیامبران به گنهکاران وعده می دادند که در شرایط خاصی برای آن ها طلب آمرزش خواهند کرد مانند:

«...إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ...» (۲)

مگر وعده ابراهیم به عموی خود که برای تو طلب آمرزش خواهم کرد.

«... سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا»

ص: ۱۵۸

۱- ۱۰۳ / توبه.

۲- ۴ / ممتحنه.

ابراهیم گفت: به زودی برای تو طلب آمرزش می کنم زیرا خدایم نیکوکار است. (۱)

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ...»

طلب آمرزش ابراهیم برای عموی خود به خاطر وعده ای بود که به وی داده بود. (۲)

این آیات حاکی است که پیامبران به گنهکاران وعده و نوید استغفار می دادند تا آن جا که «ابراهیم» نیز به «آزر» چنین نویدی داده بود، ولی وقتی او را در بت پرستی پایدار دید، از طلب آمرزش درباره او خودداری کرد، زیرا یکی از شرایط استجاب دعا این است که طرف موحد باشد

ص: ۱۵۹

۱- ۴۷ / مریم.

۲- ۱۱۴ / توبه.

نه مشرک.

۳ خداوند دستور می دهد که گروه باایمان ولی گنهکار، برای جلب مغفرت خدا، حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بروند و از او بخواهند که درباره آنان طلب آمرزش کند، و اگر پیامبر درباره آن ها طلب آمرزش کند، خداوند گناهان آنان را می بخشد.

«...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

اگر آنان موقعی که بر خویشان ستم کردند، پیش تو می آمدند، و از خداوند طلب آمرزش می کردند، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یافتند. (۱)

ص: ۱۶۰

چه آیه ای روشن تر از این که خداوند به امت گنهکار دستور می دهد که برای جلب مغفرت خدا، حضور پیامبر برسند و از او بخواهند که در حق آنان دعا کند؟ حضور «رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدن و درخواست استغفار از او، دو فایده روشن دارد:

الف: درخواست استغفار از پیامبر، در گنهکار روح اطاعت و پیروی از پیامبر را زنده کرده و سبب می شود که آنان به خاطر احساس مقامی که از پیامبر می کنند، از او به خوبی پیروی نمایند. اصولاً یک چنین رفت و آمد در انسان، حالت خاصی از خضوع نسبت به پیامبر پدید می آورد، و انسان را آماده می سازد که آیه «...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...» (۱) را از

ص: ۱۶۱

صمیم دل عمل نماید.

ب: این عمل مقام و موقعیت پیامبر را در اذهان امت به خوبی ترسیم می کند و می رساند که همان طور که فیض های مادی از طریق اسباب خاصی به بندگان الهی می رسد، همچنین فیض معنوی که همان مغفرت خدا است، از طریق اسباب معینی مانند دعا پیامبر و عزیزان درگاه خدا، فرود می آید.

اگر خورشید آسمان، سبب ریزش کالری و حرارت و نیرو و انرژی است، و این فیض از طریق آفتاب به بندگان می رسد، همچنین فیض معنوی و لطف الهی، وسیله خورشید آسمان رسالت، به بندگان الهی می رسد و «جهان هستی» در هر دو مرحله، جهان «اسباب و مسببات»

است و الطاف مادی و معنوی در هر دو جهان همراه با سبب است.

۴ از برخی از آیات استفاده می شود که مسلمانان پیوسته به

ص: ۱۶۲

حضور رسول خدا می رسیدند و درخواست دعا می کردند، و لذا وقتی مسلمانان به منافقان چنین پیشنهاد می کردند، با ابا و روی گردانی آن ها مواجه می گردیدند، چنان که می فرماید:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَتْهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»

وقتی به آنان گفته می شود بیایید تا پیامبر خدا درباره شماها طلب آمرزش کند، سرهای خود را (به عنوان مسخره) می گردانند، آنان را می بینی که با تکبر مانع (حق) می شوند. (۱)

۵ برخی از آیات گواهی می دهند که خود مردم با الهام از فطرت

ص: ۱۶۳

پاک می دانستند که دعا پیامبران، در درگاه خدا درباره آنان اثر خاصی دارد، و صددرصد پذیرا است، از این جهت حضور آنان می رسیدند و درخواست طلب مغفرت از خدا درباره خود می کردند.

سرشت پاک انسانی برای او الهام بخش بود که فیض الهی از طریق پیامبران به مردم می رسید، هم چنان که هدایت خداوند از طریق پیامبران به مردم می رسید، از این نظر حضور پیامبران می رسیدند، و از آنان درخواست دعا می کردند که در حق آنان از خداوند طلب مغفرت کند. اینک آیات این بخش:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»

فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر ما، برای ما به خاطر گناहانی که داریم

ص: ۱۶۴

(از خدا) طلب مغفرت بنما، ما خطا کار بودیم (پدر) گفت: به همین زودی از خدایم برای شما طلب آمرزش می کنم، او بخشایشگر و رحیم است. (۱)

۶ آیاتی که به پیامبر اخطار می کند که طلب آمرزش او در حق اشخاص و منافقانی که هنوز در بت گرائی خود باقی هستند به هدف اجابت نمی رسد و این آیات یک نوع استثناء از آیات پیش است و حاکی است که در غیر این مورد دعای پیامبر تأثیر خاصی دارد، آنجا که می فرماید:

«... إِنَّ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...»

اگر درباره آن هفتادبار طلب آمرزش نمائی خداوند آنان را نخواهد بخشید. (۲)

ص: ۱۶۵

۱- ۹۷ و ۹۸ / یوسف.

۲- ۸۰ / توبه.

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...»

مساوی و برابر است درباره آنان طلب آمرزش بنمائی یا ننمائی، خداوند آنان را نخواهد بخشید. (۱)

«وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لِئِن كَشَفْتَنَا الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»

وقتی عذاب آل فرعون را فراگرفت، به موسی گفتند روی عهدی که با خدا داری (وعده داده است که دعای تو را مستجاب کند) برای ما دعا کن،

اگر (با دعا) خود عذاب را برطرف کردی به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را همراهت روانه می کنیم. (۲)

ص: ۱۶۶

۱- ۶ / منافقین.

۲- ۱۳۴ / اعراف.

در این جا گنجهکارانی از «موسی بن عمران» علیه السلام درخواست دعا می کنند و به گواهی جمله «بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ» آنان می دانستند که خداوند با موسی چنین عهدی دارد.

اگر جمله «أُدْعُ لَنَا رَبَّكَ» ناظر به این باشد که آنان از «موسی» علیه السلام می خواستند که عذاب را برطرف کند و در او چنین قدرتی را سراغ داشتند، در این صورت این آیه از دلایل قسم سوم (آیا صحیح است از پیامبران امور خارق العاده ای خواسته شود که به قدرت الهی انجام دهند یا نه) به شمار می رود ولی جمله «أُدْعُ لَنَا رَبَّكَ» این احتمال را ضعیف می سازد زیرا ظاهر این جمله این است که کار موسی «دعا کردن» بود و بس نه تصرف در

جهان و رفع عذاب، بنابراین، آیه مربوط به همین قسم خواهد بود. آری در این آیه تصریح بر این که دعای «حضرت کلیم الله علیه السلام در حق مشرکان

مستجاب نمی شود، نشده است، بلکه آیات دیگر بر این گواهی می دهند.

۷ از آیات قرآن استفاده می شود که دسته ای باایمان پیوسته برای گروه دیگر دعا می کردند، آن جا که می فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...»

گروهی که پس از آنان آمدند، می گویند پروردگار ما و برادران ما را که بر ما، در ایمان سبقت و پیشی جستند، بیامرز. (۱)

۸ نه تنها این گروه افراد باایمان را دعا می کنند، بلکه حاملان عرش و گروهی که در اطراف آن قرار گرفته اند، نیز برای افراد باایمان

ص: ۱۶۸

طلب آموزش می نمایند، چنان که می فرماید:

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»

گروهی که عرش را حمل می کنند و افرادی که در اطراف آن قرار دارند، با ستایش خدا، او را از عیب و نقص، تنزیه می کنند و برای افراد باایمان طلب آموزش می نمایند (و می گویند) پروردگارا رحمت و علم تو همه جا را فرا گرفته است، پس افرادی را که توبه کرده اند و از راه تو پیروی می کنند، ببخش و ایشان را از عذاب دوزخ بازدار. (۱)

ص: ۱۶۹

بنابراین چه بهتر ما نیز از شیوه خداپسندانه این گروه پیروی کنیم و برای افراد باایمان پیوسته طلب آمرزش نمائیم.

تا این جا حکم دو صورت از صورت های پنجگانه درخواست حاجت از غیرخدا از مدارک قرآنی روشن گردید و از سه صورت مربوط به سؤال از احیاء یک صورت باقی ماند که اکنون مورد بررسی قرار می گیرد.

صورت سوم

این که از فرد زنده که قدرت بر امور «خارق عادت» دارد، استمداد می نمائیم و می خواهیم که کاری را از غیر مجرای طبیعی، انجام دهد، مثلاً از طریق اعجاز، بیماری را شفا بخشد، چشمه ساری را جاری سازد و... .

برخی از نویسندگان اسلامی این نوع درخواست را به صورت دوم بازمی گردانند و می گویند مقصود این است که از خدا بخواهد که خداوند مریض او

ص: ۱۷۰

را شفا دهد، قرض او را اداء نماید و... زیرا این نوع کارها، کار خدا است و چون وسیله آن دعای پیامبر و امام است، از این جهت مجازاً کار خدا به دعاکننده استناد داده می شود. (۱)

ولی آیات قرآن به روشنی گواهی می دهند که درخواست چنین حاجتی از پیامبران صحیح است، و مجاز گوئی نیست، یعنی جدا می خواهیم که معصوم کرامت کند و یا از در اعجاز وارد گردد و بیمار صعب العلاج ما را به حول و قوه الهی شفا بخشد.

درست است که قرآن شفاء را به خدا نسبت می دهد و می گوید:

«وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»

ص: ۱۷۱

۱- کَشْفُ الْأَرْتِيَابِ، صفحه ۲۷۴.

وقتی بیمار شدم او مرا شفا می دهد. (۱)

ولی در آیات دیگر شفا را به عسل و قرآن نسبت می دهد و می فرماید:

«...يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...»

از شکم های زنبوران عسل، مایعی با رنگ های گوناگون بیرون می آید، که در آن درمانی است برای مردم. (۲)

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...»

از قرآن چیزی را فرومی فرستیم که برای گروه باایمان شفاء و رحمت است. (۳)

«...فَقَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ...»

ص: ۱۷۲

۱- ۸۰ / شعراء.

۲- ۶۹ / نحل.

۳- ۸۲ / اسراء.

از جانب پروردگارتان به سوی شما موعظه ای آمد و شفا است برای آن چه در سینه های شما است. (۱)

راه جمع میان این دو گروه از آیات (انحصار و اختصاص شفاء به خدا و اثبات آن برای غسل و قرآن و نصایح الهی) این است که خداوند «مؤثر بالاستقلال» است و در تأثیر به خود متکی است و تأثیر عوامل دیگر به اذن خدا و نسبت او است.

در جهان بینی اسلامی و فلسفی، تمام عوامل و فواعل، فعل تسبیحی خداست، و علل، از خود کوچک ترین استقلالی ندارد، بنابراین از نظر عقل و خرد و آیات قرآن، مانعی نخواهد داشت که همان خدائی که به غسل

۱ / ۵۷ / یونس.

ص: ۱۷۳

۱- ۵۷ / یونس.

قدرت شفا داده و به داروهای گیاهی و یا شیمیائی نیروی بهبود و سلامت بخشی لطف فرموده است، همان قدرت و نیرو را به پیامبران و امامان بدهد، هم چنان که مرتاضان از راه ریاضت می توانند قدرت های روحی بزرگی به دست آورند، در این صورت چه اشکالی دارد که خدا از طریق تفضّل و یا بر اثر طی طریق عبودیت و بندگی، به آنان قدرت و نیروئی بخشد تا آن ها در شرایط خاصّ کارهای «محیرالعقول» را انجام دهند. و بدون اسباب طبیعی از عهده چنین کارهایی برآیند. (۱)

ص: ۱۷۴

۱- در تشریح این قسمت و استفاده از آیات قرآنی به کتاب «نیروی معنوی پیامبران» اثر «آیه الله سید جعفر سبحانی مراجعه فرمائید. در این کتاب مدارک قدرت روحی آنان از قرآن ارائه شده است.

شفابخشی پیامبر و امام، و کارآئی اولیاء الهی و انجام کارهای خارق العاده، منافات ندارد که شافی واقعی و برگرداننده حقیقی گم شده و... خدا باشد که به این عوامل قدرت و نیرو داده که به اذن او روی مصالحی در جهان تصرف کنند.

اتفاقا آیات قرآن به روشنی گواهی می دهد که مردم، این چنین کارها را از پیامبران و احیانا از غیر آنان می خواستند، اینک نمونه هائی را یادآور می شویم:

ظاهر آیه یاد شده در زیر می رساند که بنی اسرائیل در خشکسالی از پیامبر خود طلب آب نمودند، آن هم نه از مجرای طبیعی بلکه از مجرای خرق عادت، نه این که گفتند دعا کن تا خدا آب برای ما برساند، بلکه گفتند ما را سیراب کن و آب در اختیار ما بگذار، چنان که می فرماید:

ص: ۱۷۵

«...وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ...»

به موسی، موقعی که قوم او از وی آب طلبیدند وحی کردیم که با عصای خود به صخره ها بزن. (۱)

روشن تر از این آیه این است که حضرت سلیمان از حاضران در مجلس درخواست کرد که تخت بلقیس را از صدها فرسخ با بودن موانع و عوائق حاضر کنند، آن جا که گفت:

«...إِيَّاكُمْ يَا تِنِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»

کدامیک از شماها تخت او را پیش از آن که به حضور من با حالت

ص: ۱۷۶

تسلیم وارد شوند حاضر می کند؟(۱)

هدف، احضار تخت «بلقیس» از طریق غیرعادی بود، همچنان که از پاسخ «عفریت» و «آصف برخیا» که در آیه های ۳۹ و ۴۰ سوره نمل وارد شده است، به روشنی استفاده می شود.

جان سخن در یک کلمه است و آن این که برخی تصور می کنند که کارهای آسان و عادی کار غیر الهی است، و کارهای غیرعادی که از قدرت بشر معمولی خارج است کار خدا است.

در صورتی که میزان در کارهای خدائی و غیرخدائی استقلال و عدم استقلال است. کارهای خدائی این است که فاعل بی دخالت غیر خود و

ص: ۱۷۷

بدون استمداد از قوه دیگری، کاری را انجام دهد. به عبارت دیگر: کارهای خدائی آن است که فاعل در انجام آن مستقل تام، و به غیر خود، اصلاً نیازمند نباشد، ولی کارهای غیر خدائی اعم از آسان و عادی، یا مشکل و غیرعادی این است که فاعل در انجام آن ها مستقل نباشد بلکه در پرتو فاعل و نیروی مستقلى انجام مى گیرد.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که خداوند به اولیاء خود قدرت بر انجام کارهای خارق العاده که از قدرت بشر عادی بیرون است مرحمت بفرماید و ما نیز از آنان بخواهیم که این گونه کارها را انجام بدهند.

قرآن با صراحت هرچه تمام تر به «حضرت مسیح» علیه السلام می گوید:

«...وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَذْنِي...»

تو به اذن من نابینا و مبتلا به بیماری برص را شفا می دهی و مردگان را به

اجازه من زنده می کنی. (۱)

مجموع این آیات گواه بر آن است که اولیاء الهی دارای چنین قدرت ها بوده اند و درخواست کارهای خارق العاده از آن ها یک امر رایجی بوده و قرآن نیز به صحت چنین درخواست هائی گواهی می دهد.

تا این جا حکم هر سه صورت «سؤال از احیاء» از نظر قرآن روشن گردید و دیدیم که آیات قرآنی با صراحت هرچه کاملتر بر صحت آن، نظر دادند.

اکنون وقت آن رسیده است که حکم دو صورت باقی مانده را که هر دو مربوط به سؤال از ارواح مقدسه است، از نظر ادله قرآن و حدیثی روشن

ص: ۱۷۹

سازیم و این مطلب را در بخش آینده می خوانیم.

استمداد از ارواح اولیاء الهی

استمداد از ارواح اولیاء الهی

مسأله مهم درباره استمداد از اولیاء الهی، استمداد در حال «مات» و به عبارت دیگر انتقال آنان به سرای دیگر است، خواه به صورت درخواست دعا باشد یا به صورت درخواست کار خارق العاده زیرا مسلمانان امروز در محضر پیامبر و یا امامی نیستند که به حضور آن ها برسند و از آنان درخواست حضوری بنمایند، بلکه غالباً سؤال ها و درخواست های آنان، از ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء است از این جهت تشریح حکم این دو صورت از اهمیت بیشتری برخوردار است.

تحقیق این موضوع در گرو تشریح چهارمطلب است که با آگاهی

ص: ۱۸۰

صحیح از آن چهار مطلب می توان به صحت چنین استمدادها و استغاثه ها اذعان پیدا کرد. این چهار مطلب عبارتند از:

۱ بقاء روح و روان انسان پس از مرگ.

۲ واقعیت انسان همان روح و روان او است.

۳ ارتباط با جهان ارواح امکان پذیر می باشد.

۴ احادیث صحیحی که محدثان اسلامی نقل کرده اند شاهی گویا بر صحت و استواری چنین استمدادها است، و پیوسته روش مسلمانان در تمام اعصار، این چنین بوده است. اینک تشریح هر یک از نقاط چهارگانه.

ص: ۱۸۱

۱ مرگ فنای انسان نیست

۱ آیات قرآن به روشنی گواهی می دهد که مرگ پایان زندگی نیست، بلکه دریچه ای است برای یک زندگی نوین، و انسان با عبور از این رهگذر به حیات جدید و عالمی کاملاً نو، گام می نهد، عالمی که برتر از جهان ماده و طبیعت می باشد.

گروهی که مرگ را فنای انسان می دانند و معتقدند که با مرگ، همه چیز وی از بین می رود و نشانه ای از او جز یک جسد بی روح که پس از چند صباحی به خاک و دیگر عناصر تبدیل می شود، باقی می ماند، ناخودآگاه از فلسفه مادیگری پیروی می نمایند.

این طرز تفکر حاکی است که دارنده این نظر، حیات و زندگی را جزء

ص: ۱۸۲

آثار مادی اجزاء بدن و واکنش های فیزیکی و شیمیایی مغز و سلسله اعصاب، چیزی دیگر نمی داند، و با فرو نشستن گرمی بدن و توقف سلول ها از حرکت و تولید، حیات انسان فروکش کرده و شخص به صورت جماد درمی آید، روح و روان در این مکتب، جز انعکاس ماده و خواص آن چیز دیگری نیست و با بطلان این خواص و از میان رفتن تأثیرات متقابل اجزاء بدن در یکدیگر، روح و روان به کلی باطل شده و دیگر از وجود روح و بقاء آن و جهانی به نام ارواح خبری نیست.

یک چنین نظر، درباره روح و روان انسان، از اصول «ماتریالیسم» الهام می گیرد و در این مکتب، انسان جز یک ماشین چیزی نیست که از ابزار و آلات مختلف ترکیب یافته و تأثیرات متقابل اجزاء آن، پدیدآورنده نیروی

تفکر و درک، در مغز گردیده است و با پراکندگی اجزاء آن، آثار تفکر و حیات به کلی نابود می شود.

نظریه ماتریالیست ها درباره روح و روان، در نظر فلاسفه بزرگ جهان و دانشمندان الهی به کلی مردود بوده و الهیون برای انسان، علاوه بر نظام مادی بدن و سلسله اعصاب و واکنش های متقابل مادی آن، جوهری اصیل به نام روح و روان قائلند که مدتی با این بدن همراه می باشد و بعدا پیوند خود را از بدن بریده و در محیط ویژه خود با بدن لطیف تر به سر می برد. بقاء ارواح پس از مرگ انسان، مسأله ای نیست که بتوان آن را در این صفحات، ثابت و مبرهن نمود، زیرا بقاء نفس و روح انسان، با آیات قرآنی، دلایل دقیق فلسفی و تجارب یقین آفرین روحیون، امروز ثابت گردیده

ص: ۱۸۴

است. و ما در این جا به نقل آیات قرآنی که گواهی بر بقاء روح پس از مرگ می دهند می پردازیم.

۲ قرآن و بقاء ارواح

آیات قرآن به روشنی بر بقاء ارواح پس از جدائی از بدن گواهی می دهند و ما برای اختصار، فقط متن آیه ها را یادآور می شویم، و تحلیل را برای فرصت دیگر موکول می کنیم.

الف:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگوئید مرده اند، بلکه آنان

ص: ۱۸۵

زندگانش، ولی شما احساس نمی کنید. (۱)

ب:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

گروهی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندارید بلکه آنان زندگانند که نزد خدایشان روزی می خورند. (۲)

«فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ...»

ص: ۱۸۶

۱- ۱۵۴ / بقره.

۲- ۱۶۹ / آل عمران.

آنان به آن چه خداوند از کرم خود به ایشان داده است، خرسند و شادمانند و به کسانی که به آن ها نپیوسته اند، بشارت می دهند... (۱)

«يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمِهِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ...»

به نعمت های الهی و فضل او ابراز خوشحالی می کنند. (۲)

ج:

«إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ، قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ، قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ، بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»

وی گفت من به خدای شماها (فرستاده ها) ایمان آوردم (به خاطر همین

ص: ۱۸۷

۱- ۱۷۰ / آل عمران.

۲- ۱۷۱ / آل عمران.

ایمان) به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت ای کاش قوم من می دانستند که خدای من مرا بخشید و گرامی داشت. (۱)

مقصود از بهشت که به او گفته شد وارد آن شود، بهشت برزخی است نه اخروی، به گواه این که وی آرزو می کند که ای کاش قوم من می دانستند که خدایم مرا بخشیده و گرامی داشته است. آرزوی چنین آگاهی با جهان آخرت که حجاب ها و پرده ها از برابر دیدگان انسان برداشته می شود، و وضع انسان ها بر یکدیگر پوشیده نمی ماند، سازگار نیست. بلکه چنین ناآگاهی با جهان دنیوی مناسب است که انسان های این «نشأت» از وضع

ص: ۱۸۸

۱- ۲۵ ۲۷ / یس.

انسان های «نشأت» دیگر (برزخ) آگاهی ندارند و آیات قرآن بر این مطلب گواهی می دهند.

گذشته از این، آیات بعدی روشن می سازد که پس از درگذشت و بخشیده شدن و دخول او به بهشت، چراغ زندگی قوم او با یک «صیحه آسمانی» خاموش گشت، چنان که می فرماید:

د:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ. إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ»

بر قوم او سپاهی از آسمان نفرستادیم و هرگز چنین نمی کردیم،

ص: ۱۸۹

چیزی نبود جز یک صیحه ناگهانی که همگی به خاموشی گرائیدند. (۱)

از این دو آیه استفاده می شود که پس از ورود به بهشت، قوم وی در این جهان می زیستند که ناگهان، مرگ آنان را فراگرفت و چنین بهشتی جز بهشت برزخی چیزی نمی تواند باشد.

ه:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ

آل فرعون صبح و عصر بر آتش، نشان داده می شوند روزی که آخرت

ص: ۱۹۰

برپا می گردد، حکم می شود که آل فرعون را بر سخت ترین عذاب وارد سازید. (۱)

باتوجه به مفاد دو آیه، بقاء و حیات آنان در جهان برزخ روشن می گردد، زیرا پیش از رسیدن قیامت، صبح و عصر بر آتش عرضه و نشان داده می شوند ولی پس از رسیدن آن، به سخت ترین عذاب وارد می گردند.

اگر ذیل آیه، «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ» نبود مفاد فراز نخست چندان روشن نبود، ولی با توجه به ذیل آیه روشن می گردد که مقصود، همان دوران برزخ است و گرنه تقابل دو جمله صحیح نخواهد بود.

ص: ۱۹۱

گذشته از این، موضوع صبح و عصر نیز گواهی می دهد که مقصود سرای رستاخیز نیست زیرا در آن سرا صبح و عصری وجود ندارد.

تا این جا مطلب نخست از مطالب چهارگانه، از دیدگاه قرآن روشن گردید، اکنون وقت آن رسیده است که درباره بقیه مطالب چهارگانه بحث نمائیم.

۳ واقعیت انسان، همان روح اوست

انسان در بدو نظر، ترکیبی از جسم و روح است، ولی واقعیت انسان همان روح او می باشد که با بدن همراه است.

ما این مسأله را از نقطه نظر فلسفی بحث نمی کنیم فعلاً با نظرات فلاسفه یونان و اسلام کاری نداریم، بلکه تنها از دیدگاه قرآن این موضوع

ص: ۱۹۲

را مطرح می‌نمائیم.

از بررسی آیاتی که پیرامون انسان در قرآن وارد شده است، این حقیقت به خوبی استفاده می‌شود که واقعیت انسان، همان روح و نفس اوست. اینک در مفاد این آیه دقت کنید:

«قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»

بگو فرشته مرگ که برای شما گمارده شده است، شماها را می‌گیرد. آن گاه به سوی پروردگار خود بازمی‌گردید. (۱)

لفظ «تَوَفَّى» برخلاف آن چه معروف است به معنی میراندن نیست بلکه

ص: ۱۹۳

به معنی اخذ و گرفتن است. (۱)

بنابراین، مفاد جمله «يَتَوَفَّكُم» این است که: «شماها را می گیرد». هر گاه واقعیت انسان همان روح و روان او باشد، تعبیر آیه صحیح خواهد بود، ولی اگر روح و روان، قسمتی از شخصیت انسان را تشکیل دهد و نیم دیگر او بدن خارجی او باشد، در این صورت چنین تعبیر مجاز نخواهد بود، زیرا هرگز فرشته مرگ، بدن و ماده خارجی ما را نمی گیرد، بلکه جسد به همان وضع خود باقی است و تنها روح ما را می ستاند.

ص: ۱۹۴

۱- مرحوم «علامه بلاغی» در مقدمه «تفسیر آلاء الرّحمان» صفحه ۳۴، پیرامون لفظ «تَوَفَّى» تحقیق ارزنده ای دارد.

آیاتی که موقعیت روح و روان را نسبت به انسان روشن می سازد، منحصر به این آیه نیست و ما به عنوان نمونه، به یک آیه اکتفا می ورزیم.

این حقیقت که «واقعیت انسان و مرکز کمالات روحی و معنوی او همان روح است، و بدن، لباسی است که بر آن پوشانیده اند» با توجه به بقاء روح پس از مرگ که در مطلب نخست تشریح شد کاملاً واضح می گردد. قرآن مرگ را فناى انسانیت و پایان زندگی بشر نمی داند، بلکه برای «شهیدان و صالحان» و «جنایتکاران»، حیاتی پیش از فرا رسیدن روز رستاخیز معتقد است، «حیاتی» همراه با «فرح و شادی» همراه با «تبشیر و نوید»، همراه با «عذاب دردناک» و...

هرگاه واقعیت انسان همان بدن عنصری او باشد، شکی نیست که بدن او

ص: ۱۹۵

پس از چند صباحی متلاشی شده و به عناصر گوناگون تبدیل می گردد در این صورت بقاء انسان، یا حیات برزخی نامفهوم خواهد بود.

۴ قرآن و امکان ارتباط با جهان دیگر

قرآن و امکان ارتباط با جهان دیگر

اثبات بقاء روح مجرد از ماده برای تجویز و مفید بودن استغاثه کافی نیست، بلکه باید علاوه بر بقاء آن، امکان وجود ارتباط از نظر علمی و قرآنی ثابت گردد، که ما در کتاب «اصالت روح» به طور گسترده در این باره سخن گفته ایم.

اینک در این جا اجمالاً متذکر می شویم، که آیاتی چند، گواهی می دهند که ارتباط بشر با گذشتگان باقی است و هنوز این پیوند قطع نشده است.

ص: ۱۹۶

الف صالح با ارواح قوم خویش سخن می گویند

«فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (۱)

شتر را (که معجزه صالح بود) پی کردند و از دستور پروردگار خود سر پیچیدند و گفتند: اگر پیامبری، عذابی که به ما وعده می دهی بیاور.

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ»

زلزله ای (بر اثر صیحه آسمانی) آنان را فراگرفت و در

۱ / اعراف / ۷۷

ص: ۱۹۷

خانه های خویش بی جان افتادند. (۱)

«فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»

آن گاه از آنان روی برگردانید و سر برتافت و گفت: ای قوم من پیام های خداوند را رسانیدم و شما ناصحان را دوست نمی دارید. (۲)

۱ / ۷۸ / اعراف در برخی از آیات علت نابودی آنان صیحه آسمانی (۶ / هود) و در برخی دیگر صاعقه (۱۷ / فصلت) و در این دو آیه زلزله معرفی شده است. و جمع آیات به این طریق است که صیحه شدید آسمانی همراه با صاعقه و زمین لرزه بوده است.

ص: ۱۹۸

در مفاد آیات سه گانه دقت کنید:

آیه نخست، حاکی است که آنان هنگامی که زنده بودند از او عذاب الهی درخواست کردند.

آیه دوم، حاکی است که عذاب الهی فرا رسید و همه آنان را نابود کرد.

آیه سوم، حاکی است که حضرت صالح پس از مرگ و نابودی آنان، با آن ها سخن می گوید و می فرماید:

«من پیام های الهی را رسانیدم ولی شماها نصیحت گویان را دوست نمی دارید».

گواه روشن بر این که او پس از نابودی با آنان چنین سخن می گوید

دو چیز است:

۱ / ۷۹ اعراف.

ص: ۱۹۹

۱ نظم آیات به شکلی که گفته شده.

۲ حرف «فاء» در لفظ (فَتَوَلَّى) که دال بر ترتیب است یعنی پس از نابودی آنان، از آن‌ها روی برتافت و به آنان چنین گفت.

جمله «وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» می‌رساند که آنان آن‌چنان در عناد و شقاوت فرو رفته بودند حتی پس از مرگ نیز دارای چنین روحیه خبیث بودند که افراد پند ده و اندرزگو را نیز دوست نمی‌داشتند.

صریح قرآن این است که او با ارواح امت خود به طور جدی سخن می‌گوید و آنان را طرف خطاب قرار می‌دهد و از عناد مستمر آنان که پس از مرگ نیز با آنان همراه بود خبر می‌دهد، می‌گوید: هم اکنون نیز ناصحان را دوست نمی‌دارید.

ص: ۲۰۰

ب شعیب با ارواح گذشتگان سخن می گوید

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِاثِمِينَ»

زمین لرزه آنان را فراگرفت و در خانه های خود هلاک شدند. (۱)

«الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَخُنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا

شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ»

گروهی که شعیب را تکذیب کردند، تو گوئی در آن دیار نبودند، گروهی که او را تکذیب کردند، زیانکاران بودند. (۲)

«فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ

۹۱۱ / اعراف.

۹۲۲ / اعراف.

ص: ۲۰۱

نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ اَسَى عَلَى قَوْمِ كَافِرِينَ»

از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من، من پیام های خدایم را رسانیدم و شماها را نصیحت کردم چگونه بر گروهی که کافرند، اندوه بخورم؟ (۱)

شیوه استدلال در این آیات با آیه های مربوط به صالح علیه السلام یکی است.

ج پیامبر اسلام با ارواح انبیاء سخن می گوید:

«وَ اسْأَلُ مَنْ ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ الْهَهُ يُعْبَدُونَ»

۹۳۱ / اعراف.

ص: ۲۰۲

از پیامبران پیشین پیرس آیا غیر از خدای رحمان خدائی قرار دادیم که مورد پرستش قرار گیرد؟ (۱)

ظاهر آیه این است که پیامبر می تواند از همین نشأت طبیعی، با پیامبران که در نشأت دیگر بسر می برند تماس بگیرد تا روشن شود که دستور خداوند در تمام قرن ها و اعصار به تمام پیامبران این بود که جز خدای یگانه را نپرستند.

د قرآن بر پیامبران درود می فرستد

قرآن مجید در مواردی، بر پیامبران سلام و درود فرستاده است. و هرگز این سلام ها و درودها، تحیات خشک و تعارف های بی معنی و

۴۵۱ / زخرف.

ص: ۲۰۳

زهی دور از انصاف است که بخواهیم معانی عالی قرآن عزیز را در سطحی پیاده کنیم که رنگ ابتذال به خود بگیرد. درست است که امروز ماتریالیست های جهان که برای روح و روان، اصالتی قائل نیستند، در نطق های خود برای تعظیم رهبران و پایه گذاران مکتب مادّیگری درود فرستاده و سلام می گویند ولی آیا صحیح است که مفاهیم عالی قرآن را که حاکی از یک حقیقت و واقعیت است. در این سطح پیاده کنیم و بگوئیم تمام این درودها که قرآن بر پیامبران فرستاده و ما مسلمانان نیز آن ها را شب و روز می خوانیم، یک مشت تعارفات خشک و بی معنی است. آن جاکه می فرماید:

۱ «سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِيْنَ

۲ سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ

۳ سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هَارُوْنَ

۴ سَلَامٌ عَلٰى اِلْ يَاسِيْنَ

۵ وَ سَلَامٌ عَلٰى الْمُرْسَلِيْنَ» (۱)

ه درود بر پیامبر در حال تشهد

تمام مسلمانان جهان، با اختلاف هائی که در فروع فقهی دارند، هر صبح و شام در تشهد نماز، پیامبر عظیم الشان خدا را مورد خطاب قرار داده و

۱، ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰ و ۱۸۱ / صافّات.

ص: ۲۰۵

می گویند:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

اما چیزی که هست، شافعی و برخی دیگر آن را در تشهد لازم و واجب می دانند و پیروان مذاهب دیگر آن را مستحب می شمارند. لیکن همگی اتفاق نظر دارند که پیامبر، به مسلمانان چنین تعلیم داده است. (۱)

۱ به کتاب تَذَكْرَةُ الْفُقَهَاءِ، ج ۱ و کتاب خِلاف، ج ۱، ص ۴۷ مراجعه فرمائید. در کتاب «خلاف» تشهد را به چند صورت از عمر بن خطاب و عبدالله بن مسعود نقل کرده است که همگی چنین سلامی را در بردارند و پیشوایان فقه اهل تسنن مانند ابوحنیفه و مالک و شافعی هر کدام یکی از این صورت تشهدها را گرفته و روی آن فتوی داده اند.

ص: ۲۰۶

و سنت پیامبر در حال حیات و ممات او باقی است.

اگر به راستی ارتباط و پیوند ما با پیامبر، مقطوع و بریده است، پس یک چنین سلام، آن هم به صورت خطاب، چه معنی دارد؟

دلایل امکان ارتباط و وقوع آن منحصر به آن چه که گفته شد نیست بلکه در این مورد آیات دیگری نیز داریم که به خاطر اختصار مطرح نساختم، علاقمندان می توانند مشروح این بخش را در کتاب «اصالت روح از نظر قرآن» مطالعه بفرمایند، در آن جا قسمتی از آیات نقل شده است.

در پایان یادآور می شویم که استدلال به سلام در تشهد به خاطر قطعی بودن آن در ضمن آیات، مورد بحث قرار گرفت.

ص: ۲۰۷

در مطلب نخست ثابت شد که مرگ پایان زندگی و فنای انسان نیست، بلکه دریچه ای برای انتقال او به جهان دیگر است.

در مطلب دوم، روشن گردید که واقعیت انسان، همان روح و روان او است، و بدن، لباسی است که بر آن پوشانیده شده و اگر روح و روان او باقی است، قهرا واقعیت و شخصیت و تمام توانائی او (منهای آن نوع از توانایی که در گرو و وابسته به بدن مادی است) نیز باقی می باشد. بنابراین اگر در این جهان نفس او قدرت بر نیایش و دعا داشت، یا می توانست به اذن خدا، کارهای خارق العاده انجام دهد، در آن سرا نیز نفس قدسی او به اذن خدا قادر و توانا هست و جز کارهایی که نیاز به بدن مادی دارد، بر تمام کارها قادر و توانا می باشد.

در مطلب سوم، ثابت شد که ارتباط انسان های این نشأت با افراد انسان های آن نشأت امکان پذیر است و ارواح مقدسه، شنوای سخنان و کلمات ما می باشند.

با توجه به این مطالب سه گانه امکان فلسفی مطلب ثابت گردید یعنی ثابت شد که اولیاء الهی می توانند سخنان ما را دریافت کنند، و به اذن الهی نیز پاسخ بگویند ولی آیا یک چنین کار از نظر قوانین اسلامی مشروع است یا نه پاسخ آن را بحث چهارم برعهده دارد، اینک مطلب چهارم.

۵ مسلمانان و درخواست حاجت از ارواح مقدسه

«ابن تیمیّه» و پیروان او با پیشداوری خاص منکر آنند که صحابه پیامبر و گروه های بعد از صحابه، از پیامبر درخواست حاجتی کرده باشند و در این باره می گویند:

ص: ۲۰۹

«وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنْ سَلَفِ الْأُمَّةِ فِي عَصْرِ الصَّحَابَةِ وَلَا التَّابِعِينَ وَلَا تَابِعِي التَّابِعِينَ يَتَخَيَّرُونَ الصَّلَاةَ وَالِدُعَاءَ عِنْدَ قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا يَسْأَلُونَهُمْ وَلَا يَسْتَعِينُونَ بِهِمْ لَا فِي مَغِيْبِهِمْ وَلَا عِنْدَ قُبُورِهِمْ». (۱)

هیچ کس از گذشتگان امت در عصر صحابه و نه در عصر تابعین و یا تابعین تابعین، نماز و دعا در کنار قبور پیامبران را انتخاب نمی کردند و هرگز از آنان سؤال نمی نمودند و به آنان استغاثه نمی جستند نه در غیاب آنان و نه در کنار قبورشان.

شاید یک فرد غیرمطلع از تاریخ صحابه و تابعین تصور کند که

۱ رساله «الْهَدِيَّةُ السَّنِّيَّةُ»، صفحه ۱۶۲، طبع منار مصر.

ص: ۲۱۰

این نسبت حقیقت دارد ولی مراجعه به تواریخ درست، خلاف آن را ثابت می کند، ما از باب نمونه مواردی را یادآور می شویم:

«أَصَابَ النَّاسَ قَحِيظٌ فِي زَمَانِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اسْتَيْسِقَ اللَّهُ لِأُمَّتِكَ فَإِنَّهُمْ قَدْ هَلَكُوا فَاتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ: أَتَيْتَ عُمَرَ، فَأَقْرَنَهُ السَّلَامَ، وَ أَخْبِرُهُ إِنَّهُمْ مُشَقُونَ». (۱)

در دوران خلافت عمر خشکسالی پیش آمد و مردی به سوی قبر پیامبر آمد و گفت ای پیامبر خدا برای امت خود آب بطلب که آنان نابود شدند.

۱ وَفَاءُ الْوَفَاءِ، ج ۲، ص ۱۳۷۱.

ص: ۲۱۱

پس پیامبر در خواب نزد او آمد و فرمود پیش عمر برو و بر او سلام رسان و آگاهش کن که همگی سیراب خواهند شد.

سپس «سهم و دی» می گوید:

«وَمَحَلُّ الْأَسْتِشْقَاءِ طَلَبُ الْأَسْتِشْقَاءِ مِنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي التَّبْرُزِخِ وَدُعَاؤُهُ لِرَبِّهِ هَذِهِ الْحَالَةُ غَيْرُ مُمْتَنِعٍ وَعِلْمُهُ بِسُؤَالِ مَنْ يَسْأَلُهُ قَدْ وَرَدَ فَلَا مَانِعَ مِنْ سُؤَالِ الْأَسْتِشْقَاءِ وَغَيْرِهِ مِنْهُ كَمَا كَانَ فِي الدُّنْيَا». (۱)

این جریان گواه بر آن است که در حالی که پیامبر در برزخ است می توان از او درخواست دعا کرد و این مطلب اشکال ندارد، زیرا او از

۱ وَفَاءُ الْوَفَاءِ، جلد ۲، ص ۱۳۷۱.

ص: ۲۱۲

درخواست افراد آگاه است، از این جهت مانع ندارد که بسان حال حیات از او درخواست دعا نمود.

۲ «سمهودی» از «حافظ ابو عبدالله محمد بن موسی بن النعمان» با سندی منتهی به «علی بن ابی طالب» علیه السلام نقل می کند که سه روز از دفن «پیامبر اکرم» صلی الله علیه و آله گذشته بود که عربی از خارج مدینه آمد، خاک قبر پیامبر را بر سر پاشید و گفت:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْتَ فَمِغْنَا قَوْلِكَ وَوَعَيْتَ عَنِ اللَّهِ شَيْبَانَهُ مَا وَعَيْنَا عَنْكَ، وَكَانَ فِيمَا أَنْزَلَ عَلَيْكَ (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا آءَانْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ

ص: ۲۱۳

فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ... وَ قَدْ ظَلَمْتُمْ وَ جِئْتُمْكَ تَسْتَغْفِرُونَ لِي». (۱)

ای رسول خدا، گفתי، ما گفتار تو را شنیدیم، از خدا اخذ کردی، آن چه ما از تو اخذ نمودیم، از چیزهایی که بر تو نازل شده است، این آیه است: هرگاه آنان بر نفس خویش ستم کرده اند، به نزد تو بیایند و از خدا طلب آمرزش کنند، تو نیز درباره آنان طلب آمرزش نمائی، خدا را آمرزنده می یابند. من بر نفس خویش ستم کرده و پیش تو آمده ام، برای ما طلب

آمرزش بنما و...

نویسنده «الْوَفَاءُ لِأَخْبَارِ دَارِ الْمُصْطَفَى» در خاتمه باب هشتم، وقایع

۱ «وَفَاءُ الْوَفَاءِ»، مجلد دوم، ص ۱۳۶۱، ۶۴ / نساء.

ص: ۲۱۴

فراوانی نقل می کند که همگی حاکی از آن است که استغاثه و درخواست حاجت از پیامبر «سیره مستمره» مسلمانان بوده است، حتی می گوید: امام محمدبن موسی بن نعمان پیرامون این موضوع کتابی تحت عنوان «مَصْبُوحُ الظَّالِمِ فِي الْمُسْتَغِيثِينَ بِخَيْرِ الْأَنْامِ» نوشته است.

۳ «محمدبن المنکدر» می گوید:

«مردی هشتاد دینار پیش پدر من به عنوان امانت گذارد و خود برای جهاد رفت و به او گفت: اگر به این پول نیاز پیدا کردی خرج کن، اتفاقاً گرانی پیش آمد و پدر من آن ها را خرج کرد، سرانجام صاحب پول آمد و مطالبه پول خود را نمود. پدرم به او گفت که فردا مراجعه کند و شب را به مسجد آمد و در حالی که به قبر و منبر پیامبر اشاره می کرد، تا نزدیک صبح

ص: ۲۱۵

در حال استغاثه بود، در همین هنگامه در تاریکی مسجد مردی پدیدار شد و گفت: ای ابا محمد بگیر، وی کیسه ای به پدرم داد که در آن هشتاد دینار بود». (۱)

۴ «ابوبکر ابن المقرئ» می گوید:

«بر من و طبرانی و ابوالشیخ گرسنگی غلبه کرد و ما کنار قبر پیامبر بودیم پس چون شب فرا رسید به کنار قبر حضرت رفتیم و گفتم «یا رسول الله الجوع...» چیزی نگذشت در مسجد کوبیده شد، مردی علوی با دوجوان وارد

۱ «وَفَاءُ الْوَفَاء» مجلد دوم، صفحه ۱۳۸۰ (طبع مصر) وی تا صفحه ۱۳۸۵ نمونه هائی از این استغاثه ها را بیان کرده است.

ص: ۲۱۶

شد، درحالی که در دست هر کدام زنبیلی مملو از غذا بود... موقعی که از خوردن غذا فارغ شدیم آن مرد علوی گفت... رسول خدا را در خواب دیدم، به من امر کرد که به سوی شما غذا بیاورم. (۱)

۵ «ابن جلال» می گوید:

«با کمال فقر وارد مدینه شدم نزدیک قبر آمدم و گفتم: ای پیامبر خدا، میهمان توأم، ناگهان خواب مرا ربود، پس در خواب پیامبر را دیدم که نانی به دست من داد...». (۲)

ما فعلاً کار با صحت و سقم این جریان ها و واقعه ها نداریم. سخن ما

۱ مدرک قبل.

۲ «وَفَاءُ الْوَفَاءِ» جلد دوم، صفحه ۱۳۶۱.

ص: ۲۱۷

این است که این وقایع، خواه راست باشند خواه دروغ، گواهی می دهند که یک چنین کار، عمل شایعی بوده است و اگر این اعمال بدعت و حرام، یا شرک و کفر بود، هرگز جاعلان و واضعان چنین حرفه ای مطالبی را نقل نمی کردند، که آنان را از انظار مردم بیندازند.

ما در کتاب «اصالت روح» بخش «ارتباط با ارواح»، روایات و احادیثی نقل کردیم که همگی حاکی از صحت درخواست دعا از ارواح مقدسه است.

در این جا از تذکر نکاتی ناگزیریم:

۱ از آن جا که این نوع قضایا و حوادث با مزاج گروهی سازگار نیست، لذا بدون تحقیق از اسناد و راویان آن ها همه را مجعول و موضوع

ص: ۲۱۸

قلمداد می کنند آیا این نوع انکار ناروا بر استدلال ما ضرر می رساند؟

پاسخ

این نوع برخورد با حوادث تاریخی، موجب نابودی تاریخ می گردد، زیرا تعداد این نوع درخواست حاجت ها به اندازه ای است که نمی توان همه را دروغ و بی پایه انگاشت که اگر کسی در فکر گردآوری این نوع نقل ها و حکایت ها باشد، می تواند کتاب بس ضخیمی را تدوین کند.

حالا فرض کنیم که این نقل ها و حکایت ها، دروغ و بی پایه است ولی همین ادعاهای بی پایه در طول تاریخ، از یک حقیقت که ما به دنبال آن هستیم، حکایت می کند و آن این که: اگر چنین درخواست ها و استغاثه ها برخلاف شرع بود، هرگز یک چنین اعمال نامشروع را به عنوان افتخار،

ص: ۲۱۹

جعل و وضع نمی کردند، زیرا در این صورت نه تنها مقام خود را بالاتر نمی بردند، بلکه مایه تنزل و سقوط در خشم جامعه می گردیدند.

واضعان و جاعلان حدیث و تاریخ می کوشند، چیزهایی را جعل و وضع کنند، که مزاج جامعه آماده پذیرایی آن باشد، هرگاه چنین اعمال برخلاف قرآن و سنت بود، در نظر مسلمین شرک و عبادت بود، هرگز دست به وضع آن ها نزده و خود را در انظار مردم پائین نمی آوردند.

۲ استمداد از ارواح مقدسه، خواه به صورت درخواست دعا باشد یا به صورت درخواست انجام فعل (بهبودی بیمار، و بازگرداندن گمشده و...) با توجه به چهار اصل که بیان گردید بلامانع است.

رایج در میان مسلمانان به هنگام توسل به ارواح مقدسه همان

درخواست دعا و این که، روح مقدس پیامبر از خداوند بخواهد که خدا گناه او را ببخشد، و حاجت دنیوی و یا اخروی او را برآورده کند و با این همه درخواست انجام فعل مانند: بهبودی بیمار، آزادشدن اسیر، رفاه در زندگی با درخواست دعا از نظر دلیل یکسان می باشند.

۳ یک چنین درخواست ها با توجه به میزانی که درباره «عبادت» یادآور شدیم، هرگز عبادت ارواح مقدسه و پرستش آن ها نیست، زیرا درخواست کننده، در آن ها نه به «الوهیت» معتقد است و نه به ربوبیت، و نه آن ها را خدا (ولو خدای کوچک) می اندیشد، و نه کارگردان جهان آفرینش و یا بخشی از آن، و نه معتقد است که بخشی از افعال خدا، به آن ها واگذار شده است، بلکه آنان را بندگان پاک و فرمانبر درگاه خدا می دانند که در

ص: ۲۲۱

زندگی دنیوی کوچک ترین خلافی را مرتکب نشده اند.

با توجه به مبانی چهارگانه قدرت و توانایی برخی از آنان بر انجام خواسته های متوسلان، جای شک و تردید نیست، آنان موجودات زنده و ارتباط ما با آن ها برقرار است، چیزی که هست این است که انجام هر فعلی و کاری اعم از دعا و غیر آن، منوط به اذن الهی است و آنان مصداق روشن

«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» می باشند.

حضرت مسیح علیه السلام همان طور که در این حیات دنیوی می توانست درباره افرادی از خدا درخواست خیر کند و یا به اذن الله به نابینایان مادرزاد و مبتلایان به بیماری «برص» شفا بخشد، همچنین پس از انتقال به سرای دیگر، به حکم این که این قدرت ها و توان ها مربوط به روح و روان او است

ص: ۲۲۲

نه به جسم و تن او، نیز قادر بر انجام هر دو کار می باشد، چیزی که هست در هر دو مرحله، اذن الهی و تعلق مشیت بر نزول فیض از این مجرا شرط حتمی و لازم است.

۴ این نوع تواضع و فروتنی ها نسبت به پیشوایان معصوم، هر چند به ظاهر توجه به خود آن ها است اما اگر باطن این توجه و توسل ها را بشکافیم، مطلوب واقعی، و مسئول حقیقی، خود خدا است و در حقیقت توجه به اسباب، عین توجه به «مسبب الأسباب» می باشد، و کسانی که در مسائل سیر و سلوک گام های استواری دارند، بر این حقیقت با دیده دل واقف و آگاهند.

متوسلان، با معرفت بر این اسباب ها و رسائل، نه اصالتی قائلند و نه

ص: ۲۲۳

استقلالی، بلکه وسیله ای می اندیشند که خدای سبب ساز آن ها را مجرای فیض و طریق وصول رحمت خود قرار داده و خود نیز مؤمنان را بر تحصیل آن امر نموده است آن جا که فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

ای افراد باایمان از (مخالفت با خدا) بپرهیزید و به سوی او وسیله تحصیل کنید و در راه او جهاد کنید شاید رستگار شوید. (۱)

اگر نماز و روزه و کلیه فرایض الهی، وسیله است، همچنین دعای پاک

۱ / ۳۵ مائده.

ص: ۲۲۴

انبیاء و اولیاء به حکم آیات پیشین (آیات مربوط به طلب آمرزش) نیز وسیله است و توجه به این وسائل، عین توجه به آفریننده وسیله است، عمل به دستوری است که در آیه یاد شده، وارد شده است.

طلب شفاعت از اولیاء خدا

همگی با واژه «شفاعت» آشنائی کامل داریم، هنگامی که سخن از جرم و گناه و محکومیت یک فرد به میان می آید، و شخصی پا به میان می گذارد، و درباره فردی فعالیت و وساطت می کند، تا او را از مرگ و اعدام یا زندان و توقیف نجات بخشد، می گوئیم: فلانی در حق او «شفاعت» کرد.

لفظ «شَفَاعَت» از ماده «شَفَع» به معنی جفت، در مقابل «وَتَر» به معنی طاق، گرفته شده است، علت این که به وساطت شخص برای نجات گنهکار

«شفاعت» گفته می‌شود، این است که مقام و موقعیت شفاعت کننده و نیروی تأثیر او، با عوامل نجاتی که در وجود شفاعت شونده هست (هرچند کم و اندک باشد) ضمیمه (و جفت می‌شوند) هر دو به کمک هم، موجب خلاص شخص گنهگار می‌گردند.

شفاعت اولیای خدا برای گنهکاران در ظاهر این است که عزیزان الهی، روی قرب و موقعیتی که در پیشگاه خداوند دارند، (البته به اذن خدا و تحت ضوابط خاصی که جنبه کلی دارد نه فردی) می‌توانند برای مجرم‌ها و گنهکاران وساطت کنند، و از طریق دعا و نیایش از خداوند بزرگ بخواهند که از تقصیر و گناه آنان درگذرد، البته شفاعت کردن و پذیرفته شدن شفاعت آنان در گرو یک رشته شرایطی است که برخی مربوط به شخص گنهگار، و

برخی مربوط به مورد شفاعت «گناه» می باشد.

به عبارت دیگر، شفاعت همان کمک کردن اولیاء خدا است با اذن خدا، به افرادی که در عین گنهگار بودن پیوند معنوی خود را با خدا، و پیوند روحی خویش را با اولیاء خدا قطع نکرده اند، و این ضابطه پیوسته باید محفوظ باشد.

و به یک معنی، شفاعت این است: یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد، از موجود بالا، به صورت یک امر قانونی، استمداد و مدد می طلبد، البته مددخواه از نظر کمال روحی باید به حدی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد؛ و امکان تبدیل او به یک انسان پاک، از میان برود.

ص: ۲۲۷

از زمان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله تا زمان های بعد، روش مسلمانان درخواست شفاعت از شافعان راستین بوده، و پیوسته از آنان در حال حیات و ممات، درخواست شفاعت می کردند و چنین درخواستی را هیچ یک از دانشمندان اسلامی، با هیچ یک از مبانی و اصول اسلامی مخالف نمی دانستند.

تا این که در قرن هفتم اسلامی، «ابن تیمیه» دیده به جهان گشود و با طرز تفکر خاصی با این مسأله و بسیاری از سنن و روش های مستمر میان مسلمانان مخالفت کرد و سه قرن پس از وی «محمد بن عبدالوهاب نجدی» مجدداً پرچم مخالفت را برافراشت و مکتب «ابن تیمیه» را به گونه ای شدید از نو زنده کرد.

ص: ۲۲۸

یکی از نقاط اختلاف «وهابی ها» با دیگر فرقه های اسلامی این است که آنان با این که بسان دیگر مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل اسلامی پذیرفته اند، و می گویند که روز قیامت شافعان درباره گنهکاران امت شفاعت خواهند کرد، و پیامبر گرامی در این قسمت سهم بزرگتری را دارد، در عین حال می گوید: اما هرگز حق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم. و در این موضوع به اندازه ای تند رفته اند که نقل متن سخنان آنان مایه ناراحتی روحی است، خلاصه گفتار آنان این است که:

پیامبر اسلام و دیگر پیامبران و فرشتگان و اولیاء در روز رستاخیز حق شفاعت دارند ولی باید شفاعت را از مالک شفاعت و اذن دهنده آن که خدا باشد، خواست و گفت:

ص: ۲۲۹

«اللَّهُمَّ شَفِّعْ نَبِيَّنَا مُحَمَّدًا فِيْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَوْ اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِيْنَا عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ أَوْ مَلَائِكَتَكَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا يُطْلَبُ مِنَ اللَّهِ لَا مِنْهُمْ فَلَا يُقَالُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ أَسْأَلُكَ الشَّفَاعَةَ أَوْ غَيْرَهَا مِمَّا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا طَلَبْتَ ذَلِكَ فِي أَيَّامِ الْبُرْزَخِ كَانَ مِنْ أَقْسَامِ الشُّرُكِ». (۱)

پروردگارا پیامبر و دیگر بندگان صالح خود را شفیعان ما در روز قیامت قرار بده ولی ما حق نداریم بگوئیم: ای پیامبر خدا یا ای ولی خدا از تو می خواهم در حق من شفاعت بنما، زیرا شفاعت چیزی است که جز خدا کسی بر آن قادر نیست، هرگاه چنین چیزی را از پیامبر که در برزخ بسر می برد بخواهی شرک و عبادت طرف خواهد بود.

ص: ۲۳۰

۱- «الْهُدْيَةُ السَّيِّئَةُ» رساله دوم، ص ۴۲.

«وهابی‌ها» با یک رشته پندارهایی درخواست شفاعت از شافعان راستین را تحریم کرده و درخواست کننده را مشرک و عمل او را شرک می‌نامند.

ما پیش از آن که دلایل آنان را رسیدگی کنیم خود مسأله را از نظر کتاب و سنت و سیره مسلمین مورد بررسی قرار می‌دهیم آن گاه به دلایل آنان رسیدگی می‌نماییم.

دلایل ما بر استواری درخواست شفاعت

دلایل ما بر استواری درخواست شفاعت

دلیل ما بر جواز طلب شفاعت مرکب از دو مطلب است و با ثبوت هر دو مطلب کاملاً روشن می‌گردد. و آن دو مطلب عبارتند از:

۱ درخواست شفاعت، همان درخواست دعا است.

۲ درخواست دعا از افراد شایسته یک امر مستحب است.

ص: ۲۳۱

۱ درخواست شفاعت همان درخواست دعا است

شفاعات پیامبر گرامی و دیگر شافعان راستین جز دعا و نیایش به درگاه الهی چیز دیگری نیست، و در سایه قرب و مقامی که آنان در پیشگاه خداوند دارند، بر اثر دعایی که درباره گنهکاران انجام می دهند، خداوند مهربان لطف و مهر گسترده خود را شامل حال افراد گنهکار نموده و آنان را می بخشد، و درخواست دعا از برادر مؤمن تا چه رسد به نبی گرامی امری است مستحسن و احدی از علمای اسلام اعم از وهابی و غیره در صحت آن تردیدی نکرده است.

البته نمی توان گفت که حقیقت شفاعت در تمام مواقع محشر، همان دعا به درگاه الهی است اما می توان گفت که یکی از معانی روشن آن

ص: ۲۳۲

همان دعا است و کسانی که می گویند:

«يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ .

ای کسی که در پیشگاه خدا جاه و مقامی داری در نزد خدا درباره ما شفاعت کن، همین معنی را قصد می کنند.

«نظام الدین نیشابوری» در تفسیر آیه:

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا...» (۱)

از مقاتل نقل می کند که:

«الْشَّفَاعَةُ إِلَى اللَّهِ إِنَّمَا هِيَ الدَّعْوَةُ لِمُسْلِمٍ»

ص: ۲۳۳

حقیقت شفاعت همان دعا کردن برای مسلمانان است.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که هر کس پشت سر برادر مسلمان خود دعا کند مستجاب می شود و فرشته ای می گوید برای تو نیز مانند آن خواهد بود.

«ابن تیمیه» از جمله افرادی است که درخواست دعا از شخص زنده را صحیح می داند. بنابراین درخواست شفاعت اختصاص به پیامبر و اولیاء ندارد بلکه می توان از هر مؤمنی که در پیشگاه خدا ارج و ارزشی داشته باشد چنین درخواستی را نمود.

«فخر رازی» از جمله کسانی است که شفاعت را به دعا و نیایش به درگاه الهی تفسیر کرده و در تفسیر آیه:

ص: ۲۳۴

«وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً»

حاملان عرش درباره افراد باایمان طلب آمرزش می کنند و می گویند، پروردگارا رحمت تو همه چیز را فرا گرفته است. (۱)

می گوید: این آیه گواهی می دهد که شفاعت حاملان عرش تنها درباره گنهکاران است (۲)

هم چنان که شفاعت پیامبر و پیامبران دیگر نیز درباره همین گروه این است، زیرا خداوند چنین دستور می دهد:

ص: ۲۳۵

۱- ۷ / غافر.

۲- زیرا در آخر آیه دارد «وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» آنان را از عذاب جهنم بازدار.

«...وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ...»

نسبت به گناهان خود و افراد باایمان طلب آمرزش بنما. (۱)

و حضرت نوح درباره خود و والدینش و کسانی که به او ایمان آورده و همه افراد با ایمانی که تا دامنه قیامت می آیند طلب آمرزش کرده و از این طریق

ص: ۲۳۶

۱- ۱۹ / محمد. از آن جا که دلایل قطعی بر عصمت پیامبر گرامی و دیگر رسولان گواهی می دهد طبعاً مقصود از «دُنْب» درباره آنان معنی دیگری خواهد داشت، و تفصیل این قسمت در جلد پنجم تفسیر «منشور جاوید» که نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی است توسط حضرت آیه الله جعفر سبحانی شرح داده شده است.

رسالت شفاعت خود را انجام داده است. (۱)

این بیان از «فخر رازی» گواه بر آن است که وی شفاعت را همان دعای شفیع در حق گنهکار تلقی کرده و درخواست شفاعت را همان درخواست دعا دانسته است.

در احادیث اسلامی اشارات فراوان بر این است که دعای مسلمان در حق مسلمان شفاعت است.

«ابن عباس» از پیامبر نقل می کند:

«مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَيَّ جَنَازَتِهِ أَرْبَعُونَ رَجُلًا»

ص: ۲۳۷

۱- ۲۸ / نوح: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ...» .

جَلًّا لَا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ شَيْئًا إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ فِيهِ»

هر گاه مسلمان بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که شرک نمی ورزند نماز بگزارند خداوند شفاعت (دعا) آن ها را درباره وی می پذیرد. (۱)

در این حدیث، دعاکننده به عنوان شافع معرفی شده است. حالا- اگر کسی در حال حیات خود از چهل دوست باوفایش بخواهد که پس از مرگش برای گزاردن نماز بر جنازه وی حاضر گردند و در حق وی دعا نمایند، در واقع از آن ها طلب شفاعت کرده و مقدمات شفاعت بندگان خدا را فراهم کرده است.

ص: ۲۳۸

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۴.

در صحیح بخاری بابی دارد تحت عنوان «إِذَا اسْتَشْفَعُوا إِلَى الْإِمَامِ لِيَسْتَسْقِيَ لَهُمْ لَمْ يَرُدَّهُمْ»

هنگامی که مردم از امام خود درخواست شفاعت کردند، که برای آنان باران بطلبد درخواست آنان را رد نمی کند.

و نیز بابی دارد تحت عنوان «إِذَا اسْتَشْفَعَ الْمُشْرِكُونَ بِالْمُسْلِمِينَ عِنْدَ الْقَحْطِ» هنگامی که مشرکین در مورد قحطی طلب شفاعت نمایند. (۱)

روایت این دو باب گواهی می دهند که درخواست شفاعت همان درخواست دعا است و نباید آن را به صورت دیگر تفسیر کرد.

ص: ۲۳۹

۱- صحیح بخاری، ج ۱.

تا این جا یک پایه استدلال روشن گشت و آن این که حقیقت «شفاعت طلبی» جز «دعاخواهی» چیز دیگری نیست اکنون باید به تشریح پایه دوم استدلال بپردازیم و آن این که درخواست از برادر مؤمن تا چه رسد به اولیاء الهی کاملاً امر مطلوب و مستحب است، اینک بیان این قسمت.

۲ قرآن و درخواست دعا از افراد شایسته

آیات قرآن گواهی می دهند که طلب آمرزش پیامبر در حق افراد کاملاً مؤثر و مفید می باشد مانند آیه های زیر:

۱ «... وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ...»

ص: ۲۴۰

برای گناه خود و افراد باایمان طلب آمرزش بنما. (۱)

۲ «... وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ...»

در حق آنان دعا کن، دعای تو مایه آرامش آن ها است. (۲)

هرگاه دعای پیامبر چنین نفعی به حال انسانی دارد، چه مانعی دارد که از او خواسته شود که در حق انسانی چنین دعائی بکند و از طرف دیگر درخواست دعا جز درخواست شفاعت، چیز دیگری نیست.

۳ «... وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

ص: ۲۴۱

۱- ۱۹ / محمد.

۲- ۱۰۳ / توبه.

هرگاه آنان هنگامی که بر خویش ستم کردند پیش تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند. (۱)

این که می گوید: «جَاؤُكَ» به سوی تو می آمدند، مقصود این است که می آمدند و درخواست دعا و طلب آمرزش از پیامبر می کردند، و اگر هدف این نبود آمدن آنان لغو بود، و شرفیابی حضور پیامبر و درخواست دعا خود گواه بر انقلاب روحی آنان که برای استجابت دعا زمینه را آماده می سازد می باشد.

ص: ۲۴۲

۴ قرآن مجید از فرزندان یعقوب نقل می کند که آن ها از پدر خواستند که در حق آنان طلب آمرزش کند، یعقوب نیز درخواست آن ها را پذیرفت و به وعده خود عمل نمود.

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي...»

گفتند پدرجان در حق ما طلب آمرزش کن ما خطاکار بودیم، او نیز گفت به همین زودی برای شما طلب آمرزش می نمایم.

(۱)

همه این آیات حاکی است که طلب دعا از پیامبر و دیگر صالحان که

ص: ۲۴۳

همان طلب شفاعت است از نظر موازین اسلامی کوچک ترین ایرادی ندارد. و روایات درخواست دعا از صالحان را برای فشرده گوئی نقل نکردیم.

۳ احادیث اسلامی و سیره صحابه

محدث معروف «ترمذی» نویسنده یکی از صحاح اهل تسنن از انس نقل می کند:

«سَأَلْتُ النَّبِيَّ أَنْ يَشْفَعَ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ أَنَا فَاعِلٌ قُلْتُ فَأَيْنَ أَطُوبُكَ فَقَالَ عَلَى الصِّرَاطِ...» (۱)

ص: ۲۴۴

۱- سُنُّنُ تَرْمِذِي، ج ۴، ص ۴۲ بَابُ مَا جَاءَ فِي شَأْنِ الصِّرَاطِ.

(انس می گوید)، از پیامبر درخواست کردم که در روز قیامت در حق من شفاعت کند وی پذیرفت و گفت شفاعت خواهم کرد گفتم کجا تو را پیدا کنم فرمود کنار صراط.

انس با ظرافت طبع از پیامبر گرامی درخواست شفاعت می کند، وی نیز می پذیرد و نوید عمل به او می دهد.

«سواد قارب» از یاران پیامبر است در ضمن اشعاری از پیامبر درخواست شفاعت می کند و می فرماید:

ص: ۲۴۵

فَكَرَى لِي شَفِيعًا يَوْمَ لَا ذُو شَفَاعَةٍ بِيُغْنِي فِتْيَالًا عَنْ سَوَادِ بْنِ قَارِبٍ (۱)

ای پیامبرگرامی روز رستاخیز شفیعی من باش روزی که شفاعت دیگران به حال سوادقارب مفید و سودمند نخواهد بود.

مردی به نام «تَبَع» از قبیله «حمیر» پیش از تولد پیامبر شنیده بود که به همین زودی پیامبری از سرزمین عربستان از جانب خدا برانگیخته خواهد شد وی پیش از مرگ نامه ای تنظیم کرد و از نزدیکان خود درخواست نمود

که اگر روزی چنین پیامبر مبعوث به رسالت شد، نامه مرا به او برسانید

ص: ۲۴۶

۱- قاموسُ الرِّجالِ ذیلِ ماده «سواد».

و در آن نامه چنین نوشته بود:

«وَإِنْ لَمْ أُدْرِكْكَ فَاشْفَعْ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا تُتْسِنِي»

اگر عمرم وفا نکرد و پیش از درک تو درگذشتم، در آخرت درباره من شفاعت بنما و مرا فراموش مکن.

وقتی نامه به دست پیامبر رسید سه مرتبه فرمود:

«مَرْحَبًا بِتَبِيعِ الْأَخِ الصَّالِحِ»^(۱)

آفرین بر «تَبِيعُ»، برادر صالح من.

هرگاه درخواست شفاعت شرک بود، هرگز پیامبر او را برادر خود

ص: ۲۴۷

۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۲ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۱۴.

نمی خواند و سه مرتبه بر او آفرین نمی گفت.

طلب شفاعت در حال ممات

این بخش از احادیث حاکی است که طلب شفاعت از شفیع راستین در حال حیات و زندگانی او کاملاً بی اشکال است. از یک رشته روایات و احادیث استفاده می شود که صحابه پیامبر پس از وفات وی از روح پاک او طلب شفاعت می کردند. از باب نمونه:

۱ «ابن عباس» می گوید: هنگامی که امیرمؤمنان از غسل و کفن پیامبر فارغ گردید روی او را باز کرد و گفت:

ص: ۲۴۸

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي طِبْتَ حَيًّا وَ طِبْتَ مَيِّتًا... وَ اذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ...» (۱)

پدر و مادرم فدای تو، در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه هستی، از ما پیش پروردگار خود یادی بفرما.

۲ هنگامی که پیامبر گرامی درگذشت، ابوبکر در منزل چهره او را باز کرد و بوسید و گفت پدر و مادرم فدای تو باد، در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه هستی از ما پیش پروردگار خود یاد کن و به خاطر داشته باش. (۲)

روایات مذکور می‌رساند که در طلب شفاعت میان حال حیات و ممات

ص: ۲۴۹

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰.

۲- كَشْفُ الْأَرْتِيَابِ، ص ۲۶۵، به نقل از خُلَاصَةُ الْكَلَامِ.

شفیع تفاوتی نیست. پس با توجه به این آیات و روایات، و سنت جاری در میان مسلمانان در تمام اعصار، موضوع درخواست شفاعت به صورت یک مسأله بدیهی درمی آید که هرگز نباید درباره آن کوچک ترین شک و تردیدی به خود راه داد. گذشته از این، صحابه پیامبر پس از درگذشت او، از او طلب دعا می کردند، و اگر درخواست دعا پس از وفات وی صحیح باشد، طلب شفاعت نیز که یک نوع درخواست دعا است صحیح خواهد بود. (۱)

ص: ۲۵۰

۱- جهت اطلاع بیشتر به کتاب «شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث» «تألیف آیه الله جعفر سبحانی» مراجعه شود که در آن جا با یک صد حدیث (چهل و پنج حدیث از کتاب های اهل تسنن و پنجاه و پنج حدیث از کتاب های شیعه) آشنا می شوید.

بررسی دلایل وهابی ها درباره منع درخواست شفاعت

بررسی دلایل وهابی ها درباره منع درخواست شفاعت

در بخش گذشته با دلایل جواز درخواست شفاعت آشنا شدیم. اکنون وقت آن رسیده است که با دلایل مخالفان چنین درخواست آشنا گردیم. گروه مخالف با یک رشته پندارهائی درخواست شفاعت از اولیاء الهی را منع کرده اند، به گونه ای فشرده مورد بررسی قرار می گیرد.

۱ درخواست شفاعت شرک است

مقصود این گروه از شرک، شرک در عبادت است. و چنین وانمود می کنند که درخواست شفاعت، پرستش شفیع است.

در بخش نهم به صورت گسترده پیرامون عبادت بحث کردیم و روشن کردیم که هر نوع سؤال از شخص و یا درخواست شفاعت در صورتی

ص: ۲۵۱

عبادت شمرده می شود که طرف را «اله» و «خدا» و یا «رب» و «کارگردان» جهان آفرینش و یا مبدأ و صاحب کارهای خدائی بدانیم در غیر این صورت هرگز هر نوع سؤال و درخواست، «هر نوع تعظیم و خضوع»، عبادت شمرده نخواهد شد.

درخواست کننده شفاعت از شفیعان واقعی درگاه الهی (که خدا به آنان اذن شفاعت داده است) آنان را بندگان مقرب و برگزیدگان درگاهش می داند، که هرگز نه «خدا» هستند و نه کارهای خدائی مانند مغفرت و شفاعت به آنان تفویض شده که به طور خودسرانه و بدون اذن الهی درباره هر کس بخواهند می توانند شفاعت کنند و یا از گناه او درگذرند.

این گروه در چارچوب «اذن الهی» می توانند درباره افراد خاصی که

روابط معنوی آنان با خدا برقرار بوده، و پیوند روحی آن‌ها با شفیعان الهی نگسسته باشد، درخواست آمرزش گناه، و طلب مغفرت بنمایند، و یک چنین درخواست از یک فرد، که در نظر درخواست کننده، بنده مقربی بیش نیست، هرگز عبادت او شمرده نخواهد شد.

البته یادآور می‌شویم، که اگر چنین درخواست در حال ممات پرستش شفیع شمرده شود باید چنین درخواست در حال حیات نیز، طبعاً عبادت شمرده شود.

و در بحث گذشته خاطرنشان ساختیم که قرآن و سنت دستور می‌دهد که مسلمانان حضور پیامبر برسند، و از او درخواست کنند که در حق آن‌ها استغفار کند، و یک چنین درخواست جز طلب شفاعت در حال حیات،

چیز دیگری نیست. و هرگز ممکن نیست یک عمل در ظرفی شرک و در ظرف دیگری عین توحید باشد.

و به عبارت گسترده تر: آنان می گویند: شفاعت فعل خدا است و یا به تعبیر صحیح تر: حق او است و درخواست فعل وی از غیر او عبادت او می باشد هم چنان که آنان عین این سخن را درباره درخواست شفاء بیمار از اولیاء، و مشابه آن تکرار می کنند و می گویند: این نوع درخواست ها، درخواست فعل خدا از غیر او است، و طبعاً چنین درخواستی عبادت و پرستش طرف خواهد بود.

پاسخ این استدلال با توجه به بحث های گذشته کاملاً روشن است و آن این که: در این قانون کلی و ضابطه عمومی احدی از مسلمین اختلاف ندارد

ص: ۲۵۴

و همگان می گویند درخواست فعل خدا، از غیر او عبادت طرف است، و با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت او ملازم می باشد، ولی جان سخن این جا است که مقصود از فعل خدا چیست؟ هنوز نویسندگان وهابی در طول این سه قرن ضابطه ای برای فعل خدا بیان نکرده اند، در صورتی که بدون یک چنین ضابطه ای استدلال عقیم خواهد بود.

در بحث تعریف و تحدید عبادت یادآور شدیم که در آیات فراوانی افعال مختص به خدا، به غیر او نیز نسبت داده شده است مثلاً اماته و میراندن که فعل مختص او است، چنان که می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...» (۸۰ / مؤمنون) اوست که زنده می کند و می میراند. به غیر او نیز نسبت داده شده است چنان که می فرماید:

ص: ۲۵۵

«...حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا...» (۱)

آن گاه که مرگ یکی فرا رسید، فرستادگان ما جان آنان را می گیرند.

این تنها «میرانیدن» نیست که فعل مخصوص او است و به غیر او نسبت داده شده، بلکه قسمتی از افعال خدا و چیزهائی که فقط در او باید طلب کرد، اجازه داده شده است که از غیر او نیز طلب کنیم، از باب نمونه:

قرآن به مسلمانان دستور می دهد که هر شبانه روز بگویند «...وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» فقط و فقط از تو استعانت می جوئیم. ولی در عین حال، در آیات دیگر دستور می دهد که از غیر او مانند: نماز و صبر نیز استعانت جوئیم

ص: ۲۵۶

چنان که می فرماید:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

از بردباری و نماز کمک بگیرید و نماز کار دشواری است مگر بر صاحبان خشوع. (۱)

ما اگر بخواهیم آیاتی را که در آن ها فعل مختص خدا به غیر او نیز نسبت داده شده است در این جا نقل کنیم سخن به درازا می کشد (۲) آن چه لازم می باشد این است که با بینش قرآنی، به رفع اختلاف پرداخته و

ص: ۲۵۷

۱- ۴۵ / بقره.

۲- به کتاب منشور جاوید، ج ۲، بخش تحدید عبادت مراجعه فرمائید.

مقصود واقعی قرآن را به دست آوریم و آن این که:

هریک از این کارها قطع نظر از درخواست ما دو صورت دارد:

۱ فاعلی فعل خود را بدون اتکاء به موجودی و بدون کسب قدرت از مقامی، بدون احراز از رضاء کسی، به کار صورت دهد، مثلاً جاننداری را بمیراند و موجودی را یاری بخشد.

فاعل همین فعل را به اتکاء موجود برتر و در پرتو قدرت و توانائی مکتسب از مقام والاتر، و با مشیّت و اذن خاص او، ایجاد کند. کار نخست، کار الهی است و کار دوم کار بشری یا غیر الهی است.

این نه تنها این دو مورد است، که کاری الهی و کار انسانی به این دو صورت تجلی می کنند، بلکه این ضابطه کلی است برای شناخت

ص: ۲۵۸

فعل الهی از غیر او.

فعل الهی مطلقاً از قبیل: احیاء و اماتہ، شفاء و ارزاق و روزی دادن، و... فعلی است کہ فاعل در انجام آن به چیزی نیازمند نباشد.

در حالی کہ فعل غیرالهی فعلی است کہ فاعل در انجام آن به غیر خود، یعنی بر موجود برتر و والاتر نیاز داشته و بدون قدرت و مشیت او نتواند کاری را صورت دهد.

با توجه به این اصل: روشن می گردد کہ شفاعتی کہ حق مختص خدا است، غیر شفاعتی است کہ از بندگان صالح درخواست می شود.

خدا در اعمال این حق، از هیچ نظر به غیر خود نیاز ندارد در حالی کہ بهره گیری صالحان از آن، جز در پرتو اذن و مشیت حکیمانہ او صورت

ص: ۲۵۹

نمی گیرد.

هر گاه از اولیاء الهی، شفاعت به معنی نخست درخواست شود، در این صورت فعل الهی از غیر او درخواست شده است و چنین درخواستی عبادت شمرده می شود ولی اگر از آنان شفاعت به معنی دوم یعنی شفاعت محدود و مأذون و به صورت یک حق اکتسابی، درخواست گردد، در این صورت فعل غیر الهی از بشری درخواست شده است.

با توجه به این ضابطه، مشت مغالطه گران از نویسندگان وهابی در این مورد باز می شود، و روشن می شود این نوع درخواست ها اعم از درخواست شفاعت و غیر آن از قبیل شفا و امثال آن به دو صورت انجام

ص: ۲۶۰

می گیرد و هیچ موحدی از بندگان صالح خدا آن فعل را به صورت نخست درخواست نمی کند و هرکسی هرچه هم از نظر آگاهی از معارف اسلامی درجه پائین باشد آنان را کارگردان جهان، کارپردازان دستگاه تکوین و تشریح نمی اندیشد و آنان را موجوداتی که خدا شئون و افعال خود را به آنان سپرده است و در اعمال شفاعت و قضاء حوائج، از هر محدودیت و شرطی پیراسته می باشند، نمی داند.

خلاصه: درخواست شفاعت مأذون و محدود درخواست فعل بشر از خودبشر است، نه درخواست فعل خدا از غیر او.

ص: ۲۶۱

۲ شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود

دومین استدلال گروه «وهابی» بر تحریم شفاعت از اولیاء خدا این است که خداوند، بت پرستان حجاز را از آن رو مشرک خوانده است که آن ها از بت ها طلب شفاعت می نمودند و در مقابل آن ها به ناله و زاری پرداخته و درخواست وساطت می کردند، چنان که آیه زیر بر آن گواهی می دهد:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...»

موجوداتی را می پرستند که به آن ها زیان و سودی نمی رسانند و می گویند که آن ها شفیعان ما در نزد خدا هستند.

بنابراین هر نوع شفاعت خواهی از غیر خدا، شرک و پرستش شفیع خواهد بود.

پاسخ: اولاً هرگز این آیه کوچک ترین دلالتی بر مقصود آنان ندارد و اگر قرآن آنان را مشرک می داند نه از این نظر است که آن ها از بت ها شفاعت خواهی می کردند بلکه علت مشرک بودن آنان این است که آن ها را می پرستیدند تا سرانجام آن ها را شفاعت کنند.

اگر شفاعت خواهی از بت ها، در حقیقت پرستش آن ها بود دیگر دلیلی نداشت که علاوه بر جمله «وَيَقُولُونَ هَآؤُلَآءِ شُفَعَاؤُنَا» جمله ای مانند «وَيَعْبُدُونَ» بیاورد.

این که در آیه این دو جمله به صورت عطف آمده اند حاکی از این

است که موضوع پرستش بت‌ها غیر از مسأله شفاعت خواهی از آنان بوده است پرستش بت‌ها نشانه شرک و دوگانه پرستی است، و شفاعت خواهی از سنگ و چوب عمل احمقانه و دور از منطق و علم به شمار می‌روند.

هرگز آیه دلالت ندارد که شفاعت خواهی از بت‌ها، پرستش آن‌ها است تا چه رسد شفاعت خواهی از اولیاء حق و عزیزان درگاه وی نشانه پرستش آن‌ها باشد.

ثانیاً: فرض کنید که علت «شرک» آنان «شفاعت خواهی» آن‌ها از «بتان» بوده است ولی میان این نوع «شفاعت خواهی» و «شفاعت خواهی» مسلمانان از زمین تا آسمان فاصله است، آن‌ها بتان را مالک شفاعت، و صاحب اختیار درگاه الهی در مسائل مربوط به «آمرزش گناه» و «شفاعت» می‌دانستند، تو گویی خدا در این موارد از این امور منفصل شده و این نوع

امور را به «بتان» سپرده است، طبعاً یک چنین شفاعت خواهی، عبادت آنان خواهد بود زیرا با اعتقاد به «الوهیت» و «ربوبیت» و «مبدأ کارهای الهی بودن آنان» درخواست شفاعت می شد، در حالی که یک فرد مسلمان از اولیاء الهی به عنوان یک فرد مقرب و یک بنده آبرومند و یک «عبد مأذون از جانب خداوند در مسأله شفاعت» درخواست شفاعت و طلب دعا می نماید، و مقایسه این دو نوع بهم، و عطف هر کدام بر دیگری زهی دور از انصاف و واقع بینی است.

۳ درخواست حاجت از غیر خدا حرام است

سومین دلیل آنان بر تحریم درخواست شفاعت از اولیاء این است که به حکم صریح قرآن ما نباید در مقام دعا، غیر خدا را بخوانیم و درخواست شفاعت از غیر او یک نوع درخواست حاجت از غیر خداست.

ص: ۲۶۵

قرآن مجید می فرماید: «...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» (۱). با خدا، غیر خدا را نخوانید، هر گاه گفته شود دعوت غیر خدا حرام است و از طرف دیگر، شفاعت برای اولیاء او ثابت می باشد راه جمع همان است که شفاعت اولیاء را از خدا بخواهیم نه از خود آنان.

و گواه بر این که نوع دعوت ها عبادت و پرستش است آیه زیر می باشد:

«...أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (۲)

مرا بخوانید تا اجابت کنم کسانی که از پرستش من کبر

ص: ۲۶۶

۱- ۱۸ / جن.

۲- ۶۰ / مؤمن.

می ورزند وارد دوزخ می گردند.

دقت کنید در آغاز آیه لفظ «دعوت» و در آخر آیه لفظ عبادت به کار رفته است و این گواه بر این است که دعوت و عبادت یک مفهوم دارند و در کتاب های اخلاق وارد شده است:

«الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»

دعا کردن مغز پرستش است.

پاسخ

اولاً: مقصود از تحریم دعوت غیرخدا در جمله «فَلَا تَدْعُوا» مطلق خواندن و درخواست نیست بلکه مقصود از تحریم دعوت، تحریم پرستش غیرخدا است، به گواه ماقبل آیه که می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ...»

ص: ۲۶۷

این جمله دلیل بر این است که مقصود از دعوت در آیه دعوت خاصی است که ملازم با پرستش می باشد، و آن قیام توأم با ذلت و خضوع بی نهایت در برابر کسی است که الله و خدای جهان، و «رب» و اختیاردار جهان و حاکم مطلق بر صحنه آفرینش می دانیم (۱) و هرگز این قیود درخواست شفاعت از بنده ای که خدا به او چنین حقی را اعطا کرده است که به اذن او شفاعت کند، وجود ندارد.

ثانیا: آن چه در آیه تحریم شده است این است که کسی را همراه خدا،

ص: ۲۶۸

۱- در حقیقت معنی آیه چنین است: «...فَلَا تَعْبُدُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» چنان که در آیه دیگر می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (۶۸ / فرقان).

بخوانیم و او را در رتبه خدا بیندیشیم چنان که لفظ «مَعَ اللَّهِ» روشنگر این مطلب است. اگر کسی از پیامبر بخواهد که در حق او دعا کند که خدا گناهان او را ببخشد یا حاجت او را برآورده کند، هرگز همراه خدا کسی را نخوانده است بلکه حقیقت این دعوت جز دعوت خدا چیز دیگری نیست.

اگر درخواست حاجت از بت، در برخی از آیات، شرک معرفی شده است به خاطر این است که آن ها را خدایان کوچک، اختیاردار همه و یا بخشی از کارهای خدا، و قادر بر انجام مقاصد خویش می دانستند و لذا قرآن مجید در مقام انتقاد از این نوع اندیشه ها چنین می فرماید:

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ».

ص: ۲۶۹

بت هائی را که جز خدا می خوانید نمی توانند شما را و خود را کمک کنند. (۱)

و نیز می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ»

کسانی که جز خدای خوانید بسان شما بندگان خدا هستند. (۲)

خلاصه، مشرکین بت ها را خدایان کوچک می اندیشیدند، و آن ها را متصرف مطلق و اختیاردار افعال الهی می دانستند ولی درخواست شفاعت و دعا از شخصی که خدا به او چنین حق و مقامی را داده است فاقد

ص: ۲۷۰

۱- ۱۹۷ / اعراف.

۲- ۱۹۴ / اعراف.

این شرایط است.

ثالثاً: دعوت معنی وسیع و گسترده ای دارد و احیاناً به طور مجاز در عبادت استعمال می شود، مانند آیه (۱) و حدیثی (۲) که مستدلّ به آن استدلال کرده است در صورتی که چنین استعمالات جزئی به صورت مجاز دلیل نمی شود که همیشه دعوت را به معنی عبادت تفسیر کنیم و درخواست حاجت و دعا از کسی به شکل معقول را محکوم به شرک بنمائیم.

ص: ۲۷۱

۱- «...أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ...» (۶۰ / مؤمن).

۲- الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ.

در حالی که معنی حقیقی «دعوت» خواندن است که گاهی شکل عبادت به خود می‌گیرد و بیشتر به معنی دعوت دیگران است نه به صورت عبادت.

و ما در آینده فصلی درباره معنی «دعوت‌ها» در قرآن خواهیم داشت و ثابت خواهیم کرد که هر دعوت و خواندن ملازم با عبادت و پرستش نیست.

۴ شفاعت حق مختص خدا است

آیه زیر حاکی از آن است که شفاعت حق خدا است در این صورت درخواست شفاعت از دیگری چه معنی دارد؟

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا... وَ»

ص: ۲۷۲

لَا يَعْقِلُونَ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (۱)

بلکه آنان جز خدا شفیعانی اتخاذ کرده اند بگو اگر آنان چیزی مالک نباشند و چیزی را تعقل نکنند (چگونه می توانند شفیعان شما باشند) بگو شفاعت همگی از آن خدا است.

پاسخ

مقصود از جمله «لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» این نیست که خدا شفاعت

می کند و بس و دیگری حق شفاعت کردن ندارد. زیرا شکی نیست که خدا هیچ گاه درباره کسی نزد کسی شفاعت نمی کند. بلکه مقصود این است که

ص: ۲۷۳

۱- ۴۳ و ۴۴ / زمر.

خداوند مالک اصل شفاعت است نه بت ها زیرا آن کس مالک شفاعت می شود که از عقل و درک و مالکیت چیزی برخوردار باشد و بت های مورد پرستش آنان فاقد هر دو شرطند چنان که می فرماید:

«قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا...».

بنابراین، محور بحث آیه این است که خداوند مالک شفاعت است نه بت ها، و در هر کس قابلیت و شایستگی دید به او اذن می دهد تا درباره افراد شفاعت کند، نه بت ها، در این صورت این آیه، ارتباطی به محل بحث ما ندارد زیرا مسلمانان فقط خدا را «مالک شفاعت» می دانند نه اولیاء را و معتقدند که او به هر کس اذن می دهد، او فقط می تواند شفاعت کند، نه هر کس و نیز معتقدند به حکم آیات و روایات خدا، به پیامبر اذن داده است

ص: ۲۷۴

که شفاعت کند، از این جهت از او به عنوان یک فرد مأذون (نه مالک شفاعت) درخواست شفاعت می نمایند در این صورت سخن چه ارتباطی به مفاد آیه دارد.

۵ درخواست شفاعت از مرده لغو است

آخرین استدلال آنان این است که درخواست شفاعت از اولیاء الهی در این جهان، درخواست حاجت از مرده است که فاقد حس شنوائی است.

قرآن مجید با صراحت کامل، مردگان را غیرقابل تفهیم می داند آن جا که می فرماید:

الف: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ».

ص: ۲۷۵

تو نمی توانی مردگان و کران را که گوش به سخن تو نمی دهند تفهیم کنی (و هدایت بنمائی). (۱)

قرآن در این آیه، مشرکان را به مردگان تشبیه می کند و می رساند همان طور که مرده، قابل تفهیم نیست، همچنین تفهیم این گروه نیز برای تو مقدور نیست. اگر مردگان قابل سخن گفتن بودند، و حس شنوائی داشتند تشبیه مشرکان مرده دل، به گروه مردگان، صحیح نبود.

ب: «... إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»

خداوند هر کس را بخواهد تفهیم می کند، و تو نمی توانی افرادی را که

ص: ۲۷۶

در گور نهفته اند اسماع بنمائی. (۱)

استدلال به این آیه نیز، بسان استدلال به آیه گذشته است. پس درخواست شفاعت از شخص مرده بسان درخواست از یک جماد خواهد بود.

پاسخ

این گروه پیوسته در تخطئه دیگر فرقه های اسلامی از در شرک وارد می شوند و به نام طرفداری از توحید، در صدد تکفیر دیگران برمی آیند ولی در این استدلال قیافه گفتار را دگرگون کرده و موضوع لغو بودن توجه به

ص: ۲۷۷

اولیاء را پیش کشیده اند. اما آنان به کلی غافلند که:

اولیاء الهی به حکم دلایل عقلی (۱) و نقلی (۲)، حی و زنده اند. و هدف

ص: ۲۷۸

۱- ۱ دلایل تجرد نفس از ماده پس از جدائی از بدن، و بی نیازی آن از جسد مادی، ایجاب می کند که روح انسانی پس از مرگ نیز باقی بوده و از حیات و ادراک خاصی برخوردار باشد و فلاسفه بزرگ اسلام با دلایل ده گانه ای بقاء روح و برتری آن از ماده را ثابت نموده و بر هیچ فرد منصفی جای تردید باقی نگذارند.

۲- آیات قرآنی، مانند آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ آل عمران، و ۴۱/نساء، و ۴۵/احزاب، و ۱۰۰/مؤمنون و ۴۶/غافر گواهی می دهند که حیات، پس از مرگ همچنان ادامه دارد، و در گذشته در این مورد بحث کردیم.

این آیات این نیست که اجسادى که در زمین آرمیده اند قابل تفهیم نیستند، و هر جسدی که روح از آن جدا شد از قلمرو و درک و فهم بیرون می رود، و به صورت جمادى درمی آید.

ولى باید توجه نمود که طرف خطاب ما، اجساد نهفته در قبور نیستند بلکه ما آن ارواح پاک و زنده که با اجساد برزخى در جهان برزخ به سر می برند، و به تصریح قرآن حى و زنده هستند، سخن می گوئیم و درخواست شفاعت می نمائیم نه با بدن نهفته در خاک.

اگر مردگان و اجساد پنهان شده در دل خاک از قلمرو تفهیم دور و کنارند دلیل بر آن نیست که ارواح و نفوس طیب و پاکیزه آنان که به نص قرآن در جهان دیگر زنده و روزی می خورند، قابل تفهیم نباشند.

ص: ۲۷۹

اگر ما سلام می گوئیم، و یا طلب شفاعت می کنیم، و یا سخن می گوئیم، سروکار ما با آن ارواح پاک و زنده است نه با اجساد نهفته در دل خاک. اگر ما به زیارت قبر و خاک و خانه و کاشانه آنان می رویم به خاطر این است که از این راه می خواهیم در خود آمادگی ایجاد نمائیم تا با آنان ارتباط روحی برقرار کنیم، حتی اگر بدانیم جسد آنان مبدل به خاک شده (هرچند روایات اسلامی برخلاف آن گواهی می دهند)، باز این نوع صحنه ها را به وجود می آوریم، تا از این راه، آمادگی ارتباط، با آن ارواح پاک پیدا کنیم.

ص: ۲۸۰

آیا اعتقاد به سلطه غیبی، مایه شرک است

شکی نیست که درخواست حاجت به طور جدی در صورتی امکان پذیر است که درخواست کننده، طرف را بر انجام درخواست خود قادر و توانا بداند.

گاهی این قدرت، قدرت ظاهری و مادی است، مثل این که از کسی آب بخواهیم و او ظرف آب را از شیر پر کند و در اختیار ما بگذارد.

و گاهی هم این قدرت، قدرت غیبی و دور از مجاری طبیعی و قوانین مادی است، مثل این که انسانی معتقد گردد که امام علی علیه السلام می تواند در «خیبر» را که دور از توانائی انسان عادی است، از جا برکند آن هم نه با قدرت بشری، بلکه با قدرت غیبی.

و یا مسیح می تواند با دم شفا بخش خود، بیمار صعب العلاج را شفا

ص: ۲۸۱

بخشد بدون آن که بیمار دارو بخورد، و یا مورد عمل جراحی قرار گیرد اعتقاد به چنین قدرت غیبی، اگر مستند به قدرت و اذن و مشیت خدا باشد بسان اعتقاد به قدرت مادی خواهد بود، که مستلزم شرک نیست زیرا همان خدایی که آن قدرت مادی را در اختیار آن فرد نهاده، همان خدا، قدرت غیبی را نیز به دیگری عطا کرده است بی آن که مخلوقی، خالق فرض گردد، و بشری، بی نیاز از خدا تصور شود.

نظریه وهابی ها

آنان می گویند اگر کسی از یکی از اولیاء الهی، اعم از زنده یا مرده درخواست کند که بیماری او را شفا بخشد، و یا گمشده او را بازگرداند و یا قرض او را ادا کند این درخواست ملازم با آن است که وی درباره مسئول به سلطه و نیرویی معتقد است، که بر نظام طبیعی و قوانین جاری در جهان

ص: ۲۸۲

خلقت، حاکم است و اعتقاد به یک چنین سلطه و قدرت در غیر خدا، عین اعتقاد به «الوهیت» مسئول است و درخواست حاجت، با این قید، شرک خواهد بود.

آدم تشنه در بیابان، اگر از خادم خود آب بطلبد، وی از نظام حاکم بر قوانین طبیعت پیروی کرده و چنین درخواستی، شرک نخواهد بود، ولی اگر از امام و نبی که در دل خاک نهفته است و یا در جای دیگری زندگی می کند، آب بطلبد، چنین درخواستی، ملازم با اعتقاد به سلطه غیبی او است، که می تواند بدون اسباب و علل مادی، به سائل، آب برساند و چنین اعتقاد، عین اعتقاد به «الوهیت» طرف خواهد بود.

«ابواعلای مودودی» از کسانی است که به این مطلب، تصریح کرده،

ص: ۲۸۳

آن جا که می گوید:

«إِنَّ التَّصَوُّرَ الَّذِي لِأَجْلِهِ يَدْعُو الْإِنْسَانُ الْإِلَهَ وَيَسْتَعِينُهُ وَيَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ هُوَ لَا- جَرَمَ تَصَوُّرُ كَوْنِهِ مَالِكًا لِلسُّلْطَةِ الْمُهِمَّةِ عَلَى قَوَانِينِ الطَّبِيعَةِ» (۱)

آن جا که می گوید:

علت این که انسان خدا را می خواند و به او استغاثه می کند، این است که فکر می کند که او دارای سلطه حاکم بر قوانین طبیعت و حاکم بر نیروهایی است که از حدود و نفوذ قوانین مادی بیرون می باشد.

ص: ۲۸۴

۱- الْمُصْطَلَحَاتُ الْأَرْبَعَةُ، ص ۱۸.

نظریه ما در این سخن

نظریه ما در این سخن

اساس اشتباه این است که تصوّر کرده است که اعتقاد به سلطه غیبی، در افراد مطلقاً مایه شرک و دوگانه پرستی است، دیگر نخواسته یا نتوانسته است که میان اعتقاد به سلطه متکی به سلطه خدا و سلطه مستقل و جدا از خدا، فرق بگذارد آن چه مایه شرک است دومی است.

قرآن با صراحت هرچه کامل تر، از افرادی نام می برد که همگی دارای سلطه غیبی بوده و اراده آنان حاکم بر قوانین طبیعت بوده است.

ما در این جا، به نام گروهی از اولیاء الهی که از نظر قرآن دارای چنین قدرتی بوده اند اشاره می کنیم:

ص: ۲۸۵

یوسف به برادران خود می گوید:

«اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْتَقُوهُ عَلَيَّ وَجْهَ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا...، فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقِيَهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ فَارْتَدَّتْ بَصِيرًا...» (۱)

این پیراهنم را ببرید و بر رخسار پدرم بیفکنید، دیدگان او باز و بینا می شود. وقتی بشیر آمد و پیراهن را بر رخسار او افکند دیدگان او باز و بینا شد.

ظاهر آیه این است که دیدگان یعقوب در سایه اراده و خواست و

۱ ۹۳ تا ۹۶ / یوسف.

ص: ۲۸۶

قدرت اکتسابی یوسف، بینا گردید و هرگز این کار، فعل مستقیم خدا نبود بلکه کار خدا بود از طریق «تسیب» و الا جهت نداشت که به برادران خود دستوردهد که پیراهن او را بر رخسار پدر بیفکنند بلکه کافی بود که فقط دعا کند و این کار جز تصرف ولی خدا در جزئی از جهان به اذن پروردگار چیزی نیست و فاعل آن، دارای سلطه غیبی است که خداوند در مورد مخصوصی در اختیار او نهاده است.

۲ سلطه غیبی موسی

موسی از جانب خدا مأمور می شود که عصای خود را بر کوه بزند تا دوازده چشمه به تعداد قبایل فرزندان اسرائیل از آن بیرون آید، چنان که می فرماید:

ص: ۲۸۷

«...إِضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ نَبِئًا...»

به موسی گفتیم با عصای خود بر سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن خارج گردد. (۱)

در جای دیگر مأمور می شود که عصای خود را بر دریا بکوبد تا هر قسمتی از آب مانند کوهی شود که بنی اسرائیل از آن عبور کند آن جا که می فرماید:

«فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ»

۱ / ۶۰ / بقره.

ص: ۲۸۸

به موسی وحی کردیم که با عصای خود بر دریا بزند او عصای خود را بر بخشی از آب زد هر بخشی از آب به صورت کوهی درآمد. (۱)

در این جا نمی توان، اراده و خواست موسی و کوبیدن عصای او را در پیدایش چشمه ها و پدید آمدن کوه هائی بی دخالت دانست.

۳ سلطه غیبی سلیمان

سلیمان نبی، از اولیاء بزرگ خدا است که دارای قدرت های غیبی گسترده ای بوده است و وی از این مواهب بزرگ الهی با جمله «...وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...» (۲) تعبیر آورده است و در آیات ۴۴ تا ۱۷/نمل، و

۶۳۱ / شعراء.

۱۶۲ / نمل.

ص: ۲۸۹

۱۲/سبأ، و ۸۱/انبیاء و ۳۶ تا ۴۰/سوره ص، تفصیل این مواهب آمده است و مطالعه این آیات ما را به عظمت قدرت موهوبی سلیمان آشنا می سازد، برای این که خوانندگان گرامی به گونه فشرده از این قدرت ها آگاه گردند، قسمتی از آیات مربوط به این ولی الهی را مطرح می کنیم تا روشن گردد که اعتقاد به قدرت غیبی بندگان خدا، مسأله ای است که قرآن از آن خبر داده است.

سلیمان از نظر قرآن سلطه ای بر جن و پرندهگان داشت و زبان پرندهگان و حشرات را می دانست چنان که می فرماید:

«وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ

أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ. وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ. حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ

ص: ۲۹۰

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ...» (۱)

سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم به ما زبان مرغان آموختند و از هرگونه نعمت عطا کردند این فضل و بخشش بزرگ است و سپاهیان سلیمان از گروه جن و انس و مرغان با نظم در رکاب او حاضر شدند تا وقتی که به وادی موران رسیدند موری گفت ای موران همه به لانه های خود

۱۶۱ تا ۱۹ / نمل.

ص: ۲۹۱

بازگردید تا سلیمان و سپاهیان او ندانسته شما را پایمال نکنند. سلیمان از گفتار مور خندید و گفت پروردگارا! مرا توفیق ده که شکر نعمتی که بر من و پدرم عطا فرمودی به جا بیاورم.

شما اگر جریان داستان «هُدُود» را که از طرف سلیمان برای رساندن پیام او به ملکه سبأ مأموریت یافت در قرآن مطالعه کنید از قدرت غیبی سلیمان انگشت تعجب به دندان می گیرید، بنابراین خواهشمند است آیات ۴۴ ۲۰ سوره نمل را مطالعه و در نکات آیات دقت کنید.

سلیمان، به تصریح قرآن دارای سلطه غیبی بود، و باد به فرمان و طبق درخواست او حرکت می کرد آن جا که می فرماید:

«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

ص: ۲۹۲

وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ» (۱)

باد وزنده و تند را برای سلیمان رام کردیم که به فرمان وی به سوی زمین که برکت داده ایم جریان پیدا می کرد و ما به همه چیز عالم هستیم.

نکته قابل توجه جمله «تَجْرِي بِأَمْرِ» است که می رساند یاد به فرمان او در جریان بود.

۴ مسیح و سلطه غیبی

با بررسی آیات قرآن می توان به توان غیبی حضرت مسیح پی برد ما برای اشاره به مقام و موقعیت او آیه ای را یادآور می شویم قرآن از مسیح

۱ / ۸۱ / انبیاء.

ص: ۲۹۳

چنین نقل می کند:

«...أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَيُوتَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْنِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

مسیح به آنان گفت من از گل، مجسمه مرغ می سازم و بر آن می دمم تا به فرمان خدا مرغ گردد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به امر خدا شفا می دهم و مردگان را به امر خدا زنده می کنم شما را از آن چه را خوردید و در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم در این کارها برای

ص: ۲۹۴

شما حجت و نشانه حقانیت من هست اگر اهل ایمان باشید. (۱)

اگر مسیح کارهای خود را وابسته به اذن خدا می کند به خاطر این است که هیچ پیامبری بدون اذن خدا دارای چنین تصرف نیست چنان که می فرماید:

«...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...»

هیچ رسولی بدون اذن خدا نمی تواند معجزه ای بیاورد. (۲)

و در عین حال، حضرت مسیح کارهای غیبی را به خود نسبت می دهد و می گوید من بهبودی می بخشم، من زنده می کنم، من خبر می کنم، چنان که جمله های «أُبْرِئُ، أُحْيِي، أُبْئِكُمْ» که همگی صیغه متکلم است بر این

۴۹۱ / آل عمران.

۳۸۲ / رعد.

ص: ۲۹۵

مطلب دلالت دارند.

این تنها یوسف و موسی و سلیمان و مسیح نیستند که قدرت غیبی و سلطه مافوق طبیعی داشته اند، بلکه گروهی از پیامبران (۱) و فرشتگان دارای سلطه غیبی بوده و می باشند و قرآن از جبرئیل به «شَدِيدُ الْقُوَى» (۲) و از فرشتگان به «فَالْمِ دَبْرَاتِ أَمْرًا» (۳) تعبیر می آورد.

۱ بحث درباره سلطه غیبی پیامبران و اولیاء الهی در خور رساله ای مستقل است و حضرت آیه الله جعفر سبحانی به طور گسترده پیرامون آن در کتاب «نیروی معنوی پیامبران» سخن گفته اند و این کتاب کرارا چاپ شده است.

۵۲ / نجم.

۵۳ / نازعات.

۴۹۱ / آل عمران.

ص: ۲۹۶

فرشتگان در قرآن، مدبران امور جهان، گیرندگان جان ها، و حافظان و نگهبانان انسان ها، نویسندگان اعمال، نابودکنندگان اقوام و ملل عصیانگر و... معرفی شده اند، و هرکس که با الفبای قرآن آشنائی داشته باشد می داند که فرشتگان دارای قدرت ها و نیروهای غیبی بوده و آن ها به اذن و اتکاء قدرت خدا کارهای خارق العاده ای را انجام می دهند.

اگر اعتقاد به سلطه غیبی، ملازم با الوهیت طرف باشد، باید همه این ها از نظر قرآن الهه معرفی گردند.

راه حل همان است که گفته شد و این که باید میان قدرت استقلالی و قدرت اکتسابی فرق قائل شد، اعتقاد به قدرت استقلالی در هر موردی مایه

شرك است در حالی که اعتقاد به قدرت اکتسابی درباره هر عملی،

ص: ۲۹۷

متن توحید است.

تا این جا روشن گردید که اعتقاد به «نیروی غیبی» در اولیاء الهی در صورتی که متکی به قدرت لایزال الهی باشد و آنان را سبب هائی بدانیم که خدا برمی انگیزد، نه تنها ملازم با شرک نیست، بلکه عین توحید است، و ملاک توحید این نیست که افعال متکی به قوای طبیعی را مستند به انسان، و افعال متکی به قوای غیبی را مستند به خدا بدانیم بلکه حقیقت توحید این است که همه را اعم از متکی به قوای طبیعی و متکی به قوای غیبی مستند به خدا دانسته و او را مبدأ همه نوع قوا و نیرو، و فعالیت ها و تلاش ها تلقی کنیم.

اکنون وقت آن رسیده است که درخواست کارهای خارق العاده را از

ص: ۲۹۸

اولیاء الهی، مورد بحث و دقت قرار دهیم.

آیا درخواست کارهای خارق العاده شرک است؟

هر پدیده ای طبق قانون «علت و معلول» برای خود علتی دارد که وجود آن بدون آن علت، امکان پذیر نیست و در نتیجه هیچ پدیده ای در جهان بدون علت نمی باشد.

کرامات و معجزات اولیاء و پیامبران نیز بدون علت نیست، چیزی که هست، علت مادی و طبیعی ندارند، و این غیر از این است که بگوئیم برای آن ها علتی نیست.

اگر عصای موسی به افعی تبدیل می گردد، و مردگان به وسیله مسیح زنده می شوند، و ماه به وسیله پیامبر اسلام دو نیم می گردد و سنگ ریزه ها

ص: ۲۹۹

در دست رسول خدا تسبیح می گویند، و... هیچ کدام بی علت نیست چیزی که هست در این موارد علت طبیعی و یا علت شناخته شده مادی در کار نیست نه این که اساساً علتی ندارد.

گاهی تصور می شود که درخواست کارهای طبیعی از یک انسان شرک نیست ولی درخواست کارهای خارق العاده شرک است. اکنون همین نظریه را بررسی می کنیم.

پاسخ: قرآن مواردی را یادآور می شود که در آن از پیامبران و یا افراد دیگر یک رشته کارهای خارق العاده درخواست شده است که از حدود قوانین طبیعی و مادی بیرون می باشند و قرآن این درخواست را نقل می کند و بدون آن که از آن ها انتقاد کند مثلاً قوم موسی به تصریح قرآن، رو به

ص: ۳۰۰

موسی آوردند و از او درخواست آب و باران کردند تا از مزیقه خشکسالی نجات پیدا کنند.

چنان که می فرماید:

«...وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ...»

وقتی قوم موسی از او طلب آب کردند، به او وحی کردیم که عصای خود را به زمین بزن. (۱)

ممکن است گفته شود که درخواست خارق العاده از زنده، اشکالی

ص: ۳۰۱

۱- ۱۶۰ / اعراف، و به سوره بقره، آیه ۶۰ نیز مراجعه فرمائید.

ندارد ولی سخن در درخواست یک چنین کار از مرده است ولی پاسخ آن روشن است زیرا مرگ و حیات نمی تواند در عملی که مطابق با اصل توحید است، تفاوتی ایجاد کند به طوری که یکی را شرک و دیگری را عین توحید قلمداد کند، حیات و مرگ می تواند در مفید بودن و یا مفید نبودن اثر بگذارد، نه در توحید و شرک.

سلیمان تخت بلقیس را می خواهد

حضرت سلیمان در احضار تخت بلقیس از حاضران در مجلس خود، کار خارق العاده ای را خواست و گفت:

«...أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ. قَالَ عِفْرِيْتُ مِنْ

ص: ۳۰۲

الْجِنُّ أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ. قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي...»

سلیمان گفت کدام یک از شماها تخت او را پیش از آن که به حالت تسلیم بر من وارد گردند نزد من می آورید؟ فردی از گروه جن گفت: من آن را برای تو می آورم پیش از آن که از جای خود برخیزی (مجلس متفرق گردد) و من برای آن توانا و امین هستم، آن که نزد او آگاهی از کتاب بود گفت من تخت را پیش از آن که چشم به هم بزنی حاضر می کنم وقتی

ص: ۳۰۳

سلیمان آن را حاضر دید گفت این کرم پروردگار من است. (۱)

اگر چنین نظریه ای صحیح باشد، باید درخواست معجزه در تمام قرون و اعصار از مدعیان نبوت، کفر و شرک محسوب شود زیرا مردم معجزه را که کار خارق العاده ای بود از مدعی نبوت می خواستند، نه از خدای فرستنده او و به او این چنین می گفتند:

«قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»

اگر نشانه ای (معجزه ای) آورده ای آن را بیاور، اگر از راستگویان باشی. (۲)

تمام ملل جهان برای شناسائی نبی راستین از متنبی دروغین از این راه

ص: ۳۰۴

۱- ۳۸ تا ۴۰ / نمل . .

۲- ۱۰۶ / اعراف.

وارد می شدند و پیامبران پیوسته تمام ملل جهان را دعوت می کردند که بیایند و معجزه آنان را مشاهده کنند و قرآن نیز گفتگوی ملل را با مدعیان نبوت، پیرامون درخواست اعجاز بدون انکار که حاکی از مقبول بودن آن است نقل می کند.

اگر ملتی جستجوگرانه حضور مسیح برسند و بگویند اگر در ادعای خود راستگو هستی این نابینا و یا مبتلا به بیماری پسی را شفا بده، نه تنها مشرک نمی شوند، بلکه در شمار متحرّیان حقیقت به حساب می آیند و در این کار ستوده خواهند شد. حالا اگر پس از درگذشت حضرت مسیح امت وی از روح پاک او بخواهند که بیمار دیگر آنان را شفا بخشد، چرا باید مشرک به حساب آیند در صورتی که موت و حیات طرف در شرک و

خلاصه بنابه تصریح قرآن گروهی از بندگان برگزیده خدا، دارای قدرت بر انجام امور خارق العاده بودند و در مواردی از قدرت استفاده می کردند و افرادی نیز به آنان مراجعه کرده و درخواست می کردند که از این قدرت استفاده کنند اگر «وهابی» می گوید: هیچ کس جز خدا بر انجام این امور قادر نیست، در این صورت این آیات برخلاف آن گواهی می دهند.

ص: ۳۰۶

۱- برای آگاهی از معجزات مسیح به آیه ۴۹ سوره آل عمران، و آیات ۱۰۰ و ۱۱۰ مائده مراجعه فرمائید.

اگر می گوید: درخواست کاری از این طریق شرک است، چرا سلیمان و دیگران درخواست کردند. اگر می گوید درخواست حاجت از اولیاء به طور خارق العاده ملازم با اعتقاد به سلطه غیبی آنان است پاسخ آن این است که اعتقاد به سلطه غیبی بر دو نوع است یکی عین توحید و دیگری مایه شرک می باشد.

اگر می گوید: درخواست کرامات از اولیاء زنده بی اشکال است نه از افراد درگذشته، پاسخ آن این است که موت و حیات ملاک شرک و توحید نیست.

اگر می گوید: درخواست شفای بیمار و اداء دین از طریق غیرعادی درخواست کار خدا از غیرخدا است... می گوئیم ملاک شرک این است که

ص: ۳۰۷

مسئول را خدا و یا مبدأ کارهای خدائی بدانیم و درخواست کار غیرطبیعی، درخواست کار خدائی از غیر خدا نیست. زیرا میزان کار خدائی این نیست که از حدود قوانین عادی برتر باشد، تا چنین درخواست ها، درخواست کار او از بنده او باشد، بلکه میزان کار خدائی این است که فاعل در انجام آن مستقل باشد و اگر فاعلی کاری به اتکاء نیروی الهی انجام دهد، درخواست چنین کاری، درخواست کار خدا از غیر خدا نیست خواه کار عادی باشد خواه کار غیرعادی.

درباره درخواست خصوص شفا از بندگان خدا می گوئیم: گاهی تصور می شود که درخواست شفا از اولیاء و کارهای مشابه آن، درخواست کار خدائی از غیر خدا است و قرآن می فرماید:

ص: ۳۰۸

«وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»

هر موقع بیمار شدم او مرا شفا می دهد. (۱)

مع الوصف چگونه می گوئیم ای پیامبر خدا بیماریم را شفا بده. و همچنین است تمام درخواست هائی که جنبه خارق العاده دارند.

پاسخ: این گروه، کارهای الهی را از کارهای بشری باز نشناخته اند و تصور کرده اند که هر کاری از مجرای طبیعی بیرون باشد نام آن را باید کار الهی گذارد و هر کاری جنبه طبیعی و علت مادی دارد آن را باید کار بشری دانست.

ص: ۳۰۹

این گروه نخواستند و یا نتوانسته اند، میزان کار الهی را از غیر الهی، بازشناسند و هرگز میزان، در کارهای بشری و الهی عادی و غیر عادی بودن نیست و گرنه باید کارهای مرتاضان را کار الهی نامید و همه آن ها را «الهه» دانست.

بلکه میزان در کارهای خدائی این است که عامل در کار خود متکی به خویش بوده و از غیر خود استمداد نگیرد. کار چنین فردی کار الهی است ولی عاملی که کار خود را در پرتو قدرت خدائی انجام دهد کار او غیر الهی است، خواه آن کار جنبه عادی و مادی داشته باشد، یا از قلمرو عادت بیرون باشد.

بشر در انجام هر عملی خواه عادی باشد خواه خارج از قلمرو عادت و

قوانین طبیعت، متکی به خدا بوده و از قدرت او استمداد می کند و هرکاری را انجام می دهد، در پرتو نیروئی انجام می دهد که از خدا گرفته است در این صورت داشتن چنین قدرت و همچنین اعمال آن در انجام مقاصد و یا درخواست اعمال آن، هیچ کدام نمی تواند مایه شرک گردند زیرا در همه مراحل می گوئیم خداوند این قدرت را به او داده و به او اذن داده است که از آن بهره بگیرد.

استاد بزرگوار حضرت امام خمینی دامت برکاته درباره بازشناسی کار خدائی چنین می گوید:

کار خدائی عبارت از کاری است که فاعل بدون دخالت غیر خود و بدون استمداد از قوه دیگر، به کار خود صورت دهد.

ص: ۳۱۱

و به عبارت دیگر کار خدائی آن است که کننده آن در کردن آن مستقل و تام و بی نیاز از دیگری باشد و کارهای غیر خدائی درست نقطه مقابل این است.

خداوند جهان را خلق می کند، روزی می دهد صحت و شفا می بخشد کارهای او بدون استمداد از قوه دیگر صورت می پذیرد و هیچ کس در کارهای او دخالتی نه کلی و نه جزئی ندارد، و قدرت و قوه او مکتسب از دیگری نیست.

ولی غیر خدا اگر کاری انجام دهد چه عادی و آسان، و چه غیر عادی و

ص: ۳۱۲

مشکل، قوه او از خود او نیست، با قدرت خود آن را انجام نمی دهد. (۱)

به عبارت دیگر: هر گاه برای موجودی از نظر وجود یا تأثیر، استقلال قائل شویم، از جاده توحید منحرف خواهیم شد زیرا اعتقاد به استقلال، در اصل هستی، مساوی با بی نیازی او در هستی از خدا می باشد. و چنین وجودی، جز خدا که در هستی به چیزی نیاز ندارد و وجود او مربوط به خود اوست، فرد دیگری نخواهد بود.

همچنین اگر وجود او را مخلوق خدا بدانیم ولی معتقد شویم که در انجام کارهای خود اعم از عادی و آسان و یا مشکل غیرعادی استقلال دارد در این صورت دچار یک نوع شرک شدیم زیرا مستقل در فعل و کار

ص: ۳۱۳

۱- کَشْفُ الْأَشْرَارِ، صفحه ۵۱.

سرانجام مستقل در اصل وجود و هستی نیز خواهد بود و اگر عرب جاهلی را مشرک می خوانیم به خاطر این است که آنان معتقد بودند که اداره امور جهان و یا امور بندگان به خدایان آن ها تفویض و واگذار شده و آن ها در تدبیر آن ها از خود استقلال دارند.

در دوران جاهلیت و هنگام طلوع اسلام عقیده بسیاری از مشرکان همین بود. آنان معتقد بودند که فرشتگان و یا ستارگان که مخلوق هستند مدبر جهان بوده (۱) و یا لاقفل قسمتی از کارهای خدائی مانند شفاعت و

ص: ۳۱۴

۱- وقتی عمرو بن لحي از علت پرستش بت پرسید، مردم شام گفتند ما از آنان باران می طلبیم، آنان برای ما باران می فرستند، کمک می خواهیم کمک می کنند، و او با این عقیده بت هبل را همراه خود به مکه آورد. (به سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۷ مراجعه گردد)

مغفرت به آن‌ها واگذار شده است و آن‌ها در این کارها استقلال کامل دارند.

گروه معتزله که انسان را از نظر هستی مخلوق خدا می‌دانند، ولی در مقابل تأثیر و انجام کار، برای او استقلال قائلند، اگر در سخن خود دقت کافی نمایند خواهند دید که چنین عقیده‌ای یک نوع شرک خفی است که از آن غفلت دارند، هرچند به گونه شرک مشرکان نمی‌باشد، تفاوت این دو نوع شرک بسیار روشن است، یکی مدعی استقلال در تدبیر امور جهان و کارهای الهی است و دیگری مدعی استقلال انسان در کارهای خود می‌باشد.

خداوند را به حق و مقام اولیاء سوگند دادن

یکی از نقاط اختلاف فرقه «وهابی» با دیگر طوایف اسلامی این است که آنان دو نوع سوگند یادشده در زیر را حرام و احياناً شرک در عبادت تلقی می‌کنند. و این دو نوع سوگند عبارتند از:

ص: ۳۱۵

۱ سوگند دادن خدا به حق و مقام اولیاء

۲ قسم یاد کردن به غیر خدا

اینک ما هر دو موضوع را در این بخش مورد بررسی قرار می دهیم.

سوگند دادن خدا به منزلت اولیاء

قرآن مجید گروهی را تحت عنوان:

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» (۱)

«آنان، صبرکنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان

ص: ۳۱۶

۱- ۱۷ / آل عمران.

و استغفار کنندگان در سحر گاهان هستند»، می ستایند.

حالا اگر کسی در دل شب، پس از اقامه نماز شب رو به درگاه الهی کند و خدا را به مقام و منزلت این گروه سوگند دهد و بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ إِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي»

بارالها، ترا به حق استغفار کنندگان در سحر گاهان، گناهان مرا ببخش.

چگونه می توان این عمل را «شُرک در عبادت» نامید زیرا «شُرک در عبادت» این است که غیر خدا را بپرستیم، و غیر خدا را، خدا، و یا مبدأ کارهای خدایی بدانیم. در صورتی که ما در این نیایش جز به غیر خدا توجه ننموده و جز او از کسی دیگر چیزی نخواسته ایم.

بنابراین اگر چنین عملی حرام باشد، باید علت دیگری غیر «شُرک»

ص: ۳۱۷

داشته باشد. ما در این جا برای نویسندگان «وهابی» نکته ای را یادآور می شویم و آن این که قرآن محکی برای جداسازی «مشرک» (البته شرک در عبادت)، از «موحد» یادآور شده است و با این بیان، طریق هر نوع تفسیر به رأی را در معنی «مشرک» بسته است که آن محک عبارت است از این که:

«وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»

هنگامی که خدا به تنهایی یاد شود، دل های کسانی که سرای دیگر را باور ندارند، رمیده می شود و اگر کسانی که غیر او هستند، یاد شوند،

ص: ۳۱۸

شادمان می گردند. (۱)

و در آیه دیگر «مجرمین» را که همان مشرکان هستند، چنین توصیف می کند.

«أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ. وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا إِلَهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ»

آنان کسانی هستند که هر زمان به آنان گفته شود جز «الله خدائی

نیست کبر می ورزند و می گویند آیا ما خدای خود را به خاطر شاعر دیوانه ای ترک گوئیم. (۲)

ص: ۳۱۹

۱- ۴۵ / زمر.

۲- ۳۵ و ۳۶ / صافات.

طبق مضمون این دو آیه:

مشرک کسی است که قلب او از یاد خدای یگانه مضمئن می گردد و از یاد دیگران (خدایان دروغین) شادمان می شود و یا از اعتراف به یکتائی خدا کبر می ورزد.

طبق این میزان، آیا آن کس که در دل شب، در پرده تاریکی جز خدا، کسی را نمی خواند، و از یاد او به اندازه ای لذت می برد که خواب شیرین را بر خود حرام می کند، و به مناجات او می پردازد، و او را به مقام و منزلت بندگان موحد که عزیزان درگاه او هستند سوگند می دهد، چگونه می تواند مشرک باشد؟ او کی از یاد خدا می رمد، و از اعتراف به یکتائی

خدا کبر می ورزد؟!

چرا نویسندگان وهابی با ضوابط مجعول و خیالی، کلیه موحدان را

ص: ۳۲۰

مشرک نامیده و خود را عزیزان درگاه خدا دانسته اند.

باتوجه به چنین محک، نمی توان نود و نه درصد اهل قبله را «مشرک» خواند و فقط گروه «نجدی» را «موحد» دانست.

تفسیر «شُرک در عبادت» را، در اختیار ما نگذارده اند که هر نوعی بخوایم آن را تفسیر کنیم، و هر گروهی را بخوایم «مشرک» بخوانیم.

امیر مؤمنان و سوگند دادن خدا به مقام اولیاء

ما در دعاهای «امیر مؤمنان» یک چنین سوگندهائی را به وضوح می یابیم.

امام پس از برگزاری نوافل شب، این دعا را تلاوت می کرد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحُزْمِهِ مَنْ عَادَبِكَ مِنْكَ، وَلَجَأُ إِلَى عِزِّكَ، وَاسْتَنْظَلُ

ص: ۳۲۱

بِفَيْئِكَ، وَاعْتَصِمَ بِحَيْلِكَ، وَلَمْ يَتَّقُ إِلَّا بِكَ»

پروردگارا من از تو سؤال می‌کنم به احترام آن کس که از تو به تو پناه برده است (جز تو پناهگاهی نیندیشیده است) و به عزت تو ملتجی شده و در زیر سایه تو قرار گرفته است و به ریسمان تو چنگ زده، و به جز تو به دیگری دل نبسته است. (۱)

و نیز حضرت در دعائی که به یکی از یاران خود آموخت چنین می‌گویند:

«وَبِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ، وَالزَّاعِمِينَ إِلَيْكَ، وَالْمُتَعَوِّذِينَ بِكَ،

ص: ۳۲۲

۱- صحیفه علویه، صفحه ۳۷۰.

وَالْمُتَضَرِّعِينَ إِلَيْكَ، وَبِحَقِّ كُلِّ عَبْدٍ مُتَعَبِّدٍ لَكَ فِي كُلِّ بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ أَوْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ...»

بارالها، به حق سؤال کنندگان، و متوجهان و پناهندگان به تو، و خضوع کنندگان درگاہت و به حق هر بنده پرستشگری که ترا در خشکی یا دریا، بیابان یا کوه می پرستد، ترا می خوانیم، بسان خواندن آن کس که بیچارگی او به نهایت رسیده است.

(۱)

آیا چنین مناجات روح انگیز و ابراز تذلل ها به درگاه حق، نتیجه ای جز تحکیم توحید (جز خدا پناهگاهی نیست) و ابراز علاقه به دوستان

ص: ۳۲۳

۱- صحیفه علویه، صفحه ۳۷۰.

خدا که خود یک نوع توجه به خدا است چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟

بنابراین باید از تهمت کفر و شرک، که بیش از هر نوع جنسی در بساط «وهابی»ها یافت می شود، صرف نظر کرد و مسأله را از زاویه دیگر مورد مطالعه قرار داد.

روی این اساس برخی از میانه روهای آنان، موضوع «قسم دادن خدا به اولیاء» را در محدوده تحریم و کراهت مطرح کرده و برخلاف «صنعانی» تندر و که مسأله را در دائره کفر و شرک قرار داده است، سخن از کفر و شرک به میان نیاورده است.

اکنون که محور سخن روشن گردیده و معلوم شد که باید موضوع را در چهارچوب حرام و مکروه مورد بحث قرار دهیم لازم است، دلیل صحت

ص: ۳۲۴

یک چنین توسل را روشن سازیم.

وقوع این نوع سوگندها در اسلام

در روایات اسلامی نیز چنین سوگندهایی وارد شده است و با وجود چنین روایات استوار که بخشی از پیامبر و بخشی از اهل بیت او رسیده است نمی توان آن را حرام و مکروه اندیشید.

«پیامبر گرامی» به آن فرد نابینا این چنین تعلیم کرد که بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَآتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ»

«ابوسعید خدری» از «پیامبر گرامی» این دعا را نقل نموده است. (۱)

ص: ۳۲۵

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۸، مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۱۳، التاج، ج ۱، ص ۲۸۶.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمْشَايَ هَذَا» (۱).

«حضرت آدم» این چنین توبه کرد:

«أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلَّا غَفَرْتَ لِي» (۲).

«پیامبر گرامی» وقتی مادر «علی» را دفن کرد، درباره او این چنین دعا نمود.

«اغْفِرْ لِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ وَ وَسَّعْ عَلَيْهَا مَدْخَلَهَا بِحَقِّ نَبِيِّكَ

ص: ۳۲۶

۱- صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶۲ و ۲۶۱، مسند احمد، ج ۳، حدیث ۲۱.

۲- الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۹، مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵، روح المعانی، ج ۱، ص ۲۱۷ (در بخش توسل با متون گسترده این احادیث آشنا شدید).

وَالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِي...

مادر م فاطمه دختر «اسد» را بپامرز، و به حق پیامبر و پیامبرانی که پیش از او بودند، جایگاه او را وسیع گردان (و از فشار قبر مصون دار). (۱)

در این نوع جمله ها، هر چند لفظ قسم وارد نشده است، ولی مفاد واقعی آن ها، به حکم «باء» قسم، سوگند دادن خدا به حقوق اولیاء است این که می گویند: خدایا از تو سؤال می کنم به حق سائلان، یعنی تو را به حق آنان سوگند می دهم.

دعاهائی که در صحیفه سجادیه از امام چهارم نقل شده است

ص: ۳۲۷

۱- الْفُصُولُ الْمُهَمَّة، ص ۳۱ تألیف ابن صباغ مالکی، متوفای سنه ۸۵۵.

خود گواهی روشن بر صحت و استواری یک چنین توسل می باشد، عظمت معانی دعاهاى صحیفه و فصاحت کلمه و بلاغت معانی آن ها، ما را از هر نوع سخن در صحت انتساب آن به امام بی نیاز می سازد.

امام سجاد علیه السلام در روز عرفه این چنین با خدا راز و نیاز می کرد:

«بِحَقِّ مَنْ اُنْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِمَنْ اَضَى طَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ بِحَقِّ مَنْ اَخْتَرْتَهُ، مِنْ بَرِيَّتِكَ، وَ مَنْ اجْتَبَيْتَ لِسَائِرِكَ، بِحَقِّ مَنْ وَصَيْتَ طَاعَتَهُ بِطَاعَتِكَ وَ مَنْ نَطَّتْ مُعَادَاتُهُ بِمُعَادَاتِكَ»

بارالها به حق کسانی که آنان را از دیگر مخلوق های خود انتخاب کردی، و برای خود برگزیدی، به حق افرادی که از میان مردم اختیار نمودی، و آن ها را برای آشنائی به مقام خود آفریدی، به حق آن پاکانی

ص: ۳۲۸

که اطاعت آنان را به اطاعت خود، و دشمنی آنان را با دشمنی خویش مقارن و همراه ساختی. (۱)

امام صادق علیه السلام وقتی قبر «جد» بزرگوار خود، «امیرمؤمنان» را زیارت نمود در پایان این زیارت این چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ دُعَائِي وَأَقْبَلْ ثَنَائِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ أَوْلِيَائِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحُسَيْنِ.

خدایا دعای مرا مستجاب کن و ستایش مرا بپذیر و بین من و بین اولیائت جمع بفرما، به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. (۲)

ص: ۳۲۹

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

۲- زیارت امین الله

این تنها حضرت سجاد و حضرت صادق علیهم السلام نیستند که در دعاهای خود خدا را به حق عزیزان در گاهش سوگند می دهند بلکه در دعاهائی که از پیشوایان پاک شیعه وارد شده است، غالباً این نوع توسل موجود است.

سرور آزادگان «حضرت حسین بن علی» علیه السلام در طی دعائی این چنین می گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عِزِّكَ وَسَيِّدَاتِ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ أَنْ تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ مِنْ أَمْرِي يُسْرًا»

بارالها من تو را قسم می دهم به کلمات و مراکز عزت، و ساکنان آسمان

و زمینت، پیامبران و فرستادگانت دعای مرا مستجاب نمائی، زیرا کار مرا

ص: ۳۳۰

سختی پوشانیده است، از تو می خواهم بر محمد و آل او درود بفرستی، و کار مرا آسان سازی.

این گونه دعاها به اندازه ای است که نقل آن ها مایه اطاله سخن می باشد، چه بهتر در همین جا دامن سخن را کوتاه کنیم و به بیان دلایل و اعتراضات طرف مقابل پردازیم.

اعتراض نخست

علماء اسلام اتفاق دارند، که سوگند دادن خدا، بر مخلوق و یا حق مخلوق حرام است. [\(۱\)](#)

ص: ۳۳۱

۱- کشف الارتیاب، صفحه ۳۲، نقل از «الهدیه السئیه».

معنی اجماع این است که علماء اسلام در هر عصری و یا در تمام اعصار بر حکمی از احکام اتفاق نظر پیدا کنند در این صورت از نظر دانشمندان اهل تسنن خود اتفاق نظر، یکی از حجت های الهی است و از نظر علماء شیعه از این نظر حجت است که از رأی امام معصوم و موافقت او که در میان امت زندگی می کند، حکایت می نماید.

حالا ما سؤال می کنیم آیا درباره این مسأله چنین اتفاق نظری وجود دارد؟ ما علماء شیعه و دیگر علماء اهل تسنن را کنار می گذاریم، تنها نظر پیشوایان مذاهب چهارگانه را سند اخذ می کنیم، آیا این چهار پیشوا،

به تحریم چنین مطلبی فتوا داده اند؟ اگر داده اند خواهشمندیم

متن فتاوی آنان را با ذکر نام کتاب و تعیین صفحه بیان بفرمائید.

اصولاً- در کتاب های فقهی و حدیثی علماء سنت این نوع توسل، عنوان نشده است تا درباره آن نظر دهند. در این صورت اتفاق و اجماعی که نویسنده «الهدیه السیّیه» ادعا می کند، کجاست؟ تنها کسی که وی از او تحریم نقل می کند، چهره ناآشنائست به نام «العزبن عبدالسلام» تو گوئی علماء اسلام در مؤلف «الهدیه السیّیه» و العزبن عبدالسلام خلاصه شده است.

سپس از «ابوحنیفه» و شاگرد او «ابویوسف»، نقل کرده است که این دو نیز گفته اند که گفتن «به حق فلان» مکروه است.

خلاصه دلیلی به نام اجماع در این مسأله وجود ندارد، و فتوای این دو

ص: ۳۳۳

نفر در مقابل روایات استوار از پیامبر گرامی و اهل بیت او که به اتفاق محدثان اهل سنت «ثقل اصغر و قول آنان حجت است» (۱) چه ارزشی می تواند داشته باشد، تازه، صحت انتساب آن فتوا به «ابوحنیفه» ثابت نیست.

اعتراض دوم

«إِنَّ الْمَسْأَلَةَ بِحَقِّ الْمَخْلُوقِ لَا تَجُوزُ لِأَنَّهُ لَا حَقَّ لِلْمَخْلُوقِ عَلَى الْخَالِقِ»

سؤال از خدا به حق مخلوق جایز نیست زیرا مخلوق در ذمه خالق

ص: ۳۳۴

۱- حدیث ثقلین، از احادیث متواتر اسلامی است و جز معاند در تواتر آن کسی شک نمی کند.

حقی ندارد. (۱)

پاسخ

یک چنین استدلال جز اجتهاد در برابر نصّ صریح چیز دیگری نیست، اگر به راستی مخلوق بر خالق جهان حقی ندارد، پس چرا در احادیث گذشته حضرت «آدم» و «پیامبر اسلام» صلی الله علیه و آله خدا را بر چنین حقوقی قسم دادند، و از خداوند به خاطر همین حقوق سؤال هائی نمودند؟

گذشته از این آیات قرآن را چگونه توجیه کنیم؟ زیرا قرآن در مواردی بندگان خود را دارای حقوقی بر خدا معرفی کرده است و همچنین است

ص: ۳۳۵

۱- کَشْفُ الْأَرْتِيَابِ، ۳۳۱ نقل از «قدوری».

احادیث اسلامی.

اینک آیات:

«...وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»

یاری کردن افراد مؤمن، حق آن ها بر ماست. (۱)

«...وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ...»

وعدده حق الهی است که در تورات و انجیل آمده است. (۲)

«...كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُجِّ الْمُؤْمِنِينَ»

ص: ۳۳۶

۱- ۴۷ / روم.

۲- ۱۱ / توبه.

نجات دادن افراد مؤمن حق آن‌ها بر ماست (۱)

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوْءَ بِجَهَالَةٍ...»

به راستی پذیرایی توبه کسانی که بدی را از سر نادانی انجام می‌دهند، پس بدون تأخیر توبه می‌کنند، بر خدا است. (۲)

آیا صحیح است که خودسرانه به خاطر یک رشته پندار بی‌اساس این همه آیات را تأویل کنیم؟

اینک نمونه‌هایی از احادیث

۱ «حَقُّ عَلَى اللَّهِ عَوْنُ مَنْ نَكَحَ الْتِمَاسَ الْعِغَافِ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ»

ص: ۳۳۷

۱- ۱۰۳ / یونس.

۲- ۱۷ / نساء.

بر خدا است کمک به کسی که به خاطر حفظ عفت خویش از محرّمات، ازدواج کند. (۱)

۲ قال رسول الله

«ثَلَاثَةٌ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ عَوْنُهُمْ: الْغَايِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُكَاتِبُ الَّذِي يُرِيدُ الْأَدَاءَ، وَالنَّائِكُ الَّذِي يُرِيدُ التَّعَفُّفَ»

سه گروهند که بر خدا لازم است که آنان را کمک کند. مجاهد در راه خدا، برده ای که با مولای خود قرار بسته است که با دادن مبلغی آزاد

۱- الْجَامِعُ الصَّغِيرُ سَيُوطِي، ج ۲، ص ۳۳.

ص: ۳۳۸

۱- الْجَامِعُ الصَّغِيرُ سَيُوطِي، ج ۲، ص ۳۳.

شود، جوانی که می خواهد از طریق ازدواج عفت خود را حفظ کند. (۱)

۳ «اتَدْرِي مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ...»

آیا حق بندگان که بر پروردگار است نمی بینی؟ (۲)

بلی ناگفته پیداست که هیچ فردی ذاتا بر خدا، حقی ندارد، هر چند قرن ها هم خدا را پرستش کند و در برابر او خاضع و خاشع گردد، زیرا بنده خدا هر چه دارد از ناحیه خداست، و چیزی از خود در راه خدا صرف

نکرده است که بالذات مستحق پاداش باشد.

بنابراین مقصود از این حق در این موارد، همان پاداش های الهی و مقام و

ص: ۳۳۹

۱- «سنن ابن ماجه» ج ۲، ص ۸۴۱.

۲- «نهایه» ابن اثیر ماده حق.

منزلت هائی است که حضرت حق روی عنایات خاص خود، به آنان لطف کرده و آن ها را برعهده گرفته است و چنین حقی برعهده خدا بودن نشانه عظمت و بزرگی اوست.

هیچ بنده ای بر خدا حقی ندارد، مگر این که خدا از روی لطف و مرحمت، آن حق را بر خود روا بدارد، و مخلوق را طلبکار، و خود را بدهکار جلوه دهد.

مسأله این که مخلوقی بر ذمه خدا حقی پیدا کند شبیه وام خواهی خدای غنی از بنده فقیر می باشد که سرانجام خود را بدهکار، و بنده را طلبکار قلمداد می نماید. (۱)

ص: ۳۴۰

۱- «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً (۲۴۵ / بقره).

عنوان صفحه

متن اجازه نامه حضرت آیه الله جعفر سبحانی ●●● ۵

متن تأییدیه حضرت آیه الله جعفر سبحانی ●●● ۶

متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی ●●● ۸

مقدمه ●●● ۱۰

هدف کتاب ●●● ۱۷

زندگانی پایه گذار مسلک وهابیت ●●● ۱۸

وهابیان و تعمیر قبور اولیاء خدا ●●● ۴۴

الف نظریه قرآن درباره تعمیر قبور ●●● ۴۷

ب امت اسلامی و تعمیر قبور ●●● ۵۷

ص: ۳۴۱

وهابیت در کشمکش تناقض مکتب و عمل مسلمانان ●●● ۶۷

زیارت قبور مؤمنان از نظر کتاب و سنت ●●● ۶۸

زیارت قبور اولیاء ●●● ۶۹

قرآن و زیارت قبور ●●● ۷۱

احادیث و زیارت قبور ●●● ۷۸

زنان و زیارت قبور ●●● ۸۳

زیارت قبر پیامبر ●●● ۹۱

گواه دیگر ●●● ۹۹

برگزاری نماز و دعا نزد قبور اولیاء ●●● ۱۰۱

سیره مسلمانان در مسأله «توسل» ●●● ۱۱۹

تبرک و استشفاء به آثار اولیاء ●●● ۱۳۹

استمداد از اولیاء خدا در حال حیات ●●● ۱۵۲

صورت نخست ●●● ۱۵۵

صورت دوم ●●● ۱۵۶

صورت سوم ●●● ۱۷۱

استمداد از ارواح اولیاء الهی ●●● ۱۸۱

۱ مرگ فنای انسان نیست ●●● ۱۸۳

۲ قرآن و بقاء ارواح ●●● ۱۸۶

۳ واقعیت انسان، همان روح اوست ●●● ۱۹۳

۴ قرآن و امکان ارتباط با جهان دیگر ●●● ۱۹۷

الف صالح با ارواح قوم خویش سخن می گویند ●●● ۱۹۸

ب شعیب با ارواح گذشتگان سخن می گوید ●●● ۲۰۲

ج پیامبر اسلام با ارواح انبیاء سخن می گوید ●●● ۲۰۳

د قرآن بر پیامبران درود می فرستد ●●● ۲۰۴

ه درود بر پیامبر در حال تشهد ●●● ۲۰۶

نتیجه بحث ●●● ۲۰۹

۵ مسلمانان و درخواست حاجت از ارواح مقدّسه ●●● ۲۱۰

پاسخ ●●● ۲۲۰

طلب شفاعت از اولیاء خدا ●●● ۲۲۶

ص: ۳۴۴

دلایل ما بر استواری درخواست شفاعت ●●● ۲۳۲

۱ درخواست شفاعت همان درخواست دعا است ●●● ۲۳۳

۲ قرآن و درخواست دعا از افراد شایسته ●●● ۲۴۱

۳ احادیث اسلامی و سیره صحابه ●●● ۲۴۵

طلب شفاعت در حال ممات ●●● ۲۴۹

بررسی دلایل وهابی ها درباره منع درخواست شفاعت ●●● ۲۵۲

۱ درخواست شفاعت شرک است ●●● ۲۵۲

۲ شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود ●●● ۲۶۳

۳ درخواست حاجت از غیر خدا حرام است ●●● ۲۶۶

پاسخ ●●● ۲۶۸

ص: ۳۴۵

فهرست مطالب

عنوان صفحه

۴ شفاعت حق مختص خدا است ●●● ۲۷۳

پاسخ ●●● ۲۷۴

۵ درخواست شفاعت از مرده لغو است ●●● ۲۷۶

پاسخ ●●● ۲۷۸

آیا اعتقاد به سلطه غیبی، مایه شرک است ●●● ۲۸۲

نظریه وهابی ها ●●● ۲۸۳

نظریه ما در این سخن ●●● ۲۸۶

۱ سلطه غیبی یوسف ●●● ۲۸۷

۲ سلطه غیبی موسی ●●● ۲۸۸

۳ سلطه غیبی سلیمان ●●● ۲۹۰

ص: ۳۴۶

۴ مسیح و سلطه غیبی ●●● ۲۹۴

آیا درخواست کارهای خارق العاده شرک است؟ ●●● ۳۰۰

سلیمان تخت بلقیس را می خواهد ●●● ۳۰۳

خداوند را به حق و مقام اولیاء سوگند دادن ●●● ۳۱۶

سوگند دادن خدا به منزلت اولیاء ●●● ۳۱۷

امیر مؤمنان و سوگند دادن خدا به مقام اولیاء ●●● ۳۲۲

وقوع این نوع سوگندها در اسلام ●●● ۳۲۶

اعتراض نخست ●●● ۳۳۲

پاسخ ●●● ۳۳۳

اعتراض دوم ●●● ۳۳۵

پاسخ ●●● ۳۳۶

ص: ۳۴۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

